



دفاع از قرآن

ردی بر کذاب (نقد قرآن از دکنر سها)

جلد اول (پاسخ به اشکالاتی که در صفحات ۲۵ تا ۷۷ کتاب نقد قرآن بیان شده است)

Bazandish.com/ir

مقدمه:

در این مجموعه، اشکالاتی که در کتاب (نقد قرآن) به عنوان اشکال بر قرآن وارد شده است یک به یک مورد بحث و بررسی و پاسخ قرار گرفته است. سعی بر این بوده است که به صورت دقیق به تک تک اشکالات، پاسخ داده شود به صورتی که اشکالی از قلم نیفتد. در این جلد به ۳۰ اشکال، جواب داده شده است و با توجه به اینکه این جلد، قبل از ماه رمضان سال ۱۳۹۵ آمده شد به نظر می رسد که می تواند به عنوان کاری قرآنی در ماه رمضان مورد استفاده قرار گیرد و هر روز در ماه رمضان یکی از این اشکالات در کلاس های تفسیر مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

به نظر می رسد که آقای سها با نوشتن کتاب (نقد قرآن) خدمتی نیز به قرآن کرده است مثلاً خود بنده با خواندن کتاب ایشان مصمم شدم تا بیشتر روی قرآن کار کنم و اعتقاداتم را دوباره به روز کنم و اتفاقاً وقتی فهمیدم همه اشکالات آقای سها قابل پاسخ است اعتقادم به قرآن بیشتر شد. حتی در مواردی برخی آیاتی که آقای سها به عنوان اشکال قرآن آورده بود با تحقیق، فهمیدم که خود آن آیه دلیلی بر اعجاز قرآن است که اتفاقاً در همین جلد به چنین مواردی بر خواهید خورد.

به هر حال باید فرهنگ را با فرهنگ پاسخ داد. امیدوارم که این مجموعه به دست آقای سها نیز برسد تا اگر اشکال دیگری به ذهن ایشان می رسد دوباره مطرح کنند. خلاصه، هم من و هم آقای سها نباید یادمان برود که باید به دنبال حق و حقیقت باشیم و هر موقع حق به ما عرضه شد بدون هیچ تعصبی آن را بپذیریم.

به این نکته نیز دقت شود که پاسخ های بیان شده در این مجموعه، هم در جلسات اعتقادی مورد بحث قرار گرفته است و هم جداگانه راجع به آنها



تأمل شده است. بنابراین سعی بر این بوده که تمام جوانب موضوع مورد دقت قرار گیرد. به خصوص اینکه در جلسات اعتقادی ما افرادی حضور نداشتند که بخواهند به زور اشکالی را توجیه کنند بلکه چه بسا خودشان اشکالاتی را در تکمیل حرف آقای سها مطرح می کردند.

به هر حال کتاب (نقد قرآن) از این باب که اشکالاتی را به صورت منظم و طبقه بندی شده مطرح کرده است می توان گفت که یکی از بهترین کتاب هایی است که در نقد قرآن نوشته شده است و به عنوان متن پایه در جلسات اعتقادی می تواند مورد استفاده قرار گیرد. علاوه بر این، در کتاب نقد قرآن درست است که برخی اشکالات سست مطرح شده است ولی اشکالات قوی نیز مطرح گردیده است، اشکالاتی که چه بسا برای خود افراد مسلمان نیز مطرح است و بعضاً این سوالات را از خود یا دیگران می پرسند. چه خوب است که به صورت منطقی، این اشکالات مورد بحث قرار گیرد تا برخی ابهامات برای خود مسلمانان نیز بر طرف شود. بنابراین بنده نظرم این است که با دید مثبت به کتاب نقد قرآن نگاه شود تا از طریق آن بتوانیم یک خانه تکانی اعتقادی داشته باشیم. حتی خود آقای سها نیز اگر با تحقیق این کتاب را نوشته باشد کارش از نظر من ارزشمند است ولی اگر می خواهد ارزش کارش از بین نرود حتماً باید بدون تعصب جواب هایی که در نقد کتابش نوشته شده است را بخواند. در واقع همه ما همیشه باید در حال به روز کردن افکار خود باشیم و در این زمینه به یکدیگر کمک کنیم.

به قول یکی از اندیشمندان:

وظیفه ترک ناشدنی هر محقق حق طلب، حل کردن مستمر جدول حقائق و موزون کردن دائمی هندسه معرفت است نه دل خوش داشتن جاودانه



به حق مزعوم خود و فارغ نشستن و از دیگران خبر نگرفتن. در بنا کردن کاخ رفیع حق، همه مشارکت دارند و بلکه از همه باید شرکت خواست و آن عمارت را بر دوش جمع باید نهاد. دیگران را از قلم انداختن و خود را غافلانه، مستغنی از دیگران پنداشتن شرط خرد ورزی و ادب حق جوئی نیست. حق طلب همیشه در راه است و همواره در کار بنائی است. اگر طالب هندسه موزون حقیقتیم خشت خود را باید کنار خشت دیگران بگذاریم و اگر به پاره های ناقصی از حقیقت قانع و شاکریم پاره های ناقص دیگران را نیز باید حرمت بنهیم.

اندیشمندی دیگر نیز می گوید:

والله در میان بعضی از این مردم ایجاد شک کردن، خدمتی ست هزار مرتبه برتر از ایجاد یقین زیرا آن یقینی که مقلدانه و جاهلانه به مردم تلقین شود، ماده مخدر است. اینکه از طریق شک، دلهره و اضطراب به وجود می آید و سپس به یقین بینجامد چنین یقینی ارزش دارد.



Bazandish.com

© **اشکال ۱:** اگر قرآن کتاب خدا باشد باید صد درصد و از هر جهتی درست و بدون

ضعف باشد زیرا کلام خداست و خدا عالم و عاقل است و خطا نمی کند. این در حالی است که بیش از هزار غلط فاحش در قرآن وجود دارد. تازه من در کتابم اگر خطائی توسط خودم یا مفسرین قابل توجیه (هر چند ضعیف) بود آنرا کنار گذاشته ام.

جواب: اولاً باید گفته شود که این حرف صحیح است که قرآن اگر کلام خداست باید صد درصد صحیح و بدون نقص باشد ولی این حرف به این معنا نیست که همه اش مثل (دو دو تا چهار تا) واضح و روشن باشد. چه بسا مطلبی صد درصد صحیح است ولی آقای سها نتواند آن را درک کند. به هر حال قرآن اگر کلام خداست باید صد درصد صحیح باشد ولی یادمان باشد که اگر کسی قرار است به قرآن اشکال کند اشکالات او نیز باید صد درصد صحیح باشد. در واقع اشکالاتی که آقای سها می خواهد به قرآن وارد کند باید دو خصوصیت داشته باشد:

(الف) برداشت او از آیه صد درصد صحیح باشد. **(ب)** آن برداشت، صد درصد خلاف واقع باشد. بنده تا جایی که از کتاب آقای سها را خوانده ام هیچ یک از این دو خصوصیت را در آن ندیده ام. ایشان از طرفی آیات را طبق یک احتمال معنا کرده اند و چه بسا اصلاً آیه ای را اشتباه معنا کرده اند که در ادامه مثال هایش را خواهید دید و از طرف دیگر برخی مسائل را مفروض گرفته اند که صحیح است در حالی که ممکن است صحیح نباشد. خلاصه به نظر من با توجه به گفته خود ایشان که (اگر خطائی توسط خودم یا مفسرین قابل توجیه (هر چند ضعیف) بود آنرا کنار گذاشته ام) هیچ یک از اشکالات ایشان وارد نیست چون همه آیات قرآن قابل توجیه به خصوص توجیه ضعیف می باشد، چه برسد به اینکه اتفاقاً آیات قرآن دارای توجیحات قوی و منطقی است. پس در واقع ایشان با این گفته، کتاب خودش را عملاً از اعتبار انداخته است. و اما اینکه گفته است در قرآن بیش از هزار غلط فاحش وجود دارد این یک ادعا است. در بسیاری از موارد، همان آیه ای که ایشان به عنوان اشکال مطرح کرده است چه بسا خودش دلیلی بر اعجاز قرآن است که در ادامه مثال هایی از این موارد را در همین جلد مشاهده خواهید کرد.

◎ اشکال ۲: در آیه ۸۹ سوره نحل آمده است:

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى
لِّلْمُسْلِمِينَ

ترجمه: و این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر هر چیزی و هدایت و رحمت و مژده‌ای برای تسلیم‌شدگان [به فرمان‌های خدا] است.

این آیه مطلبی اشتباه را بیان کرده است چون گفته است همه چیز در قرآن آمده است در حالی که غلط بودن ادعای همه چیز داشتن قرآن بدیهی است. همه چیز در هزاران کتاب هم نمی‌گنجد چه رسد در یک کتاب. حال اگر کسی بگوید مراد از همه چیز، همه چیز هدایت است این حرف دو اشکال دارد: اول اینکه مگر خود خدا نمی‌توانست بگوید همه چیز را برای هدایت دارد؟ وقتی خدا گفته است همه چیز، این همه چیز یعنی همه چیز به طور عام و ثانیاً چون ادامه آیه حرف از هدایت زده است مراد از همه چیز، نمی‌تواند فقط هدایتی باشد چون جداگانه به هدایت اشاره شده است. علاوه بر این در قرآن همه چیز برای هدایت نیز وجود ندارد و مثلاً هیچ استدلال معتبری بر وجود خدا و معاد و وحی در قرآن وجود ندارد.

جواب: با توجه به اینکه نکات مختلفی در این اشکال بیان شده است ما نیز نکته به نکته به آنها

پاسخ می‌دهیم:

الف) اینکه آقای سها گفته است (غلط بودن ادعای همه چیز داشتن قرآن بدیهی است) حرفی اشتباه است. البته ما نمی‌خواهیم بگوییم همه چیز در قرآن آمده است ولی این حرف آقای سها قابل نقد است به این صورت که در گذشته نیز اصلاً برایشان قابل تصور نبود که چیزهای زیادی از صداها و تصاویر در قطعه‌ای کوچک به نام فلش ذخیره شود ولی امروزه این مطلب، جزو بدیهیات است. حال آیا یک متن نمی‌تواند قابلیت این را داشته باشد که همه چیز را در خود جای دهد؟

واقعا خدایی که به همه چیز آگاه است آیا نمی تواند متن را به صورتی بیاورد که همه چیز درونش باشد؟

ب) آقای سها می گوید اگر مراد از همه چیز، همه چیز هدایتی باشد خدا باید به خصوص به آن اشاره می کرد چون همه چیز یعنی همه چیز به طور عام. این حرف نیز صحیح نیست چون خیلی اوقات (همه چیز) در محدوده خودش مراد است. اگر آقای سها مثلا در هنگام مسافرت به همسرش بگوید (همه چیز را آوردی؟) آیا مرادش همه چیز برای مسافرت است یا همه چیز به طور عام؟ اگر آقای سها بگوید مراد، همه چیز برای مسافرت است باید به ایشان گفته شود که چرا در کلامت به سفر اشاره نکردی؟

به هر حال در بسیاری از موارد همه چیز با توجه به سیاق جمله و شرایط معنا می شود. مشکل آقای سها جمود داشتن بر روی لفظ و عدم دقت در قرائن دیگر است. وقتی من به شما می گویم این داروخانه همه چیز دارد منظور این نیست که هندوانه هم دارد بلکه همه چیز دارویی مراد است. حال وقتی راجع به قرآن که کتاب هدایت است گفته می شود که همه چیز دارد ابتدائاً همه چیز هدایتی به ذهن می آید.

ج) و اما اینکه آقای سها گفته است (چون در ادامه به هدایت اشاره شده است پس مراد از همه چیز نمی تواند همه چیز هدایتی باشد) این حرف نیز از عدم دقت ایشان در معنا کردن آیه ناشی می شود. آقای سها به لفظ تبیان توجه ندارد. بیان همه چیز هدایتی با خود هدایت فرق دارد. بیان یک چیز با خود آن چیز متفاوت است. وقتی قرآن گفته است که این کتاب همه چیز هدایتی را بیان کرده است مرادش این است که نکات هدایتی را گفته است ولی با این حال معلوم نیست که بیان امور هدایتی عملاً موجب هدایت شود و به همین خاطر در ادامه گفته است که قرآن عامل هدایت برای مسلمانان است یعنی آنها را عملاً هدایت نیز می کند. پس با تعبیر **تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ** می خواهد به این مطلب اشاره کند که قرآن بیانگر هدایت است و با تعبیر **هُدًى وَ رَحْمَةً وَ بَشْرًا لِلْمُسْلِمِينَ** می خواهد اشاره کند که این هدایت گری قرآن عملاً نتیجه خواهد داد و نسبت به مسلمانان به ثمر

خواهد نشست. به تعبیر دیگر **تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ** یعنی ارائه طریق و **هُدًى** و **رَحْمَةً** و **بُشْرَى** **لِلْمُسْلِمِينَ** یعنی ایصال الی المطلوب. حال اینکه آقای سها این دو را یک جور معنا کرده است از بی دقتی ایشان است.

(د) تعبیر **تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ** اصلاً ممکن است معنای دیگری داشته باشد نه اینکه بخواهد بگوید همه چیز در قرآن آمده است. به نظر من باید در معنای (لام) در **لِكُلِّ شَيْءٍ**، بیشتر دقت کنیم. (لام) در تعبیر **لِكُلِّ شَيْءٍ** باید مثل (لام) در تعبیر **لِلْمُسْلِمِينَ** معنا شود و (لام) در هر دو تعبیر به معنای منفعت است. تعبیر **تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ** اصلاً معلوم نیست به این معنا باشد که همه چیز در قرآن آمده است بلکه به این معنا است که قرآن برای همه چیز نفع دارد یعنی قرآن با قوانینی که دارد موجب این می شود که به همه چیز نفع رسانده شود. انجام دستورات قرآن ثمراتش با واسطه حتی به جمادات نیز می رسد. پس قرآن به نفع همه چیز بیان گری دارد. این راجع به مجموعه موجودات بود. و اما نسبت به گروه خاصی از موجودات که اهل تسلیم هستند به طور ویژه ثمراتی دارد و آن، همان هدایت و رحمت و بشارت است. پس در این آیه ثمرات قرآن برای مجموعه موجودات بیان گردیده است. قرآن هم رحمت عام برای تمام موجودات است و با بیان خود به همه موجودات نفع رسانده است و این با تعبیر **تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ** رسانده شده است و هم رحمت خاص برای مسلمین دارد که این با تعبیر **هُدًى** و **رَحْمَةً** و **بُشْرَى** **لِلْمُسْلِمِينَ** رسانده شده است. پس اصلاً معلوم نیست آیه آن معنایی را داشته باشد که آقای سها تصور کرده است.

(ه) اینکه آقای سها گفته است که در قرآن همه چیز برای هدایت وجود ندارد و استدلالی برای اثبات خدا و معاد و وحی در آن وجود ندارد این اشکال طبق همان معنایی که آقای سها از آیه کرده اند مطرح شده است و الا طبق معنایی که ما گفتیم اصلاً این اشکال مطرح نیست چون قرآن طبق معنایی که ما گفتیم ادعا ندارد که ریز همه امور هدایتی را در قرآن آورده است بلکه چه بسا مواردی را به عقل واگذار کرده باشد. و اما حتی اگر معنایی که خود آقای سها از آیه کرده است صحیح باشد باز این اشکال آقای سها وارد نیست چون طبق این معنا نیز آیه نمی رساند که ریز مطالب در قرآن

آمده است بلکه مراد این است که همه چیز که برای هدایت انسان نیاز باشد بیان شده است و چه بسا هدایت انسان به این باشد که مثلاً به او توصیه شود که تفکر کن و او خود باید با تفکر، به مطالبی دست پیدا کند نه اینکه قرآن به جای او نیز تفکر کند. پس هدایت انسان به این نیست که ریز مطالب برای او گفته شود بلکه به این است که روش، به او یاد داده شود تا او با به کار گیری روش بتواند ریز مطالب را خودش بدست آورد.

و اما اینکه آقای سها گفته است در قرآن استدلال معتبری برای اثبات خدا و قیامت و وحی وجود ندارد این یک ادعا است که باید بررسی شود. ممکن است برخی از دلایل و استدلالات قرآن در مورد این سه اصل را آقای سها مثل دیگر آیات قرآن اشتباه فهمیده است و به همین دلیل آنها را معتبر نمی داند. به هر حال چون ایشان در اینجا مثالی از آیات قرآن را بیان نکرده اند که طبق آن بخواهند بی اعتباری آیات قرآن را ثابت کنند ما نیز به همین مقدار اکتفا می کنیم و می گوئیم که صرف ادعا مطلبی را ثابت نمی کند. ایشان باید آیه ای را بیاورند و بگویند به این دلیل، استدلالی نامعتبر است تا ما هم بتوانیم راجع به آن بحث کنیم. تجربه ای که ما داریم این است که آقای سها بسیاری از آیات قرآن را اشتباه فهمیده است و به همین دلیل به آنها اشکال گرفته است مثل همین آیه ۸۹ سوره نحل که در جواب همین اشکال بحثش مطرح شد.

◎ **اشکال ۳:** قرآن گفته است که اگر می توانید کتابی یا سوره ای مثل قرآن بیاورید. این مبارزه طلبی قرآن یک مغالطه است چون نوشته هرکس مثل خودش منحصر به فرد است مثلاً شعر فردوسی و نثر سعدی و غزل حافظ و حتی با دقت علمی، نوشته ها و گفته های افراد عادی هم منحصر به فردند. هیچ کس نمی تواند شعر حافظ را بیاورد. حال آیا این بدان معناست که شعر حافظ معجزه است؟ از این گذشته نوشته هایی به زیبایی قرآن و برتر از آن در جهان وجود دارد از جمله شعر حافظ که در قله ادبیات جهانست و مثل مثنوی مولانا.

جواب: با توجه به اینکه این اشکال از جمله اشکالات مهم است و دیگران نیز در مقالاتشان این اشکال را راجع به معنای مثلث مطرح کرده اند و خود جوانان مذهبی نیز چنین اشکالی را دارند ما در اینجا سعی می کنیم با بیانی ساده پاسخ این اشکال را بدهیم. البته در این زمینه ما در کتاب [\(آموزش نوین عقاید\)](#) به صورت مبسوط و مفصل بحث کرده ایم که خواننده می تواند به آن کتاب مراجعه کند ولی در اینجا به کلیات بحث اشاره می کنیم و آن اینکه:

متن قرآن متنی است که هرکسی که خوب با زبان عربی آشنا باشد می فهمد با بقیه متون متفاوت است و هیچ متن دیگری مثل آن نیست و این مسأله خیلی روشن است. خود بنده یا حتی جوانانی که روی قرآن کار کرده اند وقتی متن قرآن خوانده می شود می فهمیم که این متن حالت خاصی دارد که متون دیگر این چنین نیست.

از همین جا است که می فهمیم مراد از مثلث که در تحدی قرآن گفته شده است چیست؟ مثلث در تحدی و مبارزه طلبی به این معناست که چیزی، رو دست چیز دیگر را بیاورد به گونه ای که آن را از منحصر به فردی در آورد مثلاً در صورتی ماشین شماره ۲ می تواند رو دست ماشین شماره ۱ را بیاورد که متخصصان فن اعلام دارند که در مجموع، ماشین شماره ۲ خصوصیتی دارد که ماشین شماره ۱ آن خصوصیات را ندارد و در نتیجه ماشین شماره ۲ بهتر است. پس مثلث به

این معنا نیست که دو شیء از هر لحاظ مثل هم باشند بلکه به این معناست که متخصصین بفهمند که به هر حال جایگاهی که ماشین شماره ۲ دارد ماشین شماره ۱ ندارد.

حتی ممکن است در مواردی دقیقاً مشخص نشود که آن شیء برتر چگونه برتر شده است ولی به هر حال از مجموع خصوصیات، متخصصین می فهمند که آن شیء، برتر است همچنانکه در رقابت موسی و ساحران فرعون، ساحران شاید متوجه نشدند که موسی چگونه عصا را به مار تبدیل کرد ولی فهمیدند که کار موسی قابل قیاس با کار آنها نیست.

پس درست است که دو چیز از هر لحاظ مثل هم نمی شوند ولی این بدان معنا نیست که رقابت بین دو چیز معنا ندارد. بالاخره در رقابت هایی که امروزه وجود دارد چگونه شخص برتر مشخص می شود؟

فرض کنید شخصی در پختن شیرینی، برترین فرد است. حال مبارزه با او به این معنا است که شخص دیگری بتواند شیرینی ای درست کند که مثل یا برتر از شیرینی او باشد حتی اگر سبکش با سبک آن شیرینی پز متفاوت باشد ولی خورندگان اذعان داشته باشند که در مجموع، شیرینی پخته شده بهتر از شیرینی قبلی یا لااقل در حد شیرینی قبلی است.

حال رقابت با قرآن نیز به این صورت است که شخصی از هر طریقی بتواند متنی بیاورد که در مجموع جایگاه قرآن را از آن پس بگیرد یا لااقل در حد جایگاه قرآن باشد.

حال جالب است که قرآن تازه نمی گوید متنی برتر از من بیاورید بلکه مثل را هم پذیرفته است یعنی متنی بیاورید که از لحاظ جایگاه مثل قرآن باشد و متخصصین فن هر دو را از لحاظ جایگاه مثل هم بدانند. متن قرآن در غالب هیچ گروه از متون دیگر قرار نمی گیرد بلکه خودش به تنهایی تقسیم بندی جدیدی ایجاد کرده است و قسم خاصی از متن را ارائه داده است و در واقع، متنی منحصر به فرد است و جایگاهی که متن قرآن در کلام عرب دارد هیچ متن دیگری ندارد. در واقع مجموع خصوصیات مختلفی که متن قرآن دارد مثل فصاحت و بلاغت، زیبایی متنی، پیدا کردن جایگاه فوق العاده در بین مردم و متخصصین، ساختار جدید و ابداعی، زنده بودن متن، چند وجه داشتن معانی آن، اشاره به مطالب علمی در آن و ... در هیچ متن دیگری موجود نیست. حتی قرآن

کتابی است که طبق تحقیقات انجام شده اگر پر خواننده ترین کتاب در جهان نباشد یکی از پر خواننده ترین کتاب ها در جهان است و از این لحاظ نیز در صدر کتب پر خواننده قرار دارد. حال رقابت با قرآن و آوردن مثل قرآن بدین معناست که متنی بتواند این جایگاه را از قرآن پس بگیرد یا اینکه همین جایگاه را در کلام عرب پیدا کند همچنانکه در رده بندی تیم های فوتبال مثلا گفته می شود که امسال آلمان توانست مثل برزیل جایگاه اول را پیدا کند. با این توضیحات معنای مثلثیت واضح می شود و اشکالاتی که به این مطلب وارد شده است جواب داده می شود.

نویسنده مقاله (نگاهی نقادانه به تحدی قرآن) که مقاله اش از نظر گذشت به نظر می رسد که معنای مثلثیت را آن گونه که باید نفهمیده است و فکر کرده است مثلثیت به این معناست که دو چیز از هر لحاظ مثل هم باشند در حالی که چنین معنایی در هر جایی صحیح نیست. اتفاقا در آیات قرآن واژه (مثل) در مواردی بکار رفته است که دو چیز از هر لحاظ مثل هم نیستند مثلا در آیه ۲۲۸ سوره بقره آمده است:

وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ

ترجمه: و برای زنان، حقوق شایسته‌ای بر عهده مردان است، مانند حقوقی که برای مردان بر عهده آنان است.

مشخص است حقوقی که زن و مرد بر عهده یکدیگر دارند از لحاظ مصداقی مثل هم نیستند. پس مراد از مثلثیت در این آیه این است که اگر مرد وظایفی دارد زن هم مثل او دارای وظایفی است نه اینکه وظایف آن دو دقیقا مثل هم باشد. پس باید راجع به معنای مثلثیت بیشتر دقت کرد. به هر حال مراد از اینکه گفته شده که مثل قرآن را بیاورید این است که متنی بیاورید که معلوم باشد با بقیه متون فرق دارد و همان جایگاه قرآن را داشته باشد.

حال البته ممکن است کسی بگوید من که فارسی یا انگلیسی زبان هستم چگونه بفهمم که واقعا قرآن چنین جایگاهی دارد؟

در جواب این سوال باید گفته شود که در این زمینه باید تحقیق کرد تا به نتیجه رسید. شما باید با متخصصین فن صحبت کنید و مشاهده کنید که آیا این ادعا صحیح است یا نه؟

شما می توانید یک عرب غیر مسلمان را پیدا کنید و از او پرسید که آیا قبول داری که متن قرآن متن خاصی است و جایگاهی که در کلام عرب دارد هیچ متن دیگری ندارد؟

جالب است شخصی مثل علی دشتی در کتاب ۲۳ سال که کتابی در رد قرآن است به اعجاز قرآن اعتراف دارد و می گوید: باید انصاف داد قرآن ابداعی است. سوره‌های مکی و کوچک سرشار از نیروی تعبیر و قوه اقتناع، سبک تازه‌ای است در زبان عرب. جاری شدن آن از زبان مردی که خواندن و نوشتن نمی دانسته درس نخوانده و برای ادب تربیتی ندیده است موهبتی است کم نظیر و اگر از این لحاظ آن را معجزه گویند برخطا نرفته‌اند. با همه این‌ها قرآن معجزه است. اما نه مانند معجزه‌های سایرین که در میان مه و غبار افسانه‌های قرون گذشته پیچیده شده باشد و جز ساده لوحان و بیچارگان معتقدانی نداشته باشد. نه، قرآن معجزه است، معجزه زنده و گویا. (کتاب ۲۳ سال)

پس خاص بودن متن قرآن خیلی روشن است. اصلا همین که منکرین اسلام در زمان پیامبر اسلام این متن را سحر می دانستند دلالت بر خاص بودن این متن می کند و مشخص است که متن خاصی بوده است که حتی منکرین از کنار آن به سادگی نمی گذشته‌اند. دقت کنید که کسی مثنوی را سحر نمی دانسته ولی قرآن آنقدر خاص و تأثیر گذار بوده که منکرین آن اسم آن را سحر گذاشتند. اینکه گاهی اوقات برخی جوانان فکر می کنند که متن قرآن متنی عادی است و مثل یک متن کاملا عادی با آن برخورد می کنند به گونه ای که هیچ ویژگی خاصی ندارد کاملا اشتباه است. اصلا محمد به عنوان یک شخص عاقل هیچ گاه یک کار غیر عقلایی نمی کند که به چیزی تحدی نماید که هیچ ویژگی خاصی نداشته باشد.

به هر حال به نظر می رسد که این تفاوت ساختار متن قرآن با متون دیگر و جایگاه منحصر به فرد قرآن را کسی منکر نیست. حال اگر مشاهده می شود که شخص عربی، مسلمان نیست دلیل بر این نیست که متن قرآن را متنی خاص نمی داند بلکه مسلمان نشدن برخی عرب ها دلیل های دیگری دارد مثل اشکالات معنایی به قرآن یا...

و اما با توجه به اینکه تفاوت ساختار متن قرآن با متون دیگر کاملاً مشخص است هر انسان غیر عربی نیز می تواند به این مسأله اطمینان پیدا کند و با کمی پرس و جو از افراد متخصص بفهمد که متن قرآن جایگاهی دارد که هیچ متن دیگری ندارد.

با توجه به همین مطلب است که می خواهیم بگوییم تحدی قرآن فقط شامل عرب ها نمی شود بلکه غیر عرب ها را نیز شامل می شود یعنی افراد غیر عرب برای پاسخ به تحدی قرآن باید سعی کنند ببینند که آیا در زبان خود می توانند متنی بیاورند که مثل متن قرآن در زبان عربی باشد یعنی متنی به زبان خودشان بیاورند که از لحاظ جایگاه در همان زبان، مثل جایگاه قرآن در زبان عرب باشد؟

به هر حال قرآن متنی است که شبیه هیچ متن دیگری نیست و به تنهایی قسم جدیدی از متن را ایجاد کرده است و مثلاً وقتی می خواهند متون مختلف را بشمارند برای قرآن قسم و ستون خاصی اختصاص می دهند که هیچ متنی در کنار آن قرار نمی گیرد. هم در زمان نزول قرآن و هم در زمان کنونی متن قرآن در زبان عربی درخشش خاصی دارد و از لحاظ جایگاه تک است به صورتی که هیچ متن دیگری با آن قابل مقایسه نیست. حال آیا در زبان های دیگر چنین متنی داریم؟

دقت کنید که اشعار مولوی، حافظ و... بالاخره از لحاظ ساختاری شبیه هم هستند و مثلاً همگی در تقسیم بندی شعر قرار می گیرند و همگی در صدر جدول متون فارسی هستند و اینگونه نیست که یکی از آنها جایگاه ویژه ای داشته باشد که آن را از دیگری از هر لحاظ برتر کرده باشد بلکه چه بسا هریک نسبت به دیگری نقطه ضعف هم داشته باشند. تازه بماند که حافظ و مولوی هیچ یک نسبت به متونی که آورده اند دیگران را به مبارزه طلبی دعوت نکرده اند و علاوه بر این هریک، خود را تابع قرآن می دانسته اند تا جایی که شیخ بهایی گفته است:

مثنوی معنوی مولوی هست قرآنی به لفظ پهلوی^۱

حافظ نیز در جایی از دیوانش می گوید:

۱ - به نقل از کتاب میناگر عشق، شرح موضوعی مثنوی معنوی، کریم زمانی، ص ۹۵۱

صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ / هر چه کردم همه از دولت قرآن کردم^۱

نکته دیگر راجع به این موضوع اینکه متن امثال مثنوی و حافظ با متن قرآن قابل قیاس نیستند و تحولات زبانی موجب شده است که خود ما که فارسی زبان هستیم نتوانیم این متون را به خوبی بخوانیم و بفهمیم. این در حالی است که متن قرآن متنی بسیار سلیس و روان است و تحولات، بر روی آن تأثیر منفی نداشته است.

حال یک فارسی زبان یا چینی زبان در صورتی می تواند تحلی قرآن را پاسخ دهد که در زبان خود متنی بیاورد که چنان از لحاظ ساختاری ابداعی باشد که هیچ متنی مثل آن نباشد و کاملاً تفاوتش با متون دیگر از لحاظ ساختاری و جایگاه به چشم بیاید.

البته تفاوت ساختاری متن قرآن با متون دیگر را هرکسی ممکن است یک جور بفهمد مثلاً ممکن است شخصی با یک سوره نیز متوجه موضوع شود و ممکن است شخصی با ده سوره یا کسی با کل قرآن به این موضوع پی ببرد. پس معلوم نیست که شخصی تنها با سوره نصر به تفاوت ساختاری پی ببرد بلکه ممکن است با خواندن کل قرآن متوجه شود که متن این کتاب با دیگر متون، تفاوت اساسی دارد.

به هر حال این تفاوت جایگاه، کاملاً مشخص است و کسی عملاً منکر آن نمی تواند باشد. البته در این زمینه شما باید از متخصصین نیز سوال کنید تا به این حرف اطمینان پیدا کنید. شما ببینید در برنامه مشاعره که در تلویزیون پخش می شود داور آن برنامه کاملاً متوجه می شود که چه شعری فصاحت دارد و چه شعری فصاحت ندارد. حال راجع به قرآن نیز باید از داورانی متخصص سوال کرد و نظر آنها را پرس و جو کرد.

حال وقتی مشخص شد که متن قرآن متنی خاص است و هیچ کسی نمی تواند چنین متنی بیاورد می توان فهمید که این متن از ناحیه یک قدرت به خصوص صادر شده است و آن قدرت، قدرت یک نابغه یا ساحر نیست چرا که نوابغ و ساحران به هر حال کارشان می تواند توسط دیگران باطل

۱ - ییتی از غزل ۳۱۹ دیوان حافظ

یا تکرار شود. کافی است که یک نابغه ای بر روی نبوغ خود، تحدی کند تا ببیند دیگران چگونه به او پاسخ خواهند داد. یادمان نرود که قرآن علنا تحدی کرده است و دیگران را به مبارزه دعوت کرده است و خود این تحدی و مبارزه طلبی عاملی برای مبارزه با آن است و افراد را برای مبارزه بیشتر تشویق می کند. حال آیا نوابغ و ساحران نیز چنین تحدی ای کرده اند یا نه؟ می توانید تحقیق کنید که آیا در جهان نابغه ای وجود دارد که اولاً کاری را از روی نبوغش انجام داده باشد و ثانیاً نسبت به آن کار تحدی کرده باشد و ثالثاً هیچ کس هم روی دستش را نیاورده باشد؟

اگر واقعا چنین کسی وجود نداشته باشد می فهمیم که قرآن از طرف خداست نه اینکه از روی نبوغ محمد باشد.

تازه یادمان نرود که تحدی قرآن شامل نوابغ نیز می شود یعنی نوابغ نیز می توانند برای آوردن مثل قرآن تلاش کنند. حال چگونه است که مجموع نوابغ و دانشمندان نمی توانند مثل قرآن را بیاورند؟ البته اگر کسی به صرف اینکه مثل متن قرآن وجود ندارد پی به الهی بودن آن نبرد می تواند با قرائن دیگر به این مطلب پی ببرد مثل اینکه این متن که مثلش وجود ندارد خصوصیات دیگری نیز دارد از جمله اینکه از جانب شخصی امی و مکتب نرفته صادر شده است، در آن اعجازهای علمی وجود دارد، در آن پیشگویی ها وجود دارد و موارد دیگری که در جواب تفصیلی به آن اشاره می شود. پس این متن دارای خصوصیتی است که مجموع این خصوصیات جز از ناحیه خداوند نمی تواند صادر شود. وقتی مجموع قرائن را با هم مورد توجه قرار دهیم می فهمیم که این کتاب نمی تواند از جانب غیر خدا صادر شده باشد اگر چه تک تک قرائن ممکن است چنین نتیجه ای برای هرکسی حاصل نکند.

تازه علاوه بر منحصر به فرد بودن قرآن، خود محمد نیز فرد منحصر به فردی بوده و هست و جایگاهی که هم اکنون او در جهان دارد هیچ انسان دیگری ندارد. ما انسان های مصلح یا مدعیان نبوت، زیاد داشته ایم ولی هیچ یک جایگاه محمد را نداشته و ندارند و خود این مطلب نیز منحصر به فرد بودن شخص محمد را می رساند. جالب است که آقای بهرام مشیری که فردی مخالف

پیامبر اسلام است در برنامه ای مطلبی را راجع به محمد گفت که در زیر به عین حرف ایشان اشاره می شود:

پیغمبر اسلام شاید هوشمترین رهبر سیاسی است که تا به امروز تاریخ گزارش کرده است یعنی کسی دیده نشده است با این میزان ظرفیت که بتواند این قدر در تاریخ تأثیر بگذارد، حالا من خوب و بدش را کاری ندارم.^۱

این مطلب را نیز اضافه کنیم که بیشترین نامی که در کره زمین در طول تاریخ صدا زده شده و می شود نام (محمد) است. آیا نام دیگری را شما سراغ دارید که هر روز به این تعداد در کره زمین تکرار شود؟

بنابراین محمد از این لحاظ نیز منحصر به فرد است و کسی هم رتبه او نیست و تا به حال کسی او را شکست نداده است.

۱ - برنامه افق در صدای آمریکا

◎ **اشکال ۴:** در قرآن جملات تکراری بسیاری وجود دارد و پیام های اصلی قرآن صدها

بار تکرار شده است. قرآن شاید تکراری ترین کتاب موجود باشد. اگر کسی یک سوره بزرگ قرآن مثل سوره بقره را بخواند با خواندن بقیه قرآن چیز زیادی به دانش او از قرآن اضافه نمی شود. به جرأت می توان گفت که کل محتوای قرآن را بدون تکرار می توان در ۲۰ درصد از حجم موجود جای داد. مثال هایی از تکرار قرآن این است که مثلاً اسم موسی ۱۳۶ بار در قرآن تکرار شده است و داستان موسی بارها تکرار شده است. عبارت **جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ** حدود ۴۰ بار تکرار شده است.

جواب: اولاً باید دقت شود که این تکرارها در چه حجمی است؟ وقتی خود آقای سها در یک

صفحه از کتابش حدود ده بار لفظ قرآن را تکرار کرده است اینکه قرآن در ۶۰۰ صفحه، ۱۳۶ مرتبه نام موسی را تکرار کند آیا اشکال دارد؟ جالب است که خود آقای سها در کل کتابش بیش از ۱۶۰۰ بار لفظ قرآن را بکار برده است و بعد می گوید چرا در قرآن ۱۳۶ بار لفظ موسی آمده است؟ تازه بیان متعدد داستان حضرت موسی در قرآن به خاطر این است که زندگی حضرت موسی ویژگی خاصی داشته است و آن اینکه دارای تنوع بسیاری بوده است. موسی با گروه های مختلف درگیر یا مرتبط بوده است مثل فرعون، هامان، قارون، سامری، بنی اسرائیل، خضر

حضرت موسی با زر(قارون) و زور(فرعون) و تزویر(سامری) و جهل(بنی اسرائیل) و علم(خضر) مرتبط بوده است. شاید به خاطر این تنوع است که در قرآن از زندگی او زیاد صحبت شده است چرا که قرآن کتابی است که باید برای زمان ها و شرائط مختلف مطلب داشته باشد و تنوع زندگی موسی می تواند برای شرائط مختلف برای ما قانون ارائه دهد. پس اشاره به حضرت موسی در قرآن در بسیاری از موارد تکرار نیست بلکه بیان بخش های متنوع زندگی اوست. شاید آقای سها قرآن را درست نخوانده و فکر کرده اگر در قرآن از حضرت موسی زیاد یاد شده است همه، تکرار و بیان یک داستان است. به هر حال تکرار در موارد خودش لازم است و اشکالی

ندارد. وقتی فضای بحث، اقتضای تکرار دارد تکرار کردن اشکالی ندارد مثلا خود ما در برخی موارد وقتی روی مطلبی تأکید داشته باشیم مجبوریم دائما آن را تکرار کنیم تا خوب جا بیفتد. علاوه بر این، تکرار، آن هم برای کتابی که قصد هدایت دارد نه تنها بد نیست بلکه نیاز است. نکات هدایتی نیاز به تکرار دارد و دائما انسان باید متذکر آنها شود. علاوه بر این، قرآن با تکرارهایش فهمانده است که چه مسائلی برایش خیلی اهمیت دارد و برای درجه بندی اهمیت مباحث ارائه داده شده تکرار، نیاز است. وقتی بحثی بارها در قرآن تکرار شود نشان از اهمیت فوق العاده آن است و قرآن برای نشان دادن این اهمیت آن را بارها تکرار کرده است مثلا وقتی قرآن به بحث توحید و شرک بارها اشاره کرده است دلالت بر اهمیت این بحث می کند و از مخاطبین خود می خواهد که در این زمینه خیلی مواظب باشند. پس تکرار برخی مطالب میزان اهمیت را می رساند. همچنین تکرار برخی جملات که راجع به بهشت یا جهنم است برای تشویق و تهدید است و تشویق و تهدید با تکرار نتیجه بخش خواهد بود. این نکته نیز دقت شود که تکرارها گاهی اوقات در اصل مطلب است ولی بیان ها واقعا متفاوت است و در نوع بیان تکرار نیست و باید توجه داشت که ارائه مطلبی با بیان های مختلف، خودش ثمرات مهمی را در پی دارد. علاوه بر این اگر در قرآن برخی مباحث تکرار شده است این تکرارها هریک با دیگری تا حدی متفاوت است و اگر آقای سها با دقت این موارد را بخواند متوجه خواهد شد که با خواندن هریک از آنها مطالبی جدید خواهد یافت. ما که سال هاست بحث تفسیر قرآن را کار می کنیم به هر سوره ای که می رسیم مطلب جدید یاد می گیریم. قرآن کتابی است که بیانش با بیان دیگر کتب متفاوت است و قیدها و واژه هایی در جملاتش بکار می برد که خودش مطالب جدیدی را می رساند. پس اینکه آقای سها می گوید قرآن کنونی را در حجم ۲۰ درصد می توان خلاصه کرد اگر منظورش کلیات قرآن است حرف صحیحی است ولی اگر منظورش قرآن به همراه جزئیاتش باشد اصلا این حرف، صحیح نیست. این همه کتاب تفسیر برای قرآن نوشته شده است ولی هنوز حرف های قرآن تمام نشده است. بنده به جرأت می توانم بگویم اگر کسی سوره بقره را بخواند نه تنها با خواندن سوره های دیگر مطالب جدید بسیاری بدست می آورد بلکه با خواندن مجدد سوره بقره نیز مطالبی جدید خواهد فهمید. بد

نیست در همین جا به تجربه ای که خودم داشتم اشاره کنم. در جلسات تفسیر قرآن به سوره شعراء و داستان حضرت موسی رسیدیم و با اینکه بارها در سوره های مختلف، تفسیر داستان حضرت موسی را کار کرده بودم ولی دوباره به این سوره که رسیدم در این زمینه وقت گذاشتم و کار کردم و اتفاقا از داستان حضرت موسی مطالبی فهمیدم که قبلا نفهمیده بودم و به همین خاطر جزوه ای نوشتم به نام (۴۰ نکته از ناگفته های داستان حضرت موسی علیه السلام). خوب است که متن پشت جلد این جزوه را در اینجا نیز بیاورم:

گاهی اوقات با خواندن آیات مربوط به حضرت موسی با خود می گوئیم چرا خدا اینقدر مباحث تکراری در قرآن آورده است و مثلا چرا اینقدر داستان حضرت موسی را تکرار کرده است؟ ولی اگر همان آیات با دقت خوانده شود متوجه خواهیم شد که در همین آیاتی که به دید ابتدایی ما، تکراری می آید نکاتی نهفته است که بسیار نو و کاربردی هستند. نویسنده ی مقاله ی حاضر آیاتی از سوره شعراء که مربوط به حضرت موسی است را با دقتی مضاعف مورد موشکافی قرار داده و نکاتی نو و کاربردی از آن برداشت کرده است که کمتر در کتب تفسیری به آن اشاره شده و کمتر به گوش مردم خورده است. (پایان)

همچنین بنده در جلسات تفسیر نیز شرکت می کنم و کلا با افراد مختلف، بحث قرآنی نیز دارم و در طول بحث ها می فهمم که واقعا از همان آیاتی که برای من تکراری بوده است و بر رویش کار کرده بودم می توان چیزهای جدیدی نیز فهمید. چه بسا از همان آیاتی که به دید من تکراری می آمده است شخصی استفاده ای کرده است که برایم واقعا قابل تأمل بوده است. خلاصه اینکه قرآن ریزه کاری هایی دارد که با دقت در آنها متوجه می شویم همان آیاتی که به دید ما خیلی ساده می آید دارای نکاتی لطیف و ظریف و کاربردی است.

© **اشکال ۵:** قرآن کتابی با محتوای کم و سطحی است. محمد چیزهای محدودی از کتب مقدس فرا گرفته بوده و چیزهای مختصری هم از فرهنگ خود و فرهنگ های دیگر به گوشش خورده بوده و آنها را در طول ۲۳ سال برای مردم گفته است. مطالبی متنوع در سطح فهم عوام و محیط عربستان بدون استدلال مناسب در قرآن آمده است. برای مثال قتی از محمد پرسیده می شود که چرا ماه شکل های متنوع دارد؟ او در قرآن می گوید برای اینکه عدد سال ها و حساب را داشته باشید. اگر امروز همین سوال از یک دانش آموز پرسیده شود خواهد گفت چون قسمت های مختلفی از ماه به سمت خورشید است ولی محمد اصلا چنین چیزی را نمی دانسته است و به همین خاطر این جواب بسیار عوامانه را داده است.

جواب: آیا کتابی که هزاران جلد در شرحش نوشته شده باشد کتابی کم سطح است؟ کتابی که هر محققى از یک دید به آن نگاه کرده است و از همان دید چندین جلد راجع به آن نوشته است آیا کتابی کم سطح است؟ امروزه به قرآن از دید ادبی، فقهی، فلسفی، عرفانی، علمی، خانوادگی، اجتماعی، سیاسی و ... نگاه شده و مشخص شده است که قرآن در همه این موضوعات مطلب دارد و به همین خاطر کتاب های زیادی در موضوعات مختلفی که از قرآن بدست می آید نوشته شده است. حال آیا کتابی که اینقدر قابلیت دارد کتابی کم سطح است؟ آقای سها باید لاقلاً چیزی بگوید که تا حدی با واقعیت سازگار باشد. اگر کسی راجع به قرآن اشکال داشته باشد نمی تواند این را منکر شود که بالاخره قرآن کتابی دارد که حرف برای گفتن دارد. اصلاً همین که شخصی مثل آقای سها حدود هزار صفحه در نقد قرآن می نویسد نشان دهنده این است که این کتاب، کتابی سطحی نیست. اگر کتابی سطحی باشد در نقد آن آیا هزار صفحه نوشته می شود؟

علاوه بر این کسی که با دقت و جمله به جمله و کلمه به کلمه قرآن را بخواند متوجه خواهد شد که قرآن از لحاظ مطلب، مثل دریایی می ماند که همیشه حرف برای گفتن دارد. اینکه امروزه تفاسیر

مختلف و جدیدی از آیات قرآن می شود نشان دهنده این است که این کتاب، واقعا کتابی غنی و پُر است. عقلا اگر کتابی آن چنان بود که آقای سها می گفت نمی شد اینقدر از آن مطلب فهمید. پس حرف آقای سها عقلا پذیرفته شده نیست.

علاوه بر این آقای سها مطالبی را در این اشکالشان مطرح کرده اند که سندی نیز راجع به آن ارائه نداده اند مثلا اینکه گفته اند پیامبر اسلام چیزهای محدودی از کتاب مقدس می دانسته سندی برای این حرفش لااقل در اینجای کتابش ارائه نداده است. گذشته از این اگر پیامبر اسلام واقعا مطالبی را از این طرف و آن طرف شنیده بوده چرا دیگران، مثل او نتوانسته اند کتابی مانند قرآن و بلکه بالاتر از قرآن بیاورند. آیا دیگران، مثل پیامبر از این طرف و آن طرف، این مطالب را شنیده بودند که آنها نیز مثل پیامبر بتوانند چنین مطالبی را بیان کنند؟ اگر این کتاب اینقدر سطحی است که آقای سها می گوید چرا مشرکین زمان او و حتی مردم بسیاری در این زمان، چنین تسلیم آن هستند؟ به هر حال ما دانشمندان زیادی داشته و داریم که خود را پیرو قرآن می دانسته اند. آقای سها می تواند امتحان کند که آیا می توان کتابی سطحی آورد به گونه ای که حتی دانشمندان نیز در مقابل آن تسلیم باشند؟ و اما آقای سها در قسمتی از این اشکالش به آیه ۱۸۹ سوره بقره اشاره می کند که می فرماید:

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ

ترجمه: از تو درباره هلالهای ماه می پرسند، بگو: برای آن است که مردم وقت کارهای خویش و زمان حج را بشناسند.

اولا باید راجع به این آیه این مطلب را مد نظر داشت که عبارت **يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ** دقیقا به چه معناست و سوال کنندگان چه منظوری داشته اند؟ آیا واقعا سوال کنندگان می خواسته اند از لحاظ علمی این مطلب را بفهمند یا اینکه می خواسته اند بدانند که دین چه نظری راجع به هلال های مختلف ماه دارد؟ به هر حال مردم وقتی می بینند که دین اسلام، بسیاری از مواردی که نزد آنها قطعی بوده است را زیر سوال برده و حکمی خلاف آن داده است این سوال ممکن است برایشان پیش آید که آیا ممکن است در رابطه با هلال های ماه و تاریخ نیز نظر دیگری غیر آنچه که می دانند

داشته باشد؟ و به همین خاطر سوال می کنند که نظر تو که پیامبر هستی راجع به هلال های ماه چیست؟

دقت کنید که عبارت **يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْاَهْلِ** را آقای سها این چنین ترجمه کرده است که: (چرا ماه شکل های متنوع دارد؟) در حالی که این ترجمه اصلا ترجمه این تعبیر نیست. ترجمه دقیق این تعبیر چنین است که: (از تو راجع به هلال های مختلف ماه می پرسند)

مشاهده می کنید که ترجمه ای که آقای سها از عبارت کرده با ترجمه صحیح عبارت چقدر متفاوت است. از ترجمه صحیح عبارت بدست نمی آید که سوال سوال کنندگان حتما از این بوده باشد که چرا ماه شکل های متنوعی دارد؟

مثالی در این زمینه بزنیم: شما از این عبارت چه می فهمید: (از تو راجع به کولر می پرسند) حال آیا سوالی که راجع به کولر پرسیده شده راجع به چیست؟ آیا راجع به این است که کولر چگونه ساخته می شود؟ آیا راجع به این است که کولر را روشن کنیم یا نه؟ آیا راجع به این است که قیمت کولر چقدر است؟

مشاهده می کنید که همه این احتمالات وجود دارد. پس ما باید مقداری ریز شویم و بینیم سوال اصلی چه بوده است؟

حال قرآن می گوید: از تو راجع به هلال های ماه می پرسند.

حال منظور از این جمله چیست؟ آیا سوال این است که هلال های ماه چرا تشکیل می شود؟ آیا سوال این است که نظر تو و دینت راجع به هلال های ماه چیست؟ یا چیز دیگر ...

پس مشاهده می کنید که آقای سها طبق برداشت خودش، اشکالی به آیه مطرح کرده است و در معنای دقیق آیه دقت نکرده است.

یک احتمال این است که سوالی که از پیامبر شده سوال از مطلبی علمی نبوده است بلکه سوال از این بوده که نظر تو و دینت در رابطه با هلال های مختلف ماه چیست؟

اگر از فقیهی پرسیده شود که (نظرت راجع به بیمه چیست؟) آیا مراد از این سوال این است که حکم شرعی بیمه چیست یا مراد این است که ساختار بیمه را برای ما معرفی کنید؟ اگر قبل از ماه رمضان از فقیهی پرسیده شود که نظرت راجع به هلال ماه رمضان چیست آیا مراد این است که چه موقعی اول ماه رمضان است یا مراد این است که هلال ماه رمضان را از لحاظ علمی برای من توضیح بده؟

مشخص است که وقتی از فقیه چنین سؤالاتی پرسیده شود مراد همان احتمال اول است. حال وقتی از پیامبر راجع به هلال های ماه پرسیده می شود این احتمال هست که مراد از آن این باشد که نظر دین راجع به هلال های مختلف ماه چیست نه اینکه بخواهند از او حقیقت علمی هلال های ماه را پرسند. مشکل آقای سها این است که می خواهد از عبارات یک متن همانطور که خودش می خواهد استفاده کند و بدون دقت در قرائن دیگر، از آن عمومیتی نتیجه می گیرد که اصلاً صحیح نیست و این اشتباه را ایشان در اشکالی که راجع به آیه ۸۹ سوره نحل داشتند نیز مرتکب شده بودند که همان جا جواب ایشان داده شد.

برای اینکه این بحث واضح تر شود بد نیست مثالی دیگر بزنیم. فرض کنید ما متنی داریم که در آن چنین سوالی پرسیده شده است که: نظرت راجع به خوک چیست؟

حال اگر کسی به این سوال چنین جواب داد که حیوانی است که فلان مقدار وزن دارد، فلان مقدار عمر می کند و ... آیا ما باید اشکال کنیم که چرا نگفتی گوشتش حرام است؟ طبیعتاً یک واقعه را از نگرش های مختلفی می توان نگاه کرد و باید ببینیم این سوال از چه کسی و به چه منظوری پرسیده شده است.

حال سوالی که در آیه ۱۸۹ سوره بقره آمده است از یک دانشمند پرسیده نشده است بلکه از کسی پرسیده شده که پیامبر است و طبیعتاً از یک پیامبر وقتی چنین سوالی می شود بیشتر حکم دین در آن رابطه خواسته شده است. اصلاً چطور آقای سها که محیط عربستان را یکی از عقب افتاده ترین نقاط زمین می داند توقع دارد که مردمش چنین سوالی پرسند و پیامبر هم به صورت علمی به آنها جواب دهد؟

اگر شما بقیه موارد **يَسْئَلُونَكَ عَنِ ...** در قرآن را ببینید متوجه خواهید شد که مراد از بسیاری از آن سوالات این بوده است که حکم دین چیست نه اینکه سوال کنندگان بخواهند از حقیقت آن چیز آگاهی پیدا کنند مثلا وقتی گفته شده است که از شراب و قمار از تو می پرسند آیا مراد این است که از چگونگی ساخت شراب از تو می پرسند یا مرادشان این است که از حکم شرعی شراب از تو می پرسند؟

اصلا اگر سوال پرسش کنندگان، علمی بوده و پیامبر اسلام آن را نمی توانسته جواب دهد و به همین خاطر خیلی عوامانه جواب داده است چرا این بحث را در قرآنش آورده است که قرار است مردم دائما آن را بخوانند؟ آیا او نمی بایست از این مطلبی که نمی دانسته عبور کند و آن را در قرآنش نیاورد؟ پس معلوم است که این سوال و جواب مطلبی نبوده است که آقای سها آن را به عنوان نقص بیان کرده اند. به هر حال اگر چیزی نقص باشد افراد سعی می کنند آن را پنهان کنند. چطور مخالفین پیامبر اسلام در همان زمان اشکال نکردند که این پیامبر از حقیقت هلال های ماه خبر ندارد؟ این چه پیامبری است که جوابی عوامانه به مردم می دهد و از این قبیل اشکالات؟ پس معلوم می شود که احتمالا اصل سوال و جواب، چیز دیگری بوده است.

و اما تا همین جا اشکال آقای سها جواب داده شد چرا که خود ایشان در مقدمه گفتند که اگر آیه ای توجیهی هر چند ضعیف داشته باشد من به عنوان اشکال نیاورده ام و مشاهده کردید که تا اینجا توجیه خوبی برای آیه بیان شد.

و اما بر فرض که سوال پرسش کنندگان برای پیدا کردن حقیقتی علمی بوده باشد آیا پیامبر موظف به این وظیفه بوده است که سوالات علمی را نیز جواب دهد؟ اتفاقا در ادامه همین آیه جملاتی آمده است که این معنا را می رساند که هر چیزی باید از راهش طی شود و شاید این نکته را می خواهد به امثال آقای سها برساند که توقع نداشته باشید پیامبر سوالات علمی را جواب دهد و برای مباحث علمی، خود باید تحقیق کنید تا به نتیجه برسید. بله در قرآن، خداوند متعال خودش مطالب علمی را آورده است تا برای آیندگان، معجزه قرآن را بهتر برساند ولی در هیچ جای قرآن این مطلب نیامده

است که افرادی سوالی علمی پرسند و پیامبر جواب علمی دهد چرا که پیامبر موظف به این وظیفه نبوده است. آیا پیامبر اشتباه می کند که تنها در محدوده وظایفش صحبت می کند؟ خیلی جالب است که آقای سها توقع دارد پیامبر جواب مطالب علمی مردم را بدهد. به هر ترتیب هرکسی وظیفه ای دارد و وظیفه پیامبر این نبوده است که جواب مطالب علمی مردم را بدهد بلکه آنها را به مطالب مورد نیازشان از نظر دینی آگاه می کرده است. پس بر فرض که سوال پرسش کنندگان برای پیدا کردن حقیقتی علمی بوده باشد و پیامبر آن را جواب نداده باشد و جواب دیگری را داده باشد باز این دلیل بر این نیست که قرآن جواب هایی عوامانه داده است. خیر، در برخی جاها به دلایلی جواب یک سوال داده نمی شد و مطلبی دیگر در جواب آن سوال گفته می شود. به هر حال اینگونه نیست که هر کجا جواب سوالی داده نشد و یا مطلب دیگری در جواب آن سوال داده شد، علتش این باشد که طرفی که از او سوال شده علمش کم است یا می خواهد عوامانه جواب دهد. خیر، ممکن است در اینجا علت دیگری در میان باشد. چرا آقای سها فکر می کند اگر جواب سوال مردم در زمینه هلال های ماه داده نشده است و مطلب دیگری در جواب آنها گفته شده است حتما از بی علمی و عامیانه بودن پیامبر است؟ چه بسا عدم جواب در این مورد علت دیگری داشته باشد.

در بسیاری از موارد سوالاتی از معلم پرسیده می شود که معلم در سطح همان دانش آموزان جواب می دهد مثلا اگر یک دانش آموز دبستانی از معلمش سوال کند که کامپیوتر چگونه ساخته می شود ممکن است معلم به او بگوید فعلا برای تو مهم این است که روش استفاده از آن را یاد بگیری. حال در اینجا نیز وقتی مردم از علت هلال های ماه از لحاظ علمی می پرسند پیامبر جواب می دهد که این هلال ها تقویمی برای مردم و حج است و این ثمره را برای مردم دارد ولی دیگر وارد مباحث علمی نمی شود و یکی از دلایلی که پیامبر وارد مباحث علمی نمی شود می تواند این باشد که در دایره وظایف او نیست که چنین سوالاتی را جواب دهد. اتفاقا از همین آیات می توان فهمید که حوزه اختیار و وظایف پیامبر تا چه حدی است؟ از یک پیامبر چه توقعاتی می توان داشت؟ آیا می توان از او توقع داشت که سوالات علمی روز را نیز جواب دهد؟

می توان از همین آیات این مطلب را فهمید که پیامبر موظف به چنین کارهایی نیست و او نیز در این زمینه ها در همان حد عرف پیش می رود مثل همین جا که در جواب سوالی که راجع به هلال ها شده است همان جوابی را می دهد که مردم می دانند و از این طریق می خواهد این مطلب را برساند که جواب این سوالات وظیفه من نیست و اتفاقاً ادامه این آیه نیز این مطلب را می رساند که برای هر کاری باید از مسیر خودش حرکت کرد یعنی رسیدن به جواب این سوالات علمی مسیر دیگری دارد. پس پیامبر نه تنها جوابی عوامانه نمی دهد بلکه با این جواب می خواهد مطلبی علمی را به مردم گوش زد کند که هر کاری را باید از مسیرش انجام داد. در واقع با این سبک جواب، می خواهد مردم را از تفکرات عوامانه که فکر می کنند یک مرد الهی باید هر سوالی را جواب دهد خارج کند و به آنها بفهماند که در امور دنیا من نیز همان جوابی را می دانم که شما می دانید. پس من نیامده ام تا سیستم همه زندگی شما را به هم بریزم. از همین جا می فهمیم که اگر پیامبر اسلام در قرن ۲۱ ظهور می کرد نه تنها به علم روز احترام می گذاشت بلکه خود را تابع آن می دانست و خود، از آن بهره می برد.

با این توضیحات متوجه شدیم که آیا این پیامبر است که جوابی عامیانه داده یا این آقای سها است که مثل عوام فکر می کند و از یک مرد الهی توقعاتی دارد که اشتباه است؟ پیامبر با چنین جوابی اتفاقاً می خواهد مردم را از تفکرات عوامانه خارج کند و به آنها بفهماند که من اگر چه مردی الهی هستم ولی در این امور، مثل شما از همان مسیرهای طبیعی پیش می روم. پس از من توقع جواب چنین سوالات علمی را نداشته باشید.

از همین جا می فهمیم اینکه برخی شیعیان امامان خود را به گونه ای معرفی می کنند که جواب تمام سوالات بشر را می دهند و موظف به آن وظیفه هستند نیز اشتباه است و آقای سها نیز اشتباه همین گروه شیعه را مرتکب شده است و فکر کرده است که پیامبر اسلام باید چنین باشد.

البته باز بگوییم که تعبیر **يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ** تعبیری مجمل است و اصلاً صراحت ندارد که سوال سوال کنندگان پیرامون حقیقتی علمی بوده است.

و اما این نکته نیز توجه شود که اگر پیامبر از طرف خدا جوابی علمی می داد شاید به خاطر اینکه از لحاظ علمی نمی توانسته به صورت محسوس به آنها آن مطلب علمی را ثابت کند تازه در دسرهایی ایجاد می شده است. جالب است که مشرکین حتی زنده شدن مردگان در قیامت را نیز زیر سوال می بردند و آن را خلاف علم خود می دانستند. چه بسا اگر پیامبر از لحاظ علمی، حقیقت هلال های ماه را برای آنها می گفت تازه دست آویزی برای مخالفت با پیامبر می شد و می گفتند ببینید این پیامبر چه مطالب اشتباه و خلافی می گوید. شاید اگر جوابی علمی راجع به حقیقت هلال ماه در قرآن به صورت صریح می آمد سال ها و قرن ها دستاویزی برای مخالفین اسلام می شد.

به هر حال آقای سها چون نسبت به پیامبر اسلام با عینک بد بینی نگاه می کند فکر می کند که اگر در جایی پیامبر اسلام جواب سوالی را نداد یا به گونه دیگری جواب داد حتما علم نداشته است و به همین خاطر عوامانه جواب داده است ولی می تواند این عینک را عوض کند تا متوجه شود عدم جواب سوال لزوما از عدم علم ناشی نمی شود. اتفاقا از همین آیاتی که آقای سها به آن اشکال کرده است می توان مطلب بسیار مهمی آموخت و آن اینکه هرکسی در حوزه تخصص و وظیفه خود باید فعالیت کند و حرف بزند حتی یک پیامبر و اگر در زمینه ای که در حوزه فعالیت او نیست از او سوالی شد در آن زمینه نظر ندهد و اجازه دهد آن سوال از مسیر صحیحش جواب داده شود.

◎ **اشکال ۶:** قرآن به شدت تحت تأثیر فرهنگ و سنتها و زبان عربی است و برای فهم آن آشنایی با فرهنگ و سنن عربی در زمان محمد نیاز است که در این زمینه می توان چند مثال زد: ماه های حرام، برده داری، تحقیر زن، کاروان زنی و ... که اینها چیزهایی است در فرهنگ عرب های آن زمان وجود داشته است. همچنین قرآن زیاد از بت پرستی صحبت کرده است و این نیز نشان از محیط زدگی قرآن دارد چون این همه از شرک سخن گفتن به درد نقاط دیگر دنیا و آینده جهان نمی خورد به خصوص اینکه در ایران آن زمان خدای واحد پرستش می شده است. مثال دیگر این است که قرآن از نقش باد در آیه ۲۲ سوره یونس در پیش راندن کشتی صحبت کرده غافل از اینکه به زودی موتورهای متنوع جای باد را خواهد گرفت. اشاره کردن به جنگها در قرآن نیز نشان از محیط زدگی قرآن دارد. همچنین در آیات دیگری از قرآن راجع به زندگی شخصی محمد صحبت شده است در حالی که این مباحث فایده ای برای اعصار دیگر ندارد. خلاصه اینکه محمد قادر نشده است کتابی فرا فرهنگی و همگانی بیاورد.

جواب: در جواب این اشکال توجه به نکاتی قابل تأمل است:

الف) اگر کسی قرآن را با دقت مطالعه کند متوجه می شود که اگر چه در قرآن اشاراتی به فرهنگ آن زمان وجود دارد ولی اتفاقاً در قرآن مباحث فرا زمانی نیز کم نیست. در این زمینه می توانید به جزوه اعجاز علمی قرآن مراجعه کنید تا متوجه شوید چه نکات علمی دقیقی در قرآن وجود دارد. کتابی که قرار است برای همه زمان ها باشد طبیعتاً باید نکات اختصاصی برای هر زمانی را در خود داشته باشد. بنابراین، این یک مطلب کاملاً طبیعی است که در قرآن مسائلی وجود داشته باشد که مخصوص فرهنگ عرب بوده است و امروزه کاربردی نداشته باشد. یادمان نرود که مطالبی نیز در قرآن وجود دارد که مربوط به این زمان است و با پیشرفت علم مشخص می شود و مردم زمان پیامبر آن را نمی فهمیدند. هنر قرآن این است که برای هر زمان مطالب اختصاصی آن زمان را دارد و

علاوه بر این مطالب کلی نیز برای همهٔ زمان ها دارد. تازه همان مباحث اختصاصی نیز به صورتی بیان شده است که می توان از آن استفاده های کلی نیز داشت مثلا اگر در سورهٔ مجادله بحث ظاهر که یک فعل جاهلی در عرب ها بوده است بیان شده است نوع بیان این بحث به گونه ای است که می توان استفاده های کلی بسیار زیبایی از آن داشت که در این زمینه می توانید به تفاسیر قرآن در این زمینه مراجعه کنید. اگر قرآن فرا زمانی نبود امروزه در قرن ۲۱ ایتقدر طرفدار پیدا نمی کرد. معلوم است که قرآن برای روزگار حاضر نیز حرف برای گفتن دارد و کنای زنده است. برای توضیح بیشتر در این زمینه می توانید به تفسیر ما از آیهٔ ۸۲ سوره نساء مراجعه کنید.

ب) اگر کسی اصلا از تاریخ عرب و آداب و رسوم آن آگاهی نداشته باشد از خود متن قرآن می تواند قرآن را بفهمد. پس اینکه آقای سها گفته است فهم قرآن نیاز به آشنایی با فرهنگ و سنن عربی در زمان پیامبر دارد حرف صحیحی نیست. در خود متن قرآن قرائنی وجود دارد که مطالب را به ما می فهماند. علاوه بر این اگر هم فهم قرآن تا حدی نیاز به دانستن فرهنگ عرب داشته باشد این مشکلی ندارد و یک چیز طبیعی است چون بالاخره قرآن در آن محیط نازل شده است. اگر کار با کامپیوتر متوقف بر دانستن زبان انگلیسی باشد آیا اشکال دارد؟ این یک چیز طبیعی است که اگر کتاب یا وسیله ای از محیطی بیرون آمد تا حدی صفات آن محیط در آن دیده می شود.

ج) مثال هایی که آقای سها زده اند هیچ یک دلالت بر محیط زدگی قرآن ندارد و اتفاقا دلالت بر به روز بودن قرآن دارد مثلا آیا آقای سها نمی داند که برده داری تا همین قرون اخیر در جهان وجود داشته است و هنوز هم در جاهایی از کرهٔ زمین وجود دارد؟ حال اگر قرآن راجع به برده داری احکامی داشته باشد آیا دلالت بر به روز بودن این کتاب نمی کند؟ وجود ماه های حرام عاملی برای جلوگیری از جنگ است و در این قرن ۲۱ آیا نمی تواند روشی برای پایان جنگ ها باشد؟ آیا قرآن در زمانی که حتی زن به ارث برده می شد برای او سهم الارث قرار داد زن را تحقیر کرده است؟ واقعا من نمی دانم آقای سها از کجا دکترا گرفته است؟ آنها که به حقوق زن در اسلام اشکال دارند این را اذعان می کنند که قرآن در زمان خودش لاقول زن را یک گام به جلو آورد. و اما راجع به

کاروان زنی باید گفته شود که آقای سها به بحث جنگ بدر اشاره کرده اند و باید به این نکته دقت شود که کاروانی که مسلمانان قصد داشتند اموالش را تصرف کنند کاروان ابوسفیان و مشرکین مکه بوده است که در واقع مال مسلمانان را در مکه پس از بیرون کردن مسلمانان مصادره کردند. چه اشکالی دارد که مسلمانان برای گرفتن حق خود در واقع مال خودشان را از آن کاروان پس بگیرند؟ آقای سها انگار که اصلا در باغ نیست و بدون توجه به شرایط می خواهد از حوادث نتیجه گیری کند. اگر به آقای سها گفته شود که عده ای در اتاقی بدن شخصی را شکافتند آیا نمی پرسد چرا؟ یا اینکه بدون پرسش از دلیل این کار می گوید آنها که بدن فردی را شکافتند انسان های ظالمی هستند در حالی که اگر دلیلش را بپرسد ممکن است به او گفته شود که آنها کارکنان پزشکی قانونی بوده اند.

می خواهم بگویم باید شرایط را در نظر گرفت و متوجه باشیم که در چه اوضاع و احوالی، حوادث رخ می دهد. حتی کشورهای دموکراتیک کنونی به خودشان اجازه می دهند که مال برخی کشورهای دیگر را به خاطر اینکه در فلان حادثه نقش داشته اند مصادره کنند.

راجع به مثال هایی که آقای سها زده است ما در جزواتمان مفصلا بحث کرده ایم که خواننده برای تفصیل بحث می تواند به آن جزوات که در [سایتان](#) نیز هست مراجعه کند.

د) آقای سها می گوید بت پرستی مربوط به عرب ها بوده و به درد دیگر نقاط دنیا نمی خورد. خیلی عجیب است. اتفاقا مشکل بشریت امروز شرک است و اتفاقا آیات قرآن به گونه ای است که فقط به بت پرستی زمان پیامبر اشاره ندارد بلکه به گونه ای بیان شده است که همه انواع بت پرستی را شامل می شود. بت پرستی که قرآن می گوید تنها مخصوص بت های سنگی و چوبی نیست بلکه بت های انسانی را نیز شامل می شود. اگر آقای سها خوب روی قرآن کار می کرد متوجه می شد که بت پرستی که قرآن معرفی می کند بسیار عام است که در این زمینه رجوع به آیات انتهایی سوره اعراف یا آیه ۳۵ سوره یونس و ... مناسب است. همچنین خواندن آیات سوره زمر نیز در این

باره سفارش می شود. همچنین اینکه قرآن در مورد شرک در برخی جاها بجای (یعدون) از (یدعون) استفاده کرده است نشان از این دارد که شرک مطلب عام است.

آیا امروزه بت های انسانی کم داریم؟ آیا تکنولوژی خودش نوعی بت نیست؟ آیا علم روز خودش برای آقای سها بت نشده است؟ آیا اعمال شیعیان، شرک نیست؟ آیا اینکه در کشور پیشرفته ژاپن یک گربه مقدس پنداشته می شود نوعی بت پرستی نیست؟ حتی در همین قرن ۲۱ بت های سنگی و چوبی نیز وجود دارد. بودیسم از لحاظ جمعیت سومین دین جهان است. حتی گروهی در این قرن ۲۱ آلت پرست هستند.

به هر حال جای تعجب است که آقای سها می گوید آیات قرآن راجع به بت پرستی به درد نقاط دیگر جهان و آینده بشریت نمی خورد.

و اما اینکه آقای سها گفته اند در ایران در آن زمان خدای یکتا پرستش می شده است اولاً ایشان برای این حرفشان هیچ سندی ارائه نداده اند و اصلاً یکی از مشکلات بزرگ کتاب ایشان این است که بسیاری از مطالبی که ایشان نقل می کنند، اصلاً سندی برای آن ارائه داده نشده است و خود این، دلیل بر این است که روشی علمی در کتاب آقای سها رعایت نشده است. علاوه بر این اتفاقاً برخی قائلند ایران در آن زمان نیز یگانه پرست نبوده است مثلاً شما اگر جلد ۱۴ از مجموعه آثار آقای مطهری، صفحه ۲۰۰ به بعد را مطالعه کنید متوجه می شوید در اینکه ایرانیان خدای یکتا را می پرستیده اند جای بسی تردید وجود دارد. در آدرس گفته شده آقای مطهری بحثش را با این سوال آغاز می کند که (آیا ایران مقارن ظهور اسلام ثنوی بوده است؟)

۵ و اما اینکه آقای سها اشکال کرده است که چرا قرآن از نقش باد برای حرکت کشتی ها سخن گفته است، انگار که آقای سها توقع دارد که خدا فقط طبق زمان او صحبت کند. قرآن فقط مخصوص زمان علم نیست و یادمان نرود که قرن ها از همین باد برای حرکت کشتی ها استفاده می شده است. حال چرا خدا نباید از این عامل برای حرکت کشتی ها که قرن ها مورد استفاده بوده است نام ببرد؟ علاوه بر این چه کسی گفته است که امروزه از باد برای حرکت کشتی ها استفاده

نمی شود؟ آیا امروزه قایق های بادبانی وجود ندارد؟ جالب است که اگر شما عنوان (طراحی کشتی بدون بادبان که با باد حرکت می کند) را در سایت گوگل جستجو کنید متوجه خواهید شد که امروزه نیز از انرژی باد برای کشتی ها استفاده می شود و اصلا با وجود پیشرفت های علمی باز برای جلوگیری از آلودگی هوا استفاده از انرژی باد سفارش می شود.

این نکته نیز باید به آقای سها تذکر داده شود که خداوند متعال در قرآن در مقام بیان علت های طبیعی برای حرکت کشتی ها است و الا در همان زمان های قدیم پارو وجود داشته است.

علاوه بر همه اینها اگر به آیه ۸ سوره نحل مراجعه کنیم متوجه می شویم که خداوند به وسائل پیشرفته ای که در آینده اختراع خواهند شد نیز اشاره کرده است آنجا که می فرماید:

وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغَالَ وَ الْحَمِيرَ لَتَرْكَبُوهَا وَ زِينَةً وَ يَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ

ترجمه: و اسبها و استرها و الاغها را آفرید تا بر آنها سوار شوید و [برای شما] تجمل و زینت باشد، و چیزهایی [در آینده جز این وسایل تقلیه حیوانی] به وجود می آورد که شما نمی دانید.

و اشاره کردن به جنگ ها در قرآن بیان وقایعی است که برای مسلمانان صدر اسلام اتفاق افتاده است و می تواند برای مسلمانان آینده درس باشد. پس بیان وقایع آن جنگ ها دلیل بر این نیست که قرآن کتابی محیط زده است. به خصوص اینکه با خواندن آیاتی که مربوط به جنگ ها است نکات بسیار مهم و حتی تاکتیک های نظامی را یاد می گیریم چرا که در این آیات قوانینی کلی بیان شده است که برای هر زمانی می تواند مورد استفاده قرار گیرد. به علاوه با خواندن آیات جنگ می فهمیم اینکه امثال آقای سها پیامبر را متهم به خشونت می کنند صحیح نیست. در واقع آیات جنگ به ما می آموزد که نظر اسلام راجع به جنگ چیست؟ چیزی که امروزه نیاز فراوانی به آن داریم. واقعا من نمی دانم آقای سها که اسم خود را دکتر گذاشته است دکترایش را از کجا گرفته است که فکر می کند چون در قرآن از جنگ های صدر اسلام صحبت شده است دلیل بر این است که قرآن، کتابی محیط زده است.

ز و اما بیان نکاتی از زندگی شخصی پیامبر فوایدی را در پی دارد از جمله اینکه بالاخره مسلمین، پیامبر را برای خود الگو می دانند و می خواهند بدانند که ایشان در زندگی فردی چه می کردند؟ اطلاع داشتن از زندگی فردی یک رهبر الهی نه تنها بد نیست بلکه بسیار درس آموز است. علاوه بر این بیان برخی نکات شخصی زندگی پیامبر می تواند جواب بسیاری از اتهاماتی که امثال آقای سها به پیامبر وارد می کنند را بدهد مثل اینکه واقعا آیا هدف پیامبر از گرفتن زن های متعدد شهوت رانی بوده است یا نه؟ بیان نکاتی از زندگی خصوصی پیامبر، ما را با بزرگواری ایشان، بیشتر آشنا می کند. بگذریم که بسیاری از نکات زندگی خصوصی پیامبر به نحوی با اجتماع نیز مرتبط بوده است و بالاخره ثمره اش به اجتماع نیز می رسیده است مثلا اینکه زنان پیامبر بعد از ایشان نباید با شخص دیگری ازدواج کنند درست است که حکمی مربوط به خانواده پیامبر است ولی اهدافی اجتماعی را دنبال می کند یا اگر به زنان پیامبر دستور داده می شود که دنیا طلب نباشید این دستور، با توجه به الگو بودن خانواده پیامبر ثمره اش به جامعه نیز خواهد رسید.

ح با توجه به مجموع صحبت هایی که بیان شد می فهمیم که قرآن کتابی است که بر خلاف دیدگاه آقای سها اگر نکاتی مربوط به زمان خود دارد ولی فرا زمانی نیز هست. به هر حال همین که پس از ۱۴ قرن، قرآن هنوز دارای متنی نو است و احکام آن نیز متناسب با طبیعت بشری است خود دلالت بر فرازمانی بودن قرآن می کند. ما در برخی مقالاتمان به قوانینی از قرآن اشاره کرده ایم که حتی از حقوق بشر قرن ۲۱ جلوتر است که در این زمینه می توانید به کتاب [آموزش نوین عقائد](#)، [درس ۳۷](#) مراجعه کنید.

◎ **اشکال ۷:** قرآن بی نظم ترین کتابی است که من دیده ام. جملات و آیات نامربوط به هم در کنار یکدیگر قرار گرفته اند. چپش مطالب اصلا موضوع خاصی ندارد و بر طبق یک نظم کنار یکدیگر قرار نگرفته اند. خلاصه اینکه قرآن کتابی نامنظم است و این اشکال بزرگی به این کتاب است. اگر کسی بخواهد نظر قرآن را در موضوعی بداند لازم است تمام قرآن را بگردد.

جواب: اولاً در این زمینه باید گفته شود که چه کسی نظم را تعریف می کند؟ چه بسا چیزی در اصل منظم باشد ولی به زعم ما نامنظم باشد. مثلاً زلزله و آتشفشان ممکن است به نظر ما وقایعی نامنظم باشند و نوعی بی نظمی در عالم هستی محسوب شوند ولی جالب است که این پدیده ها بسیار مفید و برای ایجاد نظم هستند. در کتاب علوم زمین، مقطع پیش دانشگاهی، ص ۵۱ راجع به زلزله چنین آمده است:

زمین لرزه پدیده طبیعی است که در جهت به تعادل رسیدن پوسته زمین به وقوع می پیوندد. همچنین در همین کتاب در صفحه ۶۳ راجع به آتشفشان چنین آمده است:

در سرگذشت زمین، آتشفشان ها نقش اساسی بر عهده دارند. آب اقیانوس ها، رودها و دریاچه ها و بخش بزرگی از هوایی که تنفس می کنیم و بخشی از خاک های سطح زمین در نهایت از فوران آتشفشان ها به وجود آمده اند. بدون آتشفشان نه پوسته جدید اقیانوسی از طریق گسترش بستر اقیانوس ها به وجود می آمد نه کوه زائی انجام می گرفت و نه ...

بدون آتشفشان، زمین تقریباً فاقد ترکیباتی چون سولفیدها، اکسیدها، هالوژن ها و هیدروکسیدهای فلزی می شد. محیط زیست دریایی بدون آتشفشان به وجود نمی آمد. فعالیت های آتشفشانی، باعث پدید آمدن سرزمین هایی برای سکونت انسان شده اند. ایسلند، ژاپن، هاوایی، هائیتی و بسیاری از جزائر اقیانوس آرام و دریای کارائیب و تقریباً همه قسمت های آمریکای مرکزی محصول پدیده آتشفشان است. زمین ها کشاورزی

حاصلخیزی که در آمریکای مرکزی و جنوبی وجود دارند و در آن قهوه به عمل می آید محصول خاک های مناسب آتشفشانی اند. هوایی که تنفس می کنیم و قسمتی از آبی که می آشامیم محصول فعالیت های آتشفشانی است. (پایان)

آیا کسی باور می کند این پدیده که ما در ظاهر آن را عامل بی نظمی قلمداد می کنیم اینقدر در مجموعه عالم هستی موثر باشد و خودش عامل ایجاد نظم باشد؟
حال از آقای سها می پرسیم که آیا مطمئن هستید که قرآن نامنظم است؟ چه بسا شما آن را نامنظم می پندارید در حالی که فوق العاده منظم است.

در این زمینه می توانید به کتاب (نظم قرآن) اثر عبد العلی بازرگان مراجعه کنید تا به نظم قرآن پی ببرید. اگر کسی با دقت قرآن را مطالعه کند متوجه می شود که نه تنها بین آیات آن بلکه بین خود سوره ها نیز نظم دقیقی وجود دارد و مباحث سوره ها نیز با یکدیگر ارتباط ظریفی دارد. متأسفانه چون علماء بر روی قرآن کمتر کار کرده اند یکی از مباحثی که مغفول مانده است همین نظم قرآن است. ما با کار کردن بر روی آیات قرآن نظم دقیقی را بین آیات آن کشف کرده ایم که برای آشنایی با مثال هایی در این زمینه می توانید به جواب سوالات ۸۲۲ و ۱۰۱۰ از جزوه (از تو می پرسند) مراجعه کنید.

و اما فرض کنیم که آیات قرآن طبق نظم خاصی در کنار هم چیده نشده اند ولی باز در این صورت اشکالی متوجه قرآن نیست. اصلاً چرا فکر می کنیم که چپش متنوع موضوعات در کنار هم بد است؟ خود آقای سها در کتابشان موضوعات را در کنار هم آورده اند و در بسیاری از موارد، مباحث متوقف بر هم نیستند. اگر سخنرانی مباحثی متنوع را یکی یکی برای مردم بیان کند آیا اشکال دارد؟ اخبار گو، اخباری را به صورت متنوع برای مردم بیان می کند که ارتباطی با هم ندارند ولی کسی اشکال نمی گیرد که چرا اخبار بی ربط را کنار هم قرار داده ای؟ به هر حال بیان متنوع موضوعات اشکالی ندارد.

اتفاقاً این یکی از خصوصیات خوب قرآن است که چه از اول خوانده شود و چه از وسط و چه از آخر، خواننده از آن بهره می برد.

و اما اینکه آقای سها اشکال کرده است که چرا برای فهم نظر قرآن باید کل قرآن را بگردیم در جواب این حرف باید گفته شود که اولاً کتب دیگر نیز همین گونه است یعنی برای فهم دقیق نظر نویسنده باید کل کتاب را بخوانیم. ثانیاً قرآن کتابی است که اتفاقاً نظراتی که برایش بسیار اهمیت داشته است را در جای جای آن بیان کرده است و در فهم این نظرات، اتفاقاً خواندن کل قرآن نیاز نیست. اگر کسی یک جزء و حتی یک حزب قرآن را بخواند متوجه می شود که توحید و نبوت و معاد و نماز و زکات از نظر خدای قرآن بسیار مهم است. علاوه بر این قرآن کتابی است که قرار است تا روز قیامت منبع و مرجع باشد و اتفاقاً کتب مرجع قرار نیست به صورت ساندریجی به مخاطب مطلب دهند. بنده نظرم این است که نگرش خود را در این زمینه باید عوض کنیم. پراکنده بودن بحث ها به گونه ای که به مخاطب قدرت تحقیق بدهد نه تنها بد نیست بلکه خوب است. قرآن نکاتی که برایش بسیار مهم بوده را بارها و به صورت صریح بیان کرده است ولی موارد دیگر را که در درجه دوم اهمیت بوده یا جزو متغیرات دین است را به گونه ای بیان کرده که خود خواننده نیز برای فهم آن تلاش کند. در واقع به نظر بنده قرآن می خواهد خواننده اش فقط به صورت ساندریجی مطالبی را اخذ نکند بلکه خودش نیز برای فهم آن تلاش کند. قرآن با این سبکش موجب می شود که حتی افراد عادی هم روش تحقیق را فرا بگیرند و بیشتر فکر و تحقیق کنند. اتفاقاً چنین کتابی قابل تقدیر است نه کتابی که همه مطالب را به صورت صریح و دسته بندی شده بیان کرده است. قرآن کتابی است که خواننده اش را محقق می کند. در مباحث اجتهادی هیچ گاه فهم کتاب های نموداری و شرح های سلیس، اجتهاد فرد را ثابت نمی کند بلکه این کتاب هایی مثل قرآن هستند که به افراد، قدرت اجتهاد می دهد. در واقع قرآن با این سبکش حتی افراد عادی را نیمه مجتهد می کند.

پس خوب است که از این دید نیز به قرآن نگاه شود. در این زمینه بیشتر در جواب به شبهه ابهام قرآن که در آینده می آید بحث کرده ایم. خلاصه اینکه اگر کتابی خواننده اش را مجبور به تحقیق کند تا در زمینه های مختلف خوب فکر کند بسیار خوب است و اصلاً برای کتابی که قرار است تا روز قیامت کار دهد چنین امری لازم است تا بتوان از آن استفاده های مختلف کرد و با تحقیق روی

آن نظرات جدید صادر کرد و در زمان های مختلف، از آن استفاده های متفاوت کرد. از همین جا می فهمیم که قرآن دوست دارد که مسلمانان همواره رو به رشد باشند و اینکه برخی مبلغین دینی، مردم و حتی طلاب را از فکر کردن راجع به قرآن می ترسانند اصلاً صحیح نیست. در رابطه با مباحثی که در درجهٔ چندم اهمیت هستند قرآن باب اجتهاد را باز گذاشته است تا افراد راجع به آنها به تحقیق بیفتند. پس سخت گیری های بیجا برای اجتهاد و فهم های جدید از قرآن بر خلاف سبک قرآن است.

نکتهٔ دیگر اینکه، این سبک بیان قرآن موجب می شود که افراد به راحتی نتوانند راجع به هر مطلبی نظر قطعی بدهند چون هر لحظه احتمال می دهند که شاید تحقیقاتشان ناقص باشد و خود این مزیت بسیار خوبی است که انسان همواره احتمال خطا دهد. علاوه بر این، چنین سبکی بحث امتحان الهی را نیز در پی دارد که افراد امتحان شوند که آیا فقط بخشی از آیات قرآن را می بینند یا اینکه همهٔ آیات را در کنار هم مشاهده می کنند؟ پس این نوع سبک، امتحان الهی را معنادار تر می کند.

البته به این نکته نیز توجه شود که به نظر بنده اگر به خود قرائنی که در آیات قرآن وجود دارد خوب توجه کنیم در بسیاری از موارد می توان حتی بدون مراجعه به آیات دیگر نیز نظر قرآن را در آن زمینه فهمید. بله برای تکمیل بحث ها رجوع به آیات دیگر نیاز است.

◎ **اشکال ۸:** در بیان مطالب قرآنی دقت کافی بکار برده نشده است و خلاصه اینکه قرآن، کلامی غیر دقیق است مثلاً جمله ای را به صورت کلی گفته است در حالی که آن کلی، در تمام موارد صادق نیست. به عنوان مثال جمله **إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا** (شرح-۶) در تمام موارد صادق نیست چرا که به همراه هر سختی، آسانی وجود ندارد. همچنین در قرآن مواردی وجود دارد که به صورت عام گفته شده است ولی در آیه ای دیگر آن عام تخصیص خورده است و این نشان از عدم دقت قرآن است.

جواب: اولاً باید گفته شود که اگر کسی با دقت قرآن را بخواند خواهد فهمید که کلامی فوق العاده دقیق است و حتی یک حرف در آن نکته دارد که در ادامه مواردی از این دقت ها در جواب به اشکالات علمی آقای سها خواهد آمد. مواردی دیگر از این دقت ها را نیز ما در مقالاتمان آورده ایم که در این زمینه می توانید به آنها مراجعه کنید. و اما اینکه آقای سها می گوید در قرآن جملاتی کلی بکار رفته است در حالی که در تمام موارد صادق نیست ایشان باید توجه داشته باشد که در هر عرفی چنین جملاتی بکار می رود و حتی در خود متن کتاب آقای سها نیز چنین جملاتی داریم. مثلاً در متنی که راجع به همین اشکال است ایشان می گویند: (در بیان مطالب قرآن دقت کافی بکار برده نشده است) حال آیا مراد از مطالب قرآن کل مطالب قرآن است یا برخی از مطالب قرآن، منظور است؟ مسلماً برخی مطالب منظور است چون بالاخره در قرآن به نظر آقای سها جملات دقیق و درست نیز وجود دارد.

آقای سها به ما جواب دهند که آیا اگر کسی بگوید (کتاب خواندن عامل رشد است) اشتباه گفته است چون بالاخره هر کتابی عامل رشد نیست. همچنین اگر کسی بگوید فلان داروخانه همه چیز دارد آیا ایشان اشکال می گیرند که اشتباه گفته ای چون داروخانه هندوانه ندارد؟

اگر به کتب ادبی و اشعار نیز مراجعه کنید از این دست جملات بسیار خواهید یافت. به هر ترتیب گاهی اوقات جملاتی به صورت عموم بکار می رود ولی منظورش از عموم، عموم علی الاطلاق

نیست بلکه منظور عمومیت در محدوده خاصی است. اشکالی ندارد که من به صورت یک قانون عام بگویم (کتاب بخوانید) و بعد از مدتی که دیدم برخی کتاب های بد می خوانند در قانونی دیگر بگویم (کتاب های انحرافی نخوانید)

خلاصه اینکه در هر جایی مطلبی باید گفت و هر جمله ای در مقامی بیان می شود. علاوه بر این اتفاقا در قرآن واژه هایی انتخاب شده است که حتی چنین اشکالاتی نیز به قرآن گرفته نشود. به عنوان مثال جمله **إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا** را آقای سها این چنین ترجمه کرده است: به دنبال هر سختی آسانی وجود دارد.

آقای سها کلمه (هر) را خودشان اضافه کرده اند و الا در آیه از واژه (کل) که برگردان واژه (هر) است استفاده نشده است. در واقع اصلا این جمله قرآن که آقای سها به آن استناد کرده اند معلوم نیست که عمومیت داشته باشد. اگر قرآن گفته بود: **إِنَّ مَعَ كُلِّ عُسْرٍ يُسْرًا** عمومیت از آن برداشت می شد ولی قرآن چنین نگفته است. پس آقای سها آیه را اشتباه معنا کرده و طبق آن معنای اشتباه تازه به قرآن اشکال گرفته است. اتفاقا اگر ایشان به تفاسیر قرآن نیز مراجعه می کرد می فهمید که آنها نیز از این تعبیر عمومیت نتیجه نگرفته اند مثلا در تفسیر التحرير و التنوير آمده است که الف و لام بر سر (العسر) الف و لام عهد است و اشاره به عسر نبوت برای پیامبر اسلام دارد نه هر عسری.

آقای سها باید یک دور ادبیات بخواند تا متوجه شود آن مواردی که ایشان عام و کلی فرض کرده اند اصلا عام نیستند. ایشان مواردی را عام و کلی فرض کرده اند و بعد اشکال کرده اند که چرا قرآن جمله ای را عام گفته در حالی که در همه موارد صادق نیست و یا چرا قرآن جمله ای را عام گفته و سپس آن را تخصیص زده است؟

پس اگر از جواب قبلی که داده شد نیز صرف نظر کنیم باید گفته شود که اصلا بسیاری از مواردی که آقای سها عام و کلی فرض کرده است از لحاظ خود لفظ قرآن، عمومیت ندارند. و اما اگر بخواهیم با آقای سها کنار بیاییم و بگوییم مراد از این تعبیر قرآنی، کل سختی ها برای کل افراد است باز می توان عبارت را به گونه ای معنا کرد که اشکالی پیش نیاید چون هر چند سختی ها

زیاد طول بکشد و در دنیا به دنبالش آسانی نیاید می توان تصور کرد که بالاخره بعد از مرگ با آسانی همراه باشد. حتی اگر بعد از مرگ نیز برای عده ای سختی وجود داشته باشد باز این قابل تصور است که آن سختی ها نیز زمانی از بین برود. پس بر فرض که تعبیر **إِنَّ مَعَ كُلِّ عُسْرٍ يُسْرًا** عمومیت علی الاطلاق داشته باشد باز می تواند صحیح باشد هر چند زمان ایجاد یسر دور باشد.

◎ **اشکال ۹:** در قرآن ابهامات زیادی وجود دارد و بسیاری از آیاتش را نمی توان فهمید و به همین خاطر آیاتی از قرآن وجود دارد که محل بحث و جدل شدید بین مفسران می باشد.

جواب: در جواب این اشکال باید به چند مطلب اشاره شود:

الف) برخی ابهامات قرآن دلیلش این است که ما خوب روی قرآن کار نکرده ایم و الا اگر خوب تحقیق کنیم آن ابهامات بر طرف خواهد شد. به خصوص اینکه معمولا روی قرآن خوب کار نشده است و همین عاملی شده است که برخی ابهامات در معانی آیات وجود داشته باشد. پس برخی ابهامات قرآن به خاطر کم کاری ماست. اگر در حوزه ها و مساجد خوب روی قرآن کار می شد بسیاری از ابهامات برطرف می شد. خود بنده وقتی خوب روی آیه ای کار می کنم بسیاری از ابهاماتم برطرف می شود. پس کم کاری ما نباید به عنوان اشکالی به قرآن مطرح گردد. باید این واقعیت را پذیرفت که در حوزه های علمیه آنقدر که بر روی متن کتاب هایی مثل کفایه و مکاسب کار می شود بر روی متن قرآن کار نمی شود و به همین خاطر ابهامات کفایه و مکاسب بر طرف می شود ولی ابهامات قرآن بر طرف نمی شود.

ب) یکی از دلایل وجود ابهام در قرآن می تواند امتحان الهی نیز باشد. بنده به ابهامات قرآن اینگونه نیز نگاه می کنم که خدا می خواهد از این طریق بندگانش را امتحان کند. کسی که نسبت به قرآن تعبد دارد به ابهامات قرآن اینگونه نیز می نگرد که تسلیم حقایقی باشد که نمی داند. ما با جهانی رو به رو هستیم که نسبت به آن مجهولات زیادی داریم و خود این مطلب، ضعف ما را برای خود بیشتر آشکار می کند. وجود ابهامات در قرآن به ما می فهماند که جهل ما نسبت به علم ما بسیار زیادتر است. به هر ترتیب وجود ابهام، می تواند نشانگر این باشد که ما چقدر در برابر خدا متعبد هستیم؟ با همین ابهام است که تعبد انسان سنجیده می شود. به عبارتی من می خواهم بگویم این

تنها علم نیست که موجب رشد است بلکه جهل و توجه به آن نیز، خود عاملی برای رشد است. وجود ابهامات در قرآن دایما انسان را به مجهولاتش نیز توجه می دهد و این بسیار خوب است.

ج) کتابی که قرار است تا روز قیامت کار بدهد حتما باید ابهاماتی در آن باشد تا آیندگان نیز از آن استفاده کنند. اصلا راز زنده بودن قرآن همین است. قرآن مثل یک قانون اساسی می ماند که قرار است برای زمان ها و مکان های مختلف کارایی داشته باشد و به همین خاطر باید کتابی باشد که بتوان آن را به سخن آورد و به خاطر ابهام گویی در برخی جملات، از آن به تناسب مکان ها و زمان ها استفاده کرد و بهره برد. اتفاقا علماء دین هم به همین خاطر نباید در استفاده های مختلفی که البته به صورت قانون مند از قرآن می شود سخت بگیرند و جمود داشته باشند.

بنده یک اشکال مبنایی به آقای سها و دیگر افراد دارم و آن اینکه چرا فکر می کنید ابهام بد است؟ اصلا همین ابهامات است که مایه رشد می شود. آیا آقای سها توقع دارد که قرآن مثل کتاب اول دبستان باشد؟ بنده فکر می کنم که کتاب خوب، کتابی است که مخاطب خود را به فکر فرو برد. قرآن قرار نیست که فقط به ما اندیشه منتقل کند بلکه به ما اندیشیدن می آموزد. قرآن کتابی است که برای خواننده اش طوفان فکری ایجاد می کند. آقای سها کافی است که همین عنوان (طوفان فکری) را در اینترنت جستجو کند تا مشاهده کند که وجود ابهام و ایجاد طوفان فکری نه تنها بد نیست بلکه بسیار خوب است و امروزه به عنوان روشی برای خلاقیت معرفی می شود. آیا وجود ابهام در عامل هستی موجب نشده است که دانشمندان به تکاپو بیفتند تا چیزهای بیشتری بفهمند؟ حال، قرآن که کتاب تشریح است مطابق عامل تکوین می باشد و ابهاماتی در آن قرار داده شده است که خواننده را به فکر فرو ببرد.

علاوه بر این، وجود ابهام در قرآن موجب ایجاد نظرات مختلف می شود و نظرات مختلف بر خلاف اینکه فکر می کنند بد است بلکه اتفاقا بسیار خوب است. وجود ابهام در قرآن موجب می شود که افراد مختلف در سطوح متفاوت بتوانند از قرآن بهره ببرند. اینکه می بینید طیف های مختلف انسان ها به قرآن رو آورده اند به همین خاطر است که قرآن برای همه آنها مطلب دارد و به

همین خاطر توانسته است همه آنها را جذب خود کند و این به خاطر عدم صراحت برخی آیات قرآن است که هر گروهی می تواند از آن برداشت کند.

بنده در زمینه ابهام قرآن مقاله ای نوشته ام به نام [\(ابهام ذاتی متن قرآن\)](#) که می توانید به این مقاله مراجعه کنید. البته در اینجا به قسمت هایی از این مقاله اشاره می کنم:

یکی از خصوصیات قرآن این است که غیر از محکمت را به صورتی بیان کرده است که جای شک و شبهه و ابهام باقی بماند و یک درصد هم که شده احتمال خطا در فهم ها وجود داشته باشد به نظر بنده ابهام در قرآن موضوعیت دارد و متن، ذاتا دارای ابهام است.

من این را از خصوصیات خوب دین اسلام می دانم. اسلام نمی خواهد افراد را به دلایل مختلف از دایره خودش خارج کند بلکه می خواهد تا جایی که می شود آنها را در دایره خود جای دهد. همین که احتمالات مختلف در قرآن هست نتیجه اش این است که من نمی توانم فهم دیگری را در غیر محکمت، باطل محض بدانم و او را از دایره دین داری خارج کنم.

این ابهام ذاتی می خواهد بگوید احتمالات دیگری نیز وجود دارد، بنابراین زود در تفکرات تصمیم نگیر و عجله نکن. اگر هم به نتیجه رسیدی دیگری را باطل محض ندان و تکفیر نکن. فکر نکن همه باید مثل تو، آیات را بفهمند و همه یک جور باشند. چرا ما فکر می کنیم که همه باید مثل ما باشند و مثل ما فکر کنند؟ راه های رسیدن به خدا متعدد است و از راه های دیگر نیز می توان به خدا رسید. چرا ما فکر می کنیم حتما راه ما، راهی است که منجر به خدا شناسی می شود؟ اصلا چرا فکر می کنیم که خود ما باید همیشه در طول زمان یک نوع تفکر داشته باشیم و همیشه یک جور فکر کنیم؟ انسان همواره تفکراتش تغییر می کند و این تغییر چیز خوبی است. اصلا کسی که تغییر نکند بد است. ما باید دائما تفکراتمان را به روز کنیم.

قرآن انسان را به همین صورت که گفته شد رشد می دهد یعنی با قرار دادن ابهام برای او مسیر را بر روی انسان نمی بندد و امکان تغییر را برای ما می گذارد. به ما یاد می دهد که به تفکرات دیگر نیز احترام بگذاریم و حتی روی آن فکر کنیم.

بر عکس قرآن، ما راه را می بندیم و فقط می خواهیم مسیر خود را، به عنوان راه نجات معرفی کنیم. ما فقط یک مسیر را اهل نجات می دانیم و این، اشتباه است. ما می گوئیم باید مسلمان باشی، تازه مسلمان شیعه باشی، تازه شیعه اثناعشری باشی، تازه شیعه اثناعشری ای باشی که

بله، شاید بهترین مسیر این باشد ولی دیگران باطل محض نیستند. دیگران با توجه به شرائط و تفکرات خود تا هر مرحله ای را که بالا آمدند مأجورند. بله، کسی نباید در مسیر متوقف شود بلکه باید همواره در حال رشد و شکوفایی باشد.

به هر حال نباید توقع داشت همه یکدفعه مثل ما بشوند. هر کسی باید آرام آرام مسیر را طی کند و آنچه را که می فهمد عمل کند و خوبی ابهام در قرآن همین است. قرآن کتابی است که هم برای دبستان است و هم برای دانشگاه. در واقع قرآن کتابی است که از پایین ترین فهم ها تا بالاترین فهم ها را در بر می گیرد. بنابراین هر کسی در سطح فهم خود می تواند از آن برداشت کند. البته نباید در طول مسیر متوقف شود بلکه باید تلاش کند که به فهم ها و درجات بالاتر برسد ولی در سطح خود، آنچه را که فهمید برایش حجت است. پس قرآن با ابهام خود فهم های مختلف را زیر پوشش خود قرار می دهد و البته راه را هیچ گاه برای رسیدن به فهم های دیگر نمی بندد و این، همان چیزی است که ما می خواهیم بگوئیم. قرآن با ابهام خود راه را برای پیشرفت باز گذاشته است به صورتی که تا به حال، مفسری پیدا نشده که بگوید من کل قرآن را فهمیدم و از این به بعد باید سراغ کتاب دیگری بروم.

به هر حال اسلام می خواهد تا جایی که می شود، افراد در دایره دین بمانند البته به شرطی که کم کم بتوانند اشتباهات خود را بفهمند و جبران کنند.

با چنین خصوصیتی که قرآن دارد طرفداران چنین کتابی باید از این کتاب الگو بگیرند و زود یکدیگر را تکفیر نکنند و به هم نسبت های ناروا ندهند. در واقع مسلمانان با کتابی که دارند باید انعطاف پذیرترین انسان ها باشند و از این طریق برای دیگر مردم الگو باشند همچنانکه در آیه ۱۴۳ سوره بقره آمده است:

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ

بدین گونه شما را امتی میانه [رو] گردانیدیم تا نمونه برای مردم باشید.

چیزی که متأسفانه امروزه بر عکس آن را مشاهده می کنیم. گروه های مسلمان به راحتی همدیگر را تکفیر می کنند و خیلی زود مخالفین خود را از دایره اسلام خارج می کنند. امروزه تکفیرها و ناسزاگویی ها به اوج خود رسیده و گروه های مختلف مسلمان سر همین مطالب با یکدیگر درگیرند و حتی حاضرند خون هم را بریزند. حال اگر همگی به پیروی از قرآن، اصل ابهام را در غیر محکمت دین می پذیرفتند چقدر خوب بود. خلاصه قرآن پتانسیل فوق العاده ای برای جذب گروه های مختلف و نزدیکی آنها به یکدیگر دارد که خود مسلمانان از این پتانسیل استفاده نمی کنند. ابهام ذاتی متن قرآن به ما می آموزد که قرائت های دیگران را نیز از دین بپذیریم نه اینکه فقط قرائت خود را حق بدانیم.

◎ **اشکال ۱۰:** این عالمان اسلام بودند که در طول تاریخ به این دین آبرو دادند و فقه را

پروراندند و فلسفه اسلامی و عرفان اسلامی ایجاد کردند و با وام گرفتن از یونانیان و دیگر ملل، اسلام را فربه کردند و الا اسلام از خود چیزی نداشت. اسلام پرورش یافته در دامان علمای اسلامی بسیار زیباتر، فریبنده تر، کاملتر، صحیحتر، اخلاقی تر و انسانی تر از اسلام محمد است و به همین دلیل است که برای نزدیک شدن به معنای واقعی قرآن باید هرچه بیشتر به خود قرآن بدون بزرگ و سنت صحیح تکیه کنید.

جواب: اینکه عالمان اسلامی برای تبلیغ اسلام تلاش کردند حرف صحیحی است و این اشکال به اسلام نیست چون بالاخره برای پیشرفت اسلام افرادی باید مبلّغ آن باشند و اما اینکه آقای سها فکر می کند اسلام از خود چیزی ندارد حرف صحیحی نیست. هرکسی با خواندن قرآن متوجه می شود که در قرآن به بسیاری از علوم اشاره شده است و واقعا قرآن در زمینه های مختلف حرف برای گفتن دارد. نکته دیگر اینکه شاید علمایی که بجای قرآن سراغ غیر قرآن رفتند و از ملل دیگر مطالبی را اخذ کردند اشتباه کرده اند و نباید چنین می کردند. اصلا شاید فربه کردن اسلام به این صورت کار درستی نبوده است. اتفاقا مشکلی که ما امروزه با برخی از اندیشمندان اسلامی داریم همین است که برخی چیزهایی که در قرآن از آن خبری نیست را از جای دیگر گرفته اند و به نام قرآن و اسلام می خواهند تمام کنند. ما از این کار دفاع نمی کنیم. قرآن را نباید به صورت کاذب، فربه کرد. همان چیزهایی را که قرآن بیان کرده است باید به همان اندازه بیان شود و نه بیشتر.

نکته دیگر اینکه ما قائلیم که اسلام پرورش یافته در دست علماء این همه مشکل برای دنیای اسلام ایجاد کرده است و الا اگر همه سراغ قرآن می آمدند بسیاری از مشکلات حل می شد. آقای سها اگر متن قرآن را با متن کتب فقهی مقایسه می کرد می فهمید که آیا اسلام قرآنی زیباتر است یا اسلام فقهی؟ بسیاری از اشکالاتی که آقای سها به اسلام دارد در واقع نظرات علماء است نه نظر قرآن. واقعا بنده تعجب می کنم که کسی کتب علماء اسلام را خوانده باشد ولی باز آنها را زیباتر و صحیح

تر از قرآن بداند. خیلی عجیب است و اصلا این حرف آقای سها برای من قابل درک نیست. اینکه مرتد باید کشته شود یا زناکار باید سنگسار شود در کتاب علماء اسلام آمده است ولی در قرآن نیامده ولی باز آقای سها کتاب علماء را زیاتر از قرآن می داند؟ واقعا عجیب است.

اگر آقای سها، قرآن را بدون ذهنیت می خواند متوجه میشد که این حرفش اصلا مبنای علمی ندارد و بسیاری از اشکالاتی که به قرآن و اسلام نسبت می دهند اتفاقا از قرآن نیست بلکه از کتب علماء است.

© اشکال ۱۱: برای فهم قرآن مشکلات زیادی وجود دارد، از بی نظمی قرآن گرفته تا لزوم رجوع به شأن نزول ها و کتاب هایی که تاریخ نزول آیات و همچنین آیات ناسخ و منسوخ را مشخص کرده است. اینها همه موانعی برای فهم قرآن هستند.

جواب: اگر کسی بدون رجوع به کتب دیگر، قرآن را بخواند بسیاری از مطالب آن را خواهد فهمید. بنابراین برای فهم قرآن اگر کسی واقعا هیچ اطلاعی از شأن نزول یا آیات ناسخ و منسوخ نداشته باشد مشکلی برایش پیش نخواهد آمد. آیات قرآن معمولا کلی بیان شده است نه اینکه محدود به مصداق خاصی باشد. بنابراین ممکن است که آیه ای در زمان و شرائط خاصی نازل شده باشد ولی مفهوم کلی آن سر جای خود باقی است. اصلا بسیاری از شأن نزول هایی که برای آیات قرآن ذکر شده است معلوم نیست که سند متقنی داشته باشد. همچنین چگونه ممکن است که برای فهم متنی به قوت قرآن لازم باشد به متونی که ضعیف ترند مراجعه کنیم؟ نکته دیگر اینکه اصلا معلوم نیست که ما آیه ای داشته باشیم که - بدون هیچ قرینه ای که در خود قرآن آمده باشد - نسخ شده باشد. بله طبیعتا اگر کسی بخواند با مطالب قرآن آشنا شود باید یک دور به طور کامل آن را بخواند و مسلما با خواندن یک دور قرآن متوجه خواهد شد که نظر قرآن در موضوعات مختلف چیست؟ البته قرآن کتابی است که در عین اینکه انسان آن را می فهمد سوالات و ابهاماتی نیز برایش ایجاد می شود و این از خصوصیات قرآن است. در واقع قرآن کتابی است که مثل کلاس های مدرسه، مرحله به مرحله انسان را رشد می دهد. در این زمینه قبلا در شبهه ابهام قرآن مباحثی را مطرح کردیم و گفتیم اینکه قرآن کتابی است که در آن ابهاماتی نیز در فهمش وجود دارد نه تنها بد نیست بلکه بسیار خوب است. (به شبهه ابهام قرآن و جواب آن مراجعه کنید)

© اشکال ۱۲: در مواردی با گذر زمان نظر قرآن تغییر کرده است و حکم قبلی نسخ شده

است مثلاً در ابتدای دعوت توصیه به جنگ نمی شد و از آزادی عقیده صحبت می شد

ولی در مدینه، جنگ سرلوحه دعوت محمد قرار گرفت و آزادی عقیده نیز نسخ شد.

جواب: اولاً باید گفته شود اینکه حکمی به صورت تدریجی کامل شود نه تنها بد نیست بلکه

امروزه اتفاقاً به چنین روشی توصیه می شود و مثلاً می گویند نمی توان یکدفعه مطلبی را به افرادی

که در پله اول قرار دارند گفت بلکه باید افراد را آرام آرام رشد داد. حال اگر در جایی قرآن حکمی را

مرحله مرحله بیان کرده است و آرام آرام تکمیل کرده است نه تنها بد نیست بلکه روشی عاقلانه

است.

و اما مثالی که آقای سها زده است کاملاً اشتباه است. به هر حال وقتی مسلمانان در مکه در ضعف

بودند آیا توصیه به جنگ عاقلانه است؟ توصیه به جنگ نیاز به نیرو و قوت دارد که در مدینه برای

پیامبر حاصل شد. تازه توصیه به جنگ در مدینه، همگی برای دفاع بوده است و در واقع تمام جنگ

های پیامبر، دفاعی بوده است که در این زمینه می توانید به مقاله (جنگ در اسلام) از همین قلم

مراجعه کنید. و اما آزادی عقیده فقط مخصوص ابتدای دعوت نبوده است. آقای سها اگر آیات

مربوط به آزادی عقیده را مشاهده کند خواهد دید که بسیاری از این آیات در سوره های مدنی قرار

دارند. تعبیر **لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ** که شعار آزادی در دین است در سوره بقره قرار دارد که یک سوره

مدنی است. همچنین در سوره مائده که جزو سوره های آخری است که نازل شده است آیات

مربوط به آزادی عقیده را مشاهده خواهیم کرد. در این زمینه به دو مقاله زیر مراجعه کنید:

(الف) تحقیقی پیرامون اکراه در دین (به همراه نگرشی بر معیار آزادی بیان)

(ب) اوج آزادی بیان و آزادی رفتار در اوج قدرت پیامبر اسلام

◎ اشکال ۱۳: مفسران و عالمان دینی هرگز محققان بی طرفی در قرآن نیستند.

جواب: این حرف آقای سها صحیح است و اشکالی که به علماء وارد کرده است را ما نیز قبول داریم. متأسفانه معمولاً علماء در رابطه با مباحث اعتقادی کار علمی دقیق نکرده اند و بیشتر بر روی فقه سرمایه گذاری کرده اند. آنها آنقدر که بر روی فقه کار دقیق و ظریف انجام داده اند اصلاً راجع به اعتقادات چنین نکرده اند و می توان گفت بسیاری از آنها اعتقاداتشان تقلیدی است و به نظر بنده عدم اجتهاد آنها در اصول دین موجب می شود که اجتهاد آنها در فروع دین نیز مشکل داشته باشد. جالب است که وقتی اشکالی برون دینی از روحانیون و علماء پرسیده شود یا ناراحت می شوند و یا نمی توانند به خوبی پاسخ دهند. آن افرادی هم که یعنی پاسخ گو به شبهات هستند در بسیاری از موارد قصد توجیه دارند. انگار که حقوق می گیرند تا هر جور شده شبهات را پاسخ دهند. بنابراین در این مورد اشکال آقای سها را می پذیریم. البته طبیعتاً در بین علماء و روحانیون نیز کسانی هستند که به صورت محققانه کار کرده اند و دینشان را به صورت تحقیقی و بدون تعصب بدست آورده اند اگر چه این گروه فوق العاده کم هستند. البته ما در بین علماء شیعه فارسی زبان بحث می کنیم و الا طبق اطلاعاتی که بنده دارم علمای عرب زبان اهل سنت خوب در زمینه مباحث اعتقادی کار کرده اند.

◎ اشکال ۱۴: مفسرین و مترجمین برای درست کردن اشکالات قرآن گاه معنای لغات را

تغییر می دهند و یا معنای آیه را از آن معنای واقعی خارج می کنند.

جواب: اینکه برخی از مفسرین و مترجمین چنین می کنند واقعیتی است ولی اتفاقاً همین کارها موجب شده است که قرآن اشتباه فهمیده شود و امثال آقای سها به قرآن اشکال بگیرند. اگر قرآن همان گونه که هست معنا شود و چیزی به آن اضافه نشود و لغات، همان گونه که هست معنا گردد بسیاری از اشکالات آقای سها از اصل نابود می شود. وقتی اشکالات آقای سها و دیگران را به آیات قرآن می بینیم مشاهده می کنیم که بسیاری از اشکالات آنها به خاطر این است که آیات قرآن را اشتباه فهمیده است و این اشتباه فهمی در بسیاری از موارد به این خاطر است که مترجمین و مفسرین در معنای آیات قرآن از جانب خود مطالبی را اضافه کرده اند یا لغات را به آن صورتی که خود خواسته اند معنا کرده اند. در این جا به سه مورد از این اضافات و تغییرات در معانی که توسط مترجمین و مفسرین رخ داده است اشاره می کنیم:

مورد اول: در آیه ۴ سوره محمد راجع به اینکه چگونه باید با اسرای جنگی برخورد کرد این چنین آمده است:

فَأَمَّا مَنَّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً

یا بر آنان منت نهید [و آزادشان کنید] یا از آنان [در برابر آزاد کردنشان] فدیة و عوض بگیرید.

حال جالب است با اینکه در این آیه تنها دو راه برای برخورد با اسرای جنگی مطرح شده است مفسرین راه سوم را نیز بیان کرده اند. مثلاً در تفسیر نمونه آمده است:

البته حکم سومی در این رابطه نیز در اسلام هست که اسیران را بصورت بردگان درآورند، ولی آن یک دستور الزامی نمی باشد بلکه در صورتی است که رهبر مسلمین در شرائط و ظروف خاصی آن را لازم ببیند، و شاید به همین دلیل در متن قرآن صریحاً نیامده، و تنها در روایات اسلامی منعکس

است. فقیه معروف ما "فاضل مقداد" در "کنز العرفان" می گوید: "آنچه از مکتب اهل بیت نقل شده این است که اگر اسیر بعد از پایان جنگ گرفته شود امام مسلمین منخیر در میان سه کار است: آزاد ساختن بی قید و شرط، و گرفتن فدیة و آزاد کردن، و برده ساختن آنها، و در هر صورت قتل آنها جایز نیست." او در جای دیگر از سخن خود می گوید: "مساله بردگی از روایات استفاده شده نه از متن آیه"^۱

خیلی جالب است با اینکه قرآن تنها دو راه را برای برخورد با اسرا معرفی کرده است مفسرین و علماء، راه سوم را نیز بیان کرده اند که به نظر می رسد این بر خلاف آیات قرآن است.

مورد دوم: در آیه ۲۴ سوره نساء چنین آمده است:

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ

و [ازدواج با] زنان شوهردار [بر شما حرام شده است] مگر زنانی که [آنها را خریده

اید یا به سبب جنگ با شوهران کافرشان از راه اسارت] مالک شده اید [این احکام]

مقرر شده خدا بر شماست. (ترجمه ی حسین انصاریان)

طبق این ترجمه و مطلبی که مترجم در پراکنش اضافه کرده است چنین استفاده می شود که زنی که در جنگ، اسیر شده مصداق ملک یمین است و از آیات دیگر قرآن مثل آیه ۶ سوره مومنون بدست می آید که رابطه جنسی با ملک یمین حتی بدون ازدواج صحیح است.

حال این سوال پیش می آید که چرا اسلام جواز رابطه جنسی با زنان اسیر جنگی را حتی بدون ازدواج با آنها داده است؟ آیا این همان جواز تجاوز نیست؟

این سوالات با توجه به این اضافاتی که مترجمین آورده اند پیش می آید و الا اگر این اضافات نباشد معنای آیه صحیح است. دقت شود که در ادامه پاسخ به آقای سها مفصلاً مباحث مربوط به آیه ۲۴ سوره نساء را مطرح خواهیم کرد.

مورد سوم: در دو آیه آخر سوره زخرف چنین آمده است:

۱ - تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص: ۴۰۰

وَ قِيلَ يَا رَبِّ إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَّا يُؤْمِنُونَ (۸۸) فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَ قُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ
يَعْلَمُونَ (۸۹)

حال به چند ترجمه از این دو آیه توجه کنید:

ترجمه الهی قمشه ای: (خدا هم از ساعت قیامت آگاه است) و هم از گفتار و دادخواهی رسولش که گوید: خدایا اینها قومی هستند که هیچ ایمان نمی آورند. (۸۸) (پاسخ دهیم: رسولا، اکنون که از ایمان قوم مأیوسی) پس روی از آنها بگردان و بگو به سلامت (تا بروند در ضلالت) که به زودی (بر کیفر کفر و عصیانشان) آگاه می شوند. (۸۹)

ترجمه انصاریان: و [چگونه از شکایت پیامبر بی خبرند که] می گوید: پروردگارا! اینان گروهی هستند که ایمان نمی آورند (۸۸) بنابراین از آنان روی بگردان و سلام جدایی [را به آنان] بگو، پس به زودی [سرانجام شقاوت بار خود و نتیجه کفر و عنادشان را] خواهند دانست. (۸۹)

ترجمه مکارم: آنها چگونه از شکایت پیامبر که می گوید: «پروردگارا! اینها قومی هستند که ایمان نمی آورند» (غافل می شوند؟! (۸۸) پس (اکنون که چنین است) از آنان روی بگردان و بگو: «سلام بر شما»، اما بزودی خواهند دانست! (۸۹) ترجمه فولادوند: و گوید: «ای پروردگار من، اینها جماعتی اند که ایمان نخواهند آورد.» (۸۸) [و خدا فرمود:] از ایشان روی برتاب و بگو: «به سلامت.» پس زودا که بدانند. (۸۹)

شاهد مثال ما پیرامون آیه ۸۹ است. در این آیه دو دستور به پیامبر داده شده است که به نظر می رسد که هر دو دستور، در این ترجمه ها، صحیح معنا نشده است.

اولین دستور، دستور فَاصْفَحْ عَنْهُمْ است. در این ترجمه ها این دستور به صورت (روی بگردان) معنا شده است که این معنا ترجمه عبارت (فَاعْرِضْ عَنْهُمْ) است که اتفاقاً در آیات دیگر قرآن مثل آیه ۳۰ سوره سجده چنین دستوری وجود دارد. نمی دانیم چرا این مترجمین تعبیر فَاصْفَحْ عَنْهُمْ را

به معنای **فَاعْرِضْ عَنْهُمْ** گرفته اند در حالی که **فَاصْفَحْ عَنْهُمْ** یعنی از اشتباهات آنها چشم پوشی کن و آنها را ببخش.

شاید این مترجمین نتوانسته اند تصور کنند که چگونه می توان بی ایمان ها را بخشید؟ و به همین خاطر به گونه ای آیه را معنا کرده اند که با تصورشان سازگار باشد.

و اما دومین دستور، دستور **قُلْ سَلَامٌ** است که غالب این مترجمین این سلام را به سلام خداحافظی گرفته اند یعنی سلامی که به دنبال آن رو برگرداندن از آنها باشد در حالی که ما قرینه ای بر این مطلب نداریم. دستور **قُلْ سَلَامٌ** یعنی با آنها به سلامتی رفتار کن همچنانکه در آیه ۶۳ سوره فرقان آمده است: **وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا**

شاید این مترجمین نتوانسته اند تصور کنند که می توان با بی ایمان ها نیز به خوبی و سلم رفتار کرد و به همین خاطر این دستور دوم را به گونه ای معنا کرده اند که با تصوراتشان سازگار باشد.

به هر ترتیب اگر می خواهیم قرآن را خوب بفهمیم باید الفاظ آن را همان گونه که هست معنا کنیم. ما باید از قرآن مطلب بیاموزیم نه اینکه مطالب ذهن خود را بر قرآن تحمیل کنیم.

به هر حال مشاهده می کنید که بسیاری از اشکالاتی که به قرآن و اسلام وارد می شود به خاطر همین اضافات و تغییرات در معانی است. بنابراین مترجمین نه تنها با این اضافات از قرآن دفاع نکرده اند بلکه بعضا موجب بروز اشکال شده اند.

آقای سها اگر می خواهد به قرآن اشکال بگیرد باید به همان مطالبی که متن قرآن بیان کرده است ایراد بگیرد نه به اضافات و تغییرات مترجمین و مفسرین. اگر مترجمی برای اینکه به زعم خود از قرآن دفاع کند لغتی را خلاف آن چه که قرآن گفته معنا کند اشتباه کرده است و ما اشتباه او را توجیه نمی کنیم. قرآن باید همان گونه که هست معنا شود و سپس اگر به آن معنا اشکالی هست باید جداگانه مورد بررسی قرار گیرد.

◎ **اشکال ۱۵:** واژه (مکر) را که در قرآن به خدا نسبت داده شده است، برخی مترجمین به معنای تدبیر معنا کرده اند در حالی که مکر بار منفی دارد و قرآن کاری بد و منفی را به خدا نسبت داده است ولی مترجمین برای فرار از این معنای بد با آوردن واژه تدبیر خواسته اند معنای بد آیه را مثبت جلوه دهند.

جواب: آقای سها اگر تحقیق می کردند متوجه می شدند که مکر، در لغت عرب طبق گفته برخی از لغویین، هم برای تدبیر منفی بکار می رود و هم تدبیر مثبت که در این زمینه می توانید به کتاب های قاموس قرآن و همچنین مفردات راغب مراجعه کنید. یکی از اشتباهاتی که آقای سها در اشکال گرفتن به قرآن مرتکب شده اند این است که فکر می کنند یک لغت اگر در فارسی معنای خاصی داشت در عربی هم باید همان معنا را داشته باشد.

اگر آقای سها مقداری تحقیق می کرد متوجه می شد که مکر، تنها بار منفی ندارد. در تفسیر نمونه راجع به این لغت چنین آمده است:

" مکر" در لغت عرب با آنچه که در فارسی امروز از آن می فهمیم تفاوت بسیار دارد، در فارسی امروز مکر به معنی نقشه های شیطانی و زیانبخش به کار می رود، در حالی که در ریشه اصلی لغت عرب، " مکر" به معنی هر نوع چاره اندیشی برای بازگرداندن کسی از هدفش می باشد، اعم از اینکه به حق باشد یا به باطل، و معمولاً در مفهوم این لغت یک نوع نفوذ تدریجی افتاده است. بنا بر این منظور از مکر الهی آن است که خداوند، مجرمان را با نقشه های قاطع و شکست ناپذیر بدون اختیار خودشان از زندگانی مرفه و هدفهای خوشگذرانی باز می دارد، و این اشاره به همان کیفرها و بلاهای ناگهانی و بیچاره کننده است.^۱

۱ - تفسیر نمونه، ج ۶، ص: ۲۷۱

و اما حتی اگر فرض کنیم که مکر فقط بار منفی دارد باز اشکال آقای سها راجع به نسبت دادن مکر به خدا در قرآن صحیح نیست. ظاهرا آقای سها اصلا با صنایع ادبی و قوانین فصاحت و بلاغت آشنا نیستند. من نمی دانم آیا ایشان اسم دکترا را واقعی بر روی خود گذاشته اند یا اینکه شوخی کرده اند. کسی که دکترا داشته باشد حتما می داند که در زبان عربی یکی از قوانین و لطائف ادبی، صنعت مشاکله است. مشاکله یعنی همشکل و همانند و یکنواخت بودن عبارت و صنعت مشاکله برای آرایش سخن در زبان عرب معمول و مطلوب است. این شعر معروف است که برای صنعت مشاکله معمولا آورده میشود: قالوا اقترح شیئا نجد الـک طـبخه- قلت اطبخوا لی جبـه و قمیصا یعنی (گفتند چیزی پیشنهاد کن تا خوب برایت بپزیم گفتم برای من پالتو و پیراهنی بپزید). آنها میگفتند چه غذایی میخواهی او غذا نمیخواست و احتیاج بلباس داشت ولی چون در سؤال برای خوراک پختن بکار رفته شاعر در جواب برای پیراهن و جبه نیز پختن بکار میبرد.^۱

حال به کار رفتن مکر برای خدا نیز می تواند از باب مشاکله باشد.

اتفاقا در ادبیات فارسی نیز از چنین صنعتی استفاده می شود مثلا در بوستان سعدی چنین آمده است:

طمع کرده بودم که کرمان خورم که ناگه بخوردند کرمان سرم

گفته شده است که جمله (کرمان خورم) در مصرع اول یعنی کرمان را بگیرم.

۱ - تفسیر نوین، متن، ص: ۳۷۷

◎ **اشکال ۱۶:** قصد روشنفکران این است که به اسلام لباس مدرنیته بپوشانند و از این طریق جوانان را گمراه می کنند و به زور، اسلام را دینی مدرن نشان دهند.

جواب: روشنفکران دو دسته هستند:

(الف) گروهی که مقهور دنیای جدید شده اند و می خواهند به زور اسلام را با دنیای روز سازگار کنند. طبیعتاً این نوع روشنفکری بد است.

(ب) روشنفکرانی که خود را پایبند به اصول و مبانی اسلام می دانند و مقهور دنیای جدید نیستند ولی در عین حال متوجه این نکته نیز هستند که آیات قرآن به گونه ای است که برای هر زمانی می تواند مطلب داشته باشد و در نتیجه با توجه به قواعد تفسیری و انعطاف هایی که در خود جملات قرآنی وجود دارد، از آیات قرآن تفاسیر به روز ارائه می دهند.

این نوع از روشنفکری نه تنها اشکال ندارد بلکه مورد نیاز است. قرآن کتابی است که با خواندن آن می فهمیم که برای زمان های مختلف می تواند مطلب داشته باشد. حال با توجه به اصول و قواعد، می توان تفاسیر جدیدی از برخی آیات ارائه داد. متن قرآن متن خاصی است که از برخی آیات آن در زمان های مختلف می توان استفاده های متفاوتی کرد.

پس هر نوع روشنفکری بد نیست. این خصوصیت خود قرآن است که به ما اجازه چنین روشنفکری را می دهد. این خود متن قرآن است که اجازه تفکر به ما داده است. روشنفکران خوب کسانی هستند که با تفکر بر روی آیات قرآن و با رعایت قواعد تفسیری مباحث جدیدی از قرآن بدست می آورند و این کار نه تنها اشکال ندارد بلکه مورد توصیه خود قرآن است.

◎ **اشکال ۱۷:** درست است که قرآن راجع به علم توصیه های فراوانی دارد ولی مراد از علمی که قرآن می گوید علم دین است نه علم هایی مثل علم ریاضی و نجوم و ... و عالمان دیگر علوم برای قرآن هیچ ارزشی ندارند. (این اشکال در ابتدای فصل دوم کتاب (نقد قرآن) با عنوان (علم از دیدگاه قرآن) در طول چند صفحه مطرح شده است)

جواب: علمی که قرآن بر روی آن تأکید دارد علمی است که انسان را رشد دهد و به خداشناسی برساند حتی اگر علوم غیر دینی باشد. حتی از دیدگاه قرآن اگر علم دین انسان را به خدا نرساند علم مورد تأکید قرآن نیست. علم را نباید فقط برای علم خواست بلکه باید برای رسیدن به نتایج روحی و معنوی خواست. بنابراین اگر کسی از طریق نجوم به خدا برسد این همان است که قرآن بر روی آن تأکید دارد. اینکه آقای سها می گوید علم در قرآن یعنی علم دین باید به این توجه داشته باشد که صرف علم دین ملاک نیست چون اتفاقاً در قرآن عالمان ادیان مورد مذمت نیز قرار گرفته اند. اینکه در قرآن ایمان و تعقل مساوی با هم قرار داده شده اند حرف صحیحی است. ایمان بدون تعقل و تعقل بدون ایمان ارزش چندانی ندارد. ما همچنانکه از هر ایمانی دفاع نمی کنیم از هر تعقلی نیز دفاع نمی کنیم. پرفوسوری که حاضر به قبول حق نمی شود و بلکه در مقابل حق می ایستد واقعا علمش چه فایده ای برای او دارد؟ همچنانکه یک روحانی که حق پذیر نیست اصطلاحات دینی که حفظ کرده است واقعا چه ارزشی برای او دارد؟

بنابراین مراد قرآن این نیست که نباید دنبال علوم مختلف رفت بلکه مراد قرآن این است که هر علمی باید برای انسان خداشناسی ایجاد کند و موجبات رشد و تعالی روحی انسان را فراهم کند و این مطلب از دیدگاه قرآن که یک کتاب دینی است کاملاً طبیعی است و باید چنین نظری داشته باشد. به هر ترتیب قرآن می خواهد به ما این را یاد دهد که به هرکسی که اصطلاحاتی علمی یاد گرفته است نمی توان عالم و دانشمند واقعی گفت. عالمی که علمش موجب غرور می شود و برای او تسلیم در برابر حق ایجاد نمی کند عالم واقعی نیست چه علمش، علم دینی باشد و چه علم غیر

دینی و از آن طرف عالمی که در برابر حق متواضع باشد چه عالم دینی باشد و چه غیر دینی از نظر قرآن عالم حقیقی است.

در این قسمت به چند نکته نیز اشاره کنیم:

الف) آقای سها آنقدر از علم تجربی تعبیر کرده است که به نظر می رسد مقهور علم تجربی شده است و در تعاریف او از علم تجربی غلو دیده می شود. مثلاً آنقدر از علم تجربی تعریف کرده است که انگار در علم تجربی خطا و تغییر نیست. همچنین برخی از نتایجی که آقای سها برای علم تجربی بیان می کند در زمان های قدیم که علم پیشرفت نکرده بوده است نیز وجود داشته است.

ب) بر خلاف گفته آقای سها، اتفاقاً در قرآن از علوم تجربی نیز صحبت شده است و همین که ایشان اشکالات علمی قرآن را آورده است دلالت بر این می کند که بالاخره در قرآن از علم تجربی هر چند به نظر آقای سها اشتباه، صحبت شده است. پس اینکه او می گوید در قرآن از علم تجربی صحبت نشده است با گفته های خود ایشان که حدود ۱۰۰ صفحه از کتابش را به اشکالات علمی قرآن اختصاص داده است در تعارض است.

ج) آقای سها در این قسمت از بحثش به روایتی از کتاب عیاشی استناد کرده است که اولاً آن را از لحاظ سندی بررسی رجالی نکرده است و ثانیاً روایت را نیز به صورت کامل نیاورده است. اگر روایت به صورت کامل دیده شود متوجه خواهیم شد که مراد از آن روایت اصلاً نفی مطلق علم نیست بلکه منظور روایت چیز دیگری است. به آقای سها باید گفت که این رسم علمی نیست که به قسمتی از روایت برای اثبات ادعایی استناد شود و کل روایت دیده نشود.

همچنین برخی از مطالبی که آقای سها در این قسمت به افرادی مثل ملاصدرا نسبت داده است اصلاً سندش را نیاورده که از کجا این را می گوید؟ به طور کلی بسیاری از مطالبی که ایشان در کتابشان آورده اند را بدون سند ارائه داده اند و اصلاً کتابی به عنوان سند ارائه نداده اند و این کار نیز ضعفی علمی محسوب می شود.

© اشکال ۱۸: چرا قرآن منی را آب پست نامیده است در حالی که آبی بسیار پر ارزش

است؟

جواب: دکتر سها توجه ندارد که هر جمله ای معنای خاص خود را دارد. طبق این اشکالی که آقای سها به قرآن گرفته است باید به جمله (مرغ همسایه غاز است) نیز اشکال داشته باشد و بگوید این جمله غلط است چون مرغ همسایه، مرغ است نه غاز.

معلوم است که اگر قرآن، منی را آب پستی نامیده است از دید ظاهری است چرا که بالاخره منی آبی پست است و هر مردی وقتی منی از او خارج می شود زود آن را از خود دور می کند. در واقع قرآن می خواهد به انسان متذکر شود که ای انسانی که متکبری بین از چه چیزی آفریده شده ای؟ به هر حال منی از لحاظ ظاهری مایعی پست است و به همین خاطر اگر جایی بریزد مورد شست و شو قرار می گیرد. جالب است که یکی از دوستان ما در اینترنت در سایت های غیر دینی و خارجی مشاهده کرده بود که گفته اند یکی از دلایل استفاده از کاندوم این است که منی آبی پست است و برای دوری از کثیفی آن استفاده از کاندوم خوب است.

و اما جواب بهتری نیز می توان به آقای سها داد و آن اینکه اصلاً قرآن در کجا، منی را آب پست نامیده است؟

ظاهراً منظور آقای سها تعبیر ماء مهین است که در آیات ۲۰ سوره مرسلات و ۸ سوره سجده آمده است که در این باره باید خدمت آقای سها عرض کنم که مهین، از ریشه (مهن) است نه (هان) و به معنای ضعیف می باشد. نکته قابل توجه این است که بسیاری از مترجمین ماء مهین را به معنای آب پست و بی مقدار ترجمه کرده اند در حالی که این ترجمه، بیشتر معنای واژه (هان) است. اگر گفته بود ماء هون به معنای آب پست و بی مقدار بود همچنانکه در آیه ۹۳ سوره انعام آمده است: **الْيَوْمَ تَجْزُونَ عَذَابَ الْهُونِ** که در این تعبیر از عذاب هون صحبت شده است، عذابی که واقعا پست است نه عذاب مهین که عذابی ضعیف است. پس نباید در معنای این دو واژه خلط کرد.

قرآن منی را آب پست نامیده است بلکه آب مهین نامیده است یعنی آبی که ضعیف است. جالب است بدانید که در کتاب التحقیق در فرق بین (مهن) و (هان) چنین آمده است که :

و الفرق بینها و بین الهوان: انّ الهون حقاره فی نفس الشیء. (التحقیق ، ذیل ریشه مهن)

ترجمه: هون به حقارتی گفته می شود که در نفس شیء وجود دارد.

پس می فهمیم که قرآن ، منی را بی مقدار و خوار نمی داند بلکه آن را ضعیف دانسته است. اگر از واژه (هون) استفاده کرده بود این شبهه بود که قرآن نظرش این است که منی ، در ذاتش پستی وجود دارد ولی باید دقت داشت که قرآن چنین مطلبی نگفته است. مایع منی در عین اینکه ضعیف است ولی در ذاتش پستی نیست بلکه ذاتش دارای عظمت است.

به این نکته نیز توجه شود که عنوان ضعیف که معنای کلمه (مهین) است بار منفی ندارد ولی ممکن است از عنوان خوار (هون) ، کسی بار منفی برداشت کند اگر چه در هر جایی همین عنوان خوار (هون) بار منفی ندارد مثل آنچه که در آیه ۶۳ سوره فرقان آمده است.

مشاهده می کنید که یک بی دقتی در معنای یک واژه می تواند موجب ایجاد شبهاتی به قرآن شود و متأسفانه بسیاری از مترجمین و مفسرین و بلکه قریب به اتفاق آنها نیز دقت کافی را در این باره نکرده اند.

© اشکال ۱۹: چرا قرآن نسل بشری را از پشت دانسته است در حالی که نسل از درون بیضه ها به وجود می آید؟ همچنین اینکه قرآن گفته است که آب جهنده (منی) از بین صلب و ترائب یعنی از بین استخوان ستون فقرات و استخوان های سینه بیرون می آید صحیح نیست چون منی از کیسه منی خارج می شود و کاری به استخوان ها ندارد.

جواب: برای جواب به این اشکالات ابتدا باید به یکسری اطلاعات علمی اشاره شود:

در سایت ویکی پدیا، ذیل عنوان (منی) آمده است:

یکی از جاهایی که منی در آن ساخته می شود، غده وزیکولی است. این غده در لگن خاصره قرار دارد.

در سایت ایران ارتوپد^۱ راجع به لگن خاصره چنین آمده است:

لگن خاصره یا به اختصار لگن قسمتی از دستگاه اسکلتی بدن انسان است که بین ستون مهره و استخوان های ران قرار گرفته است. لگن خاصره از کنار هم قرار گرفتن سه استخوان تشکیل شده است. در هر طرف آن یک استخوان بزرگ که به آن استخوان بی نام Innominate bone میگویند قرار دارد. استخوان بی نام خود از سه قسمت ایلیوم، ایسکیوم و پویس تشکیل شده است. در قسمت پشت لگن خاصره استخوان خاجی یا ساکروم Sacrum قرار گرفته است. لگن خاصره حد فاصل ستون مهره و استخوان های ران است و در درون آن ارگان هایی مانند مثانه، راست روده، دستگاه تناسلی و عروق و اعصاب مهمی قرار گرفته اند.

در سایت isaarsci.ir^۲ راجع به کیسه منی چنین آمده است:

۱- iranorthoped.ir/fa/news/597

۲- isaarsci.ir/eduarts%20folder/eduarts115.htm

کیسه منی (وزیکول های سمینال) دو غده کوچک هستند که در پشت مثانه و در دو طرف پروستات قرار گرفته اند و وظیفه کیسه منی تولید مایع مغذی (قند، پروتئین ...) جهت تغذیه اسپرم ها می باشد.

همچنین در سایت hidoctor.ir آمده است:

کیسه های منی

کیسه های منی (که البته محل ذخیره منی نیست و این نام از گذشته به غلط بر آنها مانده است) در کیسه ترشح کننده است که حفره داخل آن خانه به خانه است. طول آن ها حدود ۵ سانتی متر بوده و در عقب مثانه جای دارد.

همچنین در وبلاگ jms03.mihanblog.com چنین آمده است:

غدد ضمیمه دستگاه تناسلی شامل غدد منی ساز و پروستات وظیفه تولید مایع لازم برای روان کردن لوله های خارج کننده و تغذیه اسپرم را بر عهده دارند. وازدفران که ادامه اپی دیدیم است به غدد منی ساز که در طرفین مثانه قرار گرفته اند می رسد. غدد پروستات که مسؤول تولید بخشی از مایع منی است، در پایین مثانه قرار گرفته است. این غدد مجاری انزال (مجاری خارج کننده منی) که ادامه وازدفران است را احاطه می کند. مجاری انزال با عبور از داخل پروستات به داخل پیشابراه باز می شود. پیشابراه از مثانه شروع می شود و تا داخل آلت مردانه امتداد می یابد. پیشابراه مسؤول خارج کردن ادرار و نیز منی است.

با توجه به این توضیحات علمی می توان چند نتیجه گرفت:

الف) اینکه قرآن منشأ نسل انسانی را پشت دانسته است قابل تأمل است چون کیسه منی به خصوص در پشت مثانه و اطراف پروستات قرار دارد که اطلاق پشت انسان به آن قسمت صحیح است. بنده از دکتری متخصص در این زمینه سوال کردم و او تأیید کرد که می توان گفت بحث ساخت منی و مسائل مربوط به آن با پشت نیز مرتبط است.

همچنین ارتباط رابطه جنسی با کمر بر کسی مخفی نیست. در این زمینه می توانید به مقاله (سستی و سفتی کمر؛ خرافه ای عوامانه یا واقعیتی علمی؟!) که در اینترنت موجود است مراجعه کنید. شاید در آینده مطالب بیشتری راجع به ارتباط کمر با رابطه جنسی و ایجاد نسل کشف شود.

ب) دقت شود که قرآن در آیه ۱۷۲ سوره اعراف نمی گوید منی از پشت خارج می شود بلکه می گوید بنی آدم از پشت گرفته می شود. (در لغت (اخذ) در آیه توجه کنید) حال با توجه به این مطالب علمی می فهمیم که برای ایجاد انسان بالاخره پشت نیز دخیل است.

ج) در آیه ۷ سوره طارق دو واژه آمده است. یکی صلب و یکی ترائب. صلب در لغت به معنای چیز سفت و محکم است و ترائب نقطه مقابل صلب و به معنای چیز نرم و لطیف است. حال با توجه به اینکه آیات سوره طارق راجع به معاد است شاید قرآن می خواهد بگوید وقتی خدا، انسان را از بین چیزهای متفاوت یعنی چیزهای سفت و نرم خارج می کند حتما می تواند بدن انسان را در روز قیامت دوباره ایجاد کند.

د) دقت شود که در رابطه با صلب و ترائب تفاسیر مختلفی وجود دارد که نمی توان گفت که حتما فلان تفسیر مورد نظر خداست. پس آقای سها که به آیه اشکال کرده است طبق یک معنا این اشکال را وارد کرده است آن هم معنایی که اصلا معلوم نیست صحیح باشد. در صورتی می توان به قرآن اشکال گرفت که یک معنا، اولاً معنای قطعی آیه باشد و ثانیاً آن معنا از لحاظ علمی قطعاً نادرست باشد. اصلاً این اشکال آقای سها با حرف ایشان در مقدمه در تعارض است. ایشان در مقدمه گفتند که اگر آیه ای توجیهی هر چند ضعیف داشته باشد را به عنوان اشکال مطرح نمی کنند در حالی که اگر ایشان پای حرفشان باشند نباید این اشکال را نسبت به آیه سوره طارق بیان کنند چون این آیه دارای توجیهات اتفاقاً قوی می باشد.

ه) با توجه به اینکه محل ساخت منی در لگن خاصره است و لگن خاصره مجموعه ای از استخوان ها است و صلب هم به معنای استخوان ها است معنای **يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ** مشخص می شود. و اما با توجه به اینکه منی در کیسه هایی

ذخیره می شود که اتفاقاً حالت نرم دارد معنای الترائب نیز مشخص است. البته می توان عبارت **يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ** را اینگونه نیز معنا کرد که منی از بین یک چیز سفت که آلت مرد در حین نزدیکی است و چیزهایی نرم که گوشت های تشکیل دهنده رحم زن و اطراف آن مثل رانها و همچنین ترشحات و رطوبت های درون رحم است خارج می شود. شاید اینکه در آیه ۵ سوره طارق از تعبیر **فَلْيَنْظُرِ** استفاده شده است بتوان برداشت کرد که خروج منی از بین صلب و ترائب هر چه که باشد قابل مشاهده است. پس آیه اصلاً کاری به مجاری درونی خروج منی ندارد بلکه به امری ظاهری اشاره کرده است که منی که جهنده است از بین چیزهای سفت و نرم خارج می شود و رابطه جنسی مصداقی از جمع شدن آلت سفت مرد و گوشت های نرم زن است. در واقع آب جهنده ای که انسان از آن ایجاد می شود محل خروجش بین رحم و بین رانها و باسن زن و بین آلت تناسلی مرد است که یکی نرم و دیگری سفت است.

و برای آشنایی با معانی دیگر عبارت **يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ** می توانید به تفاسیر قرآن رجوع کنید. به نظر من بهترین کسی که در این زمینه بحث کرده است آقای طالقانی است که در اینجا کلام ایشان راجع به آیه ۷ سوره طارق آورده می شود:

معنای اصلی صلب، هر چیز سفت و سخت و غیر قابل نفوذ است و در اصطلاح به مهره های پشت و سپس بمراکز و مجاری نطفه مرد گفته میشود: **وَ حَلَالِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ** - از آیه ۲۳ نساء. گویا از اینجهت باینها صلب گفته میشود که در میان استخوانهای محکم عانه و خاصره و مهره های زیرین کمر واقعند.

مجرای منی از بیضه امتداد یافته و از راه مجرای معینی که در امتداد کشاله ران است بطرف داخل شکم میرود و بطرف مثانه که در پشت استخوان عانه است برمیگردد و در زیر مثانه از میان پروستات رد شده وارد مجرای ادرار میشود. قسمتی از این مجرا که داخل شکم است اطرافش حلقه

استخوانی است که در جلو استخوان عانه و در طرفین و عقب استخوان خاصره و در پشت ستون مهره و استخوان خارجی میباشد.

ترائب که جمع تریبه است در اصل لغت به معنای چیز نرم و نفوذپذیر «در مقابل صلب» و خاک مانند است، سپس بهمین مناسبت به سینه و اطراف سینه زن آن گاه استخوانهای سینه اطلاق شده است: «**كَوَاعِبَ اَثْرَاباً - نَبَأً**». در کلام و اشعار عرب نیز بهمین معانی آمده است، و بیشتر مفسرین نیز بهمین معانی «سینه و اطراف یا استخوانهای آن» گرفته‌اند.

اگر الترائب، عطف به بین باشد دلالت بر این دارد که ماء دافق از بین صلب و منشأ ترائب با هم بیرون می‌آید. و اگر عطف به صلب باشد دلالت بر این دارد که از بین صلب و بین ترائب جدا جدا، خارج میشود. ظاهر معنای دافق بصیغه فاعل، این است که آن آب خود جهنده است و این مطابق است با کشف سلول زنده مرد «اسپرماتوزوئید» که بیش از فشارهای قبض و بسط عضلات، خود متحرک و جهنده میباشد.

سابقین سبب حرکت و جهش نطفه را فشار هوای داخل مجاری، یا فقط قبض و بسط عضلات می‌پنداشتند. در جهت همین گونه تصورات، بعضی از مفسرین لفظ دافق را در آیه مجاز لغوی و بمعنای مدفوق گرفته‌اند مانند: «لیل نائم، سر کاتم».

گفته مفسرین که ترائب را باستناد بعضی از اشعار عرب، سینه یا استخوانهای سینه زن دانسته‌اند، نه با تصورات سابقین تطبیق میکند، نه با مشهودات کنونی.

مرحوم طنطاوی جوهری در تفسیرش راجع بوحدت این آب «ماء» و معانی صلب و ترائب میگوید: «با آنکه دو آب است خداوند آنها را برای حکمتی که در این عصر در علم جنین‌شناسی آشکارا نموده، یکی قرار داده است ... زیرا این آب از مرد و زن است که سپس با هم یکی میشوند. و مقصود از صلب نخاع شوکی مخزون در آنست که نایب دماغ در بدن میباشد و شعبه‌های بسیاری در همه اجزاء بدن دارد که وسیله رساندن احساسند تا اعضاء حرکت را بکار و دارند. و حرکت جماع وابسته به همین قوه است. و ترائب زن که استخوانهای سینه است، محل گلوبند و انواع زینت

میباشد.

پس مهمترین چیز درکشش و اجتماع مرد و زن، قوه عضلی و عصبی است که در نخاع شوکی صلب مرد جریان دارد. و مهمترین چیزی که در زن است حسن زینت بخصوص زینت بالای سینه میباشد. از این جهت از مرد، به صلب و از زن، به ترائب تعبیر نموده است. و این از محاسن بلاغت و مجاز مرسل است که جزء مورد اهمیت بر کل اطلاق می شود.»

بیان و توجیه این مفسر عصری درباره وحدت آب «ماء» که پس از تلقیح حاصل میشود، با وصف دافق و یخرج، جور در نمی آید، زیرا آن دو آب، پس از تلقیح و اتحاد، نه جهنده است و نه از محل خود «رحم» خارج میگردد. و نیز مجاز گرفتن صلب و ترائب، موافق با سیاق و تعبیر آیه نیست و قرینه مجازی هم ندارد.

ترائب، در این آیه به معنای سینه یا استخوان سینه زن، شاهد معتبر تفسیری و لغوی ندارد، جز آنچه در بعضی از اشعار عرب آمده که شاید از قبیل استعاره‌های شعری باشد. و نیز اینکه ترائب را به زن اضافه کرده‌اند، از کسی از مفسرین اولی جز «عطاء» نقل نشده و مخالف صفت دافق است، زیرا آیه صریحاً میگوید ماء دافق، «که مخصوص مرد است» از میان صلب و ترائب بیرون می آید. چنان که درباره شیر، در آیه ۶۶، نحل همین گونه تعبیر آمده است: **نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا...**

بنا بر این صلب و ترائب، هر دو را باید در دستگاه نطفه ساز مرد جستجو نمود. شاید نظر قرآن این باشد که این آب جهنده مشهود، محصول فعل و انفعال اعضاء یا قوا، یا مواد صلب و سخت فعلی، و نرم و اثرپذیر انفعالی میباشد. شاید هم نظر آیه به منشأ دورتر و وسیعتر و به عناصر و مواد اصلی جهان باشد: این آب جهنده و زنده که منشأ انسان است، از بین عناصر صلب سنگین و مؤثر و مواد نرم اثرپذیر. یا قوای مادی مثبت، و منفی، یا قوای ایجاد فاعلی، و ماده انفعالی، بیرون می آید. هیچ یک از این معانی، از اشارات بلیغ قرآن دور نیست. **اللَّهُ اعْلَم.**

شاید مفرد آمدن «الصلب» و جمع آمدن «الترائب» ناظر به وحدت نوعی یا پیوستگی قدرت مؤثر فاعلی، و تعدد و تفرق مواد قابلی داشته باشد. اگر نظر آیه **يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ** اینگونه تعمیم به قوای مؤثر و اثرپذیر باشد، تناسب و رابطه این آیه با آیات سوگند اول سوره نمایان تر است: همان قدرت و قوای متقابلی که در اثر فعل و انفعالات منظم و متناوب، از میان مواد سرد و خاموش اینگونه کرات نور افشان **النَّجْمُ الثَّاقِبُ** را بیرون می آورد، از میان همان قوای صلب، و ماده، شعله حیات و حرکت در صورت ماء دافق، بیرون می جهاند. در عالم محسوس و ماده چیزی نافذتر و صلب تر از تشعشع خورشید و دیگر کواکب مانند آن (نجم ثاقب) نیست، همین قدرت فعال و نافذ است که در مواد زمین (ترائب) نفوذ میکنند و منشأ حرکات و تحریکات و فعل و انفعالات میشود تا بصورت حیات درمی آید.^۱

در کتاب قاموس قرآن در تأیید آنچه که در تفسیر پرتوی از قرآن آمده است چنین می خوانیم که: اگر گویند: تمام لغت نویسان و مفسرین ترائب را استخوانهای سینه و دنده‌ها و نحو آن معنی کرده‌اند و در مجمع البیان و غیره از اشعار عرب شاهد آورده که تریب استخوان سینه است مثلاً در صحاح هست «اشرف ثدياها علی - التریب» یعنی پستانهایش بر سینه مشرف است در این صورت چگونه ممکن است ترائب را استخوانهای عانه و خاصره بدانیم؟! گوئیم: تریبه و ترائب در اصل لغت بمعنی استخوان سینه نیست و معنای اولی (تراب) در آن معتبر است و استخوانهای سینه را از آنجهت ترائب گفته‌اند که مثل خاک بسهولت حرکت میکنند طبرسی فرموده: چون استخوانهای سینه مانند خاک باسانی حرکت میکنند از آنجهت ترائب گفته‌اند. در این صورت چه مانعی دارد که بگوئیم استخوانهای عانه و خاصره را از جهت نرم بودن و خاک مانند بودن تریبه گفته‌اند. اگر مفسران گذشته در این عصر بوده و مجرای طبیعی منی را میدانستند، ترائب را استخوانهای عانه و خاصره معنی میکردند.^۲

۱ - پرتوی از قرآن، ج ۳، ص: ۳۳۰ به بعد

۲ - قاموس قرآن، ج ۱، ص: ۲۷۱

© اشکال ۲۰: چرا قرآن، بچه را حاصل منی مرد دانسته و اصلاً از نطفه زن صحبتی نکرده است؟ مگر نه این است که هم نطفه مرد و هم نطفه زن در ایجاد بچه دخیل است. پس قرآن اشتباه کرده است که بچه را تنها حاصل از نطفه و منی مرد دانسته است؟

جواب: اینکه قرآن در آیاتی تنها از نطفه مرد صحبت کرده است دلیل بر این نیست که قرآن ایجاد بچه را منحصر در نطفه مرد دانسته باشد. اگر گفته شود که (باران از ابر ایجاد می شود) آیا این جمله این مطلب را می رساند که هیچ چیز دیگری غیر از ابر در ایجاد باران نقش ندارد؟ همچنین اگر گفته شود که گندم از بذر ایجاد می شود این بدین معنا نیست که هیچ چیز دیگری در ایجاد گندم نقش ندارد.

پس اولاً آیه، ایجاد بچه را منحصر در نطفه مرد نکرده است و اگر در مواردی تنها به نطفه مرد اشاره دارد احتمالاً به این دلیل است که این نطفه مرد است که کاملاً محسوس و قابل مشاهده است همچنانکه اگر در سوره طارق تنها از نطفه مرد بحث شده دلیلش این است که در آیه ۵ همین سوره آمده است:

فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ

انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است!

معلوم است که آیات سوره طارق می خواهد به چیزهایی که دیدنی است اشاره کند و به همین خاطر به نطفه مرد اشاره کرده است.

ثانیا در آیات قرآن به نطفه و نقش زن نیز در ایجاد بچه اشاره شده است مثلاً در ابتدای سوره انسان از نطفه امشاج یعنی نطفه مخلوط اشاره شده است که می تواند اشاره به مخلوط شدن نطفه زن و مرد داشته باشد. همچنین در بسیاری از آیات از عنوان (نطفه) استفاده شده است که هم می تواند به نطفه زن اطلاق شود و هم نطفه مرد. همچنین در آیه ۲۲۳ سوره بقره از زنان به عنوان کشتار یاد

شده است و همچنانکه کشتزار فقط حامل بذر نیست بلکه خودش نیز دارای اثراتی برای تولید گیاه است از این آیه برداشت می شود که زنان نیز فقط حامل نطفهٔ مرد نیستند بلکه در درون آنها نیز اثراتی وجود دارد که به همراه نطفهٔ مرد موجب ایجاد بچه می شوند.

◎ **اشکال ۲۱:** در آیات آخر سوره قیامت آمده است که نر و ماده بودن جنین پس از

مرحله علقه است در حالی که نر و مادگی جنین بلافاصله پس از لقاح صورت می

گیرد و به محض ترکیب نطفه های مرد و زن مشخص می شود.

جواب: آقای سها آیه ۳۹ سوره قیامت که مورد اشکال ایشان است را اینگونه ترجمه کرده است:

(سپس از او دو زوج مرد و زن آفرید)

این ترجمه اشتباه است و همین اشتباه موجب شده است که آقای سها فکر کند قرآن اشتباه گفته

است. به متن عربی آیه خوب دقت کنید: **(فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى)**

در صدر آیه از واژه جعل استفاده شده است ولی آقای سها جعل را به معنای خلق و آفریدن گرفته

است. دقت شود که آیه نمی گوید زوجیت پس از مرحله علقه ایجاد می شود بلکه می گوید

زوجیت پس از مرحله علقه جعل می شود.

بین خلق و جعل تفاوت، بسیار است. خلق به معنای اصل ایجاد است ولی جعل به معنای بروز

کیفیات است. در تفسیر نمونه در ذیل آیه اول سوره انعام چنین آمده است که: تفاوت بین خلق و

جعل این است که خلقت درباره اصل وجود چیزی است و جعل درباره خواص و آثار و کیفیاتی

است که به دنبال آنها وجود پیدا می کند.^۱

بنابراین آیه می خواهد بگوید کیفیت نر و مادگی و در واقع کامل شدن دستگاه تناسلی به گونه ای

که بروز و ظهور پیدا کند بعد از مرحله علقه است نه اینکه اصل ایجاد نر و مادگی بعد از مرحله

علقه باشد. ببینید یک کلمه را اشتباه ترجمه کردن موجب می شود که مسیر، کاملاً اشتباه طی شود.

پس آقای سها باید در ترجمه آیات قرآن دقت بیشتری داشته باشد. البته متأسفانه برخی از مترجمین

نیز جعل را به معنای خلق ترجمه کرده اند.

۱ - تفسیر نمونه، ج ۵، ص: ۱۴۵

به هر حال اتفاقاً این مطلبی که آیه بیان کرده است دقیقاً متناسب با مباحث علمی روز است. در آیه آمده است که ایجاد کیفیت نر و مادگی نه تنها بعد از مرحله علقه است بلکه بعد از تکمیل شدن خلقت جنین و ایجاد تناسب در اوست. به این آیات دقیقاً توجه کنید:

أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِّن مَّنِيِّ يَمْنَىٰ (۳۷) ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ (۳۸) فَجَعَلَ مِنْهُ
الزَّوْجَيْنَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ (۳۹)

ترجمه: مگر او [قبلاً] نطفه‌ای نبود که [در رحم] ریخته می‌شود؟! (۳۷) سپس علقه [آویزک] شد و [خدایش] شکل داد و درست کرد؟! (۳۸) و از آن دو جنس نر و ماده را قرار داد! (۳۹)

طبق این آیات جعل شدن نر و مادگی مربوط به ابتدای کار نیست بلکه حتی پس از کامل شدن تقریبی جنین است و این مطلب دقیقاً با مطالب علمی سازگار است.

در سایت niniban.com که به مراحل مختلف خلقت جنین در رحم مادر اشاره دارد چنین آمده است:

هفته ششم بارداری – ششمین هفته بارداری

اندام‌ها به رشد خود ادامه می‌دهند و انگشتان جوانه می‌زنند. ضربان قلب رویان در این زمان دو برابر ریتم ضربان مادر است. پوست او بسیار نازک و تقریباً نامرئی است. جنسیت هنوز مشخص نشده گرچه پیش از این از نظر ژنتیک جنسیت آن معلوم است.

هفته نهم بارداری – یازدهمین هفته بارداری – جنین ۲ ماهه

روند تشکیل ارگان‌ها به پایان رسیده است. رویان در این هفته تبدیل به جنین شده است. قیافه انسانی او نمایان شده اما چشم‌ها هنوز در حال نزدیک شدن به هم است.

گوش‌ها همچنان رشد می‌کنند. زبان و پرزهای چشایی در حال شکل گرفتن هستند. پلک‌ها کامل شده‌اند اما هنوز باز نمی‌شوند. ناخن‌ها در سر انگشتان تشکیل شده‌اند. جنسیت جنین شکل گرفته اما هنوز تشخیص آن مشکل است. جنین در این هفته ۵/۵ سانتی‌متر قد و ۱۰ گرم وزن دارد.

هفته یازدهم بارداری – سیزدهمین هفته بارداری

اولین استخوان‌ها نمایان شده‌اند. باسن شکل گرفته است و اولین موها روی صورت رشد کرده‌اند. چانه کاملاً فرم گرفته و جنین حدود ۸/۵ سانتی‌متر قد و ۲۸ گرم وزن دارد.

هفته ۱۲ بارداری – چهاردهمین هفته بارداری

جنین مدام وزن می‌گیرد. جنسیت او کاملاً مشخص است اما هنوز در سونوگرافی قابل تشخیص نیست. اولین عکس‌العمل‌ها از این هفته به بعد آغاز می‌شود. استخوان‌ها، کبد و جفت تکمیل شده‌اند.

هفته ۱۴ بارداری – شانزدهمین هفته بارداری

جنین بزرگ‌تر شده و حدود ۱۴ سانتی‌متر است. محتویات روده که قبل از این در بندناف بوده به تدریج در حفره شکمی جا می‌گیرد. به دنبال تکمیل اپیدرم جنین از این پس به لمس کردن حساس است و می‌تواند اخم کند یا چشمانش را حرکت دهد. این هفته بهترین زمان برای تعیین جنسیت جنین است. (پایان)

آیا این نکات علمی دقیقاً با مطالب آیه سازگار نیست که بروز جنسیت را پس از مراحل رشد جنین دانسته است؟ بنابراین بر عکس اینکه آقای سها می‌خواهد از این آیات، قرآن را زیر سوال ببرد ما می‌خواهیم بگوییم همین آیات دلالت بر صحت و اعجاز قرآن دارد. حال برای اینکه به دقت و ظرافت قرآن اشاره کنیم بد نیست در همین جا به آیاتی از سورهٔ نجم نیز اشاره کنیم:

وَأَنَّهُ خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ (۴۵) مِن نُّطْفَةٍ إِذَا تُمْنَىٰ (۴۶)

ترجمه: واوست که دو زوج نر و ماده آفرید، (۴۵) از نطفه هنگامی که در رحم ریخته شود. (۴۶)

در این آیات به خلق اشاره شده است نه جعل و با توجه به اینکه اصل خلقت نر و مادگی از همان ابتدای لقاح و اتفاقاً وابسته به نطفهٔ مرد است در این آیات به نطفهٔ مرد اشاره شده است.

پس قرآن با ظرافت و دقت خاصی در هر جایی لفظی بکار برده است. در سورهٔ نجم که به اصل ایجاد و خلقت جنست اشاره دارد آن را با نطفهٔ مرد مرتبط ساخته است و آنجا که در سورهٔ قیامت می خواهد به جعل جنسیت اشاره داشته باشد آنرا بعد از مراحل رشد جنین آورده است و هر دو با حقایق علمی روز تطابق دارد.

از همین جا می توان گفت که واقعا قرآن کتاب خاصی است و نمی توان به راحتی از کنار واژه های آن گذشت. حتی در همین جا بد نیست صحبتی با دکتر سروش داشته باشیم و به او این نکته را متذکر شویم که واقعا جملات و واژه های قرآن با دقت خاصی انتخاب شده است و نباید از کنار آن به راحتی عبور کرد. به کسانی که کار علمی دقیق بر روی الفاظ قرآن را بیهوده می پندارند باید چنین مثال هایی را متذکر شد تا متوجه شوند لفظ به لفظ قرآن نیاز به دقت دارد و نکات ظریفی در آن نهفته است.

و اما نکتهٔ دیگر که تذکرش به آقای سها لازم است این است که ایشان در این اشکالشان به روایتی از صحیح مسلم نیز اشاره کرده است و آن روایت را نیز می خواهد زیر سوال ببرد در حالی که اتفاقاً آن روایت نیز در متن عربی اش از واژهٔ جعل استفاده شده است نه خلق و در واقع آقای سها همان اشتباهی که در معنا کردن آیات سورهٔ قیامت مرتکب شده است، راجع به معنا کردن این روایت نیز همان اشتباه را کرده است.

البته بحث ما در اینجا دفاع از روایات نیست ولی تنها می خواستیم به آقای سها تذکر دهیم که آیات و روایات را باید با دقت معنا کنی.

◎ **اشکال ۲۲:** مراحل خلقت جنین در رحم مادر که در آیه ۱۴ سوره مومنون آمده است

غلط و اشتباه است به چند دلیل:

(الف) این آیه یکی از مراحل را علقه نامیده است و علقه یعنی خون بسته شده و از لحاظ علمی جنین در هیچ مرحله ای خون بسته شده نیست. و اما اینکه برخی خواسته اند علقه را به معنای زالو بگیرند و بگویند جنین در مراحل اول مثل زالو است این هم اشتباه است چون مراحل اول رشد جنین خصوصیت خاصی که شبیه زالو باشد ندارد چون تشبیه به زالو یا به خاطر خصوصیت چسبندگی است که در طول ۹ ماه نیز این خصوصیت وجود دارد و جنین چسبیده به دیوار رحم است و یا به خاطر خمیدگی آن است که آن نیز در طول ۹ ماه وجود دارد.

(ب) در قسمتی از این آیه آمده است که جنین به استخوان تبدیل می شود و سپس بر روی استخوان گوشت می روید، این در حالی است که جنین در هیچ مرحله ای استخوان نیست بلکه تمام قسمت ها با یکدیگر رشد می کنند نه اینکه ابتدا جنین تبدیل به استخوان شود و سپس گوشت اطراف استخوان برآید. مهمترین اشکال آقای سها در این قسمت به همین دو مورد بالا خلاصه می شود.

جواب: قبل از جواب به این اشکالات آقای سها بد نیست به ایشان این نکته را تذکر دهیم که اگر شما به مراحل خلقت جنین در رحم مادر اشکال دارد آیا می دانید که برخی از دانشمندان غیر مسلمان این مراحل را نوعی اعجاز دانسته اند؟
در سایت cloob.com آمده است:

دکتر کیت مور پدر جنین شناسی جهان / دکتر کیت مور که در سال ۱۹۸۴ بزرگترین جایزه کشور کانادا در رابطه با دانش کالبد شکافی را به خود اختصاص داده و در دانش جنین شناسی در جهان سر آمد بود، به کشور عربستان سعودی دعوت شد تا در مورد آیاتی که چهارده قرن پیش در مورد

دنیای جنین در قرآن آمده و یا احادیثی که در این باره از پیامبر اسلام روایت شده است، نظرات خود را ارائه دهد. دکتر در ابتدا تمایلی به این سفر نداشت و مطمئن بود که کتابی متعلق به چهارده قرن پیش نباید چیز جالبی در مورد جهان جنین ارائه داده باشد به ویژه که این دانش فقط در نیم قرن اخیر پیشرفت قابل ملاحظه ای داشته است. اما به علت نقطه ضعف گرفتن از کتاب آسمانی مسلمانان و نیز گشت و گذاری در کشورهای عربی، به این دعوت جواب مثبت داد. او پس از بررسی آیات قرآن در مورد جهان جنین چنان حیران و شگفت زده شد که گفت امکان ندارد که این کتاب توسط فردی و یا افرادی در چهارده قرن پیش نوشته شده باشد بلکه این کلام خداوند است که آگاه به همه ی امور است. او نه تنها نتوانست از کتاب آسمانی مسلمانان نقطه ضعفی بگیرد بلکه با توجه به یافته های خود از قرآن در چاپ های بعدی تعدادی از کتابهای مشهور خود و اصلاحات و تجدید نظرهایی انجام داد. یکی از کتابهای مشهور او ((انسان در حال رشد)) نام دارد که در بسیاری از دانشگاههای دنیا تدریس می شود و به بیش از ۲۵ زبان مختلف دنیا ترجمه شده است. از آن پس او در بیشتر کنفرانسهایی که در مورد اعجاز علمی قرآن برگزار می شد، شرکت می کرد از جمله در کنفرانسی در مسکو به همین منظور شرکت نمود. در خلال این کنفرانس که جلسات آن در یکی از شبکه های تلویزیونی مسکو پخش شد و علمای اسلامی و غیر اسلامی در آن به بحث پرداختند، ۳۷ دانشمند مشهور روسی به دین اسلام گرویدند. در آن کنفرانس از دکتر کیت مور پرسیده شد: آیا شما مسلمان شده اید؟ جواب داد: نه، ولی گواهی می دهم که قرآن کتاب خداوند و محمد پیامبر خداست. به او گفته شد: با این تفصیل شما مسلمان هستید. دکتر گفت: من اکنون نیز که مسلمان شدن خود را اعلان ننموده ام، زیر فشارهای شدید اجتماعی قرار دارم اما تعجب نکنید از اینکه روزی بشنوید که کیت مور مسلمان شده است. یک سال بعد او اعلان نمود که مسلمان شده است. دکتر کیت مور آیاتی از قرآن در مورد جهان جنین را مورد بررسی قرار داد و برای تعدادی از آنها تفاسیری منطبق با دانش امروزی ارائه داده است و در مقاله ای به چاپ رسانده است.

فیلم رو از لینک زیر ببینید:

tubeislam.com/video/7712/Embryology-in-Quran-Dr-Keith-L-Moore

این گفته های سایت cloob بود. و اما روش کار ما این است که به راحتی تسلیم این حرف ها و نقل ها نشویم. به همین خاطر بنده به یکی از دوستانم گفتم که در سایت های خارجی راجع به این دانشمند تحقیق کند و نتایج تحقیقات او چنین شد:

- ماجرای پروفیسور Keith L. Moore درسته ظاهرآ. ایشون آدمه فوق العاده معروفیه
 - مسیحی بوده
 - به دعوت عربستان روی آیات جنین شناسی قرآن کار می کنه
 - شگفت زده میشه و متعجب که این کتاب مطالبی رو در قرون قبل از شروع علم جنین شناسی به درستی بیان کرده
 - در کنفرانسی در الینویس امریکا در سال ۱۹۹۰ میگه که ضرورتی نمیبینه که بگه مسلمونه ولی پیامبر رو از جانب خدا می دونه و اسلام رو قویا دوست داره
 - ۱۰ ساله روی قرآن کار می کنه
 - از بیانش به نظر میومد مسلمانانه ولی می خواد تقیه کنه. (من فیلم سخنرانیشو دیدم)
- در این زمینه می توانید به آدرس های زیر مراجعه کنید:

Keith L. Moore - Wikipedia, the free encyclopedia

Embryology in Quran Dr Keith L Moore

(پایان تحقیقات در این زمینه)

به هر حال در اینجا این سوال مطرح است که آیا گفته های آقای سها به عنوان کسی که متخصص علم جنین شناسی نیست برای ما معتبرتر است یا گفته های کیت مور به عنوان متخصص جنین شناسی؟

و اما از این بحث که بگذریم در جواب اشکال اول ابتدا باید راجع به معنای علقه خوب کار کنیم تا بفهمیم این تعبیر دقیقا به چه معناست؟ به نظر می رسد همان اشتباهی که آقای سها راجع به معنای صلب و ترائب مرتکب شده اینجا نیز مرتکب شده است و البته مترجمین نیز با عدم دقت در ترجمه، آقای سها را نیز به اشتباه انداخته اند.

از جمله کسانی که راجع به این لغت خوب کار کرده است آقای طالقانی در تفسیر (پرتوی از قرآن) است که در ادامه به توضیحات ایشان در این زمینه اشاره می‌کنیم. ایشان در تفسیر آیات ابتدایی سوره علق چنین آورده اند که:

معنای اصلی این فعل «علق- بکسر لام» و مشتقات آن، متضمن مفهوم آویختگی و پیوستگی «تعلق- علاقه» بدیگریست و این معانی تناسبی با خون بسته ندارد. در مجمع البحرین تناسب آن را اینگونه بیان مینماید: «العلق جمع علقه قطعه خون جامد است از جهت رطوبتی که در آن میباشد و بهر چه بآن رسد می‌چسبد و چون خشک شود آن را علق نمی‌گویند، زالو را هم علق گویند برای آنست که بعضو آویخته میشود و از آن خون می‌مکد».

اینکه گفته‌اند مقصود از علق و علقه مرحله‌ایست از اطوار جنین که بصورت خون بسته درمی‌آید، چنین مرحله‌ای را علم مشخص ننموده، گویا بعضی از مفسرین اولین چنین نظر داده و دیگران از آن پیروی نموده‌اند و شاید کتابهای لغت هم که یکی از معانی علقه را خون بسته ترجمه نموده‌اند به پیروی از نظر مفسرین باشد. با توجه بآنچه گفته شد، علق را بمعنای خون بسته گرفتن و تطبیق آن به یکی از اطوار جنین، نه سند محکم لغوی و نه علمی دارد. از این معنای متعارف و غیر مستند اگر بگذریم، شاید که علق در این آیه بمعنای جانور مخصوص «زالو» و کنایه یا مجاز از نخستین مبدء متحرک و مؤثر حرکت و حیات «سلول نرینه- اسپر ماتوزئید» باشد که از جهت تشابه در تعلیق و شکل با این تعبیر بلیغ آمده تا شاید مردم عصرهای بعد آن را چنان که هست دریابند.

ولی اگر علق در این آیه جمع علقه باشد که در آیه ۵ حج و همچنین آیه ۱۴ مؤمنون: ... فَأِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ - ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا ... آمده است، منطبق با این مبدء حیاتی نیست، زیرا در این آیات صورت علقه‌ای بعد از صورت نطفه‌ای ذکر شده که تکوین یافته و منعقد شده از مبدء «سلول» حیاتی نر و ماده است.

مگر اینکه این اشاره تشبیهی «به صورت زالو» راجع به دوره‌ای باشد که پس از تقسیمات منظم و پی در پی سلولهای نطفه و تکمیل ساختمان و پدید آمدن حفره‌ای در وسط آنها بشکل زالوی خمیده‌ای درمی‌آید و گویا در همین دوره است که از طریق پیوستگی به مجاری خون مادر، خون را مانند زالو بسوی خود میکشد. پس از تکمیل این دوره برآمدگی‌هایی رخ مینماید که آغاز تکوین اعضاء و جوارح است و شاید لفظ مضغه «گوشت جویده» که در آیات آمده برای بیان همین دوره است. با توجه به دوره‌ها و اطوار مشخصی که علم جنین‌شناسی با شکل‌ها، و صورتهای مشروح نشان میدهد، میتوان به بیان رسا و تشبیه معجز آسای قرآن که از این دو طور مشخص جنینی، به «علقه- مضغه» تعبیر نموده، پی برد.

احتمال دیگر این است که وصف العلق «یا علقه» برای نمایاندن همین دوره وسط میان نطفه و مضغه از این جهت باشد که جنین در حال عبور و پیوستگی به ظهور اوصاف و اعضاء و آثار گذشته است و هنوز صورت نوعی آن استقرار نیافته، زیرا همین که نطفه منعقد شد، پی‌ریزی و پایه‌گذاری و تقسیم را شروع مینماید و در این مرحله آثار عضوی انواع و صفات میراثی گذشتگان در حال کمون می‌باشند و ظهوری ندارند. پس از این مرحله، اشکال و اعضایی که نمایاننده آثار و اوصاف گذشتگان و انواع است، پی در پی آشکار میشوند و تغییر می‌یابند و چون در این مرحله جنین صورت و وضع مستقر و ثابتی ندارد و در واقع پیوسته «متعلق» و وابسته «معلق» میباشد، وصف علقگی دارد. پس از آنکه این مرحله را گذرانند، و آثار اعضاء اصلی و اوصاف نوعی بروز نمود و ثبات یافت، به شکل مضغه میگردد.^۱

اتفاقاً در کتاب التحقیق که یک کتاب لغت است نیز همین معنای اخیری که آقای طالقانی گفته اند برای علقه گرفته شده است که در زیر به آن اشاره می‌شود:

۱ - پرتوی از قرآن، ج ۴، ص: ۱۷۹

العلق قلنا إنه أول مرتبة من مراتب تكوّن الإنسان، و هو حالة التعلّق بكونه مضغّه، ليس بنطفه حتّى يكون مایعاً متجمّداً من عالم الجماد، و لا مضغّه حتّى يكون مرتبه فعلیه ثابتّه من مراتب تكوّن الإنسان، فهو معلق بینهما.^۱

ترجمه: علقه اشاره به حالت میان نطفه و مضغه دارد. حالتی که به دو طرف وابسته است و هنوز، هم به عالم جمادات وابسته است و هم به حالت انسانی. در واقع علقه زمانی است که جنین حالت گذار از عالم جمادات و ورود به عالم انسانی را طی می کند و بین این دو معلق است. (پایان ترجمه) باید توجه کرد که آیه می توانست به جای علقه از واژه (دما جامدا) یا شبیه آن استفاده کند ولی از واژه ای استفاده کرده است که اصلش معنای دیگری دارد و مفسرین با توجه به ذهنیتی که داشته اند علقه را به یکی از مصادیقش معنا کرده اند و این مصداق آرام آرام به عنوان معنای اصلی این واژه پنداشته شده است در حالی که اصل این واژه معنای دیگری غیر از خون بسته شده دارد. به هر حال در ترجمه ها بی دقتی هایی صورت گرفته است و همین موجب شده است که موجب بروز اشکالاتی به قرآن شود. پس آقای سها اگر می خواهد عالمانه بحث کند باید در اشکالاتش روی مباحث لغوی بیشتر کار کند نه اینکه فکر کند هر جور که مفسرین و مترجمین، یک لغت را معنا کرده اند حتما همان صحیح است. اگر بخواهیم مثال ملموسی زده باشیم عبارت مشهور **أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ** (اعراف-۱۷۹) را می توانیم مثال بزیم که غالب مترجمین و مفسرین، انعام را به معنای مطلق حیوان معنا کرده اند در حالی که انعام به حیوانات اهلی گفته می شود. به هر حال قرآن علی رغم اینکه منبع اول دین اسلام است ولی حتی کمتر از برخی کتب فقهی روی آن کار است و به همین دلیل جزئیات مباحث قرآنی مثل دقت راجع به واژه ها، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. به هر حال مشاهده می کنیم اشکالی که آقای سها مطرح کرده اند اشکالی نیست که صد درصد وارد باشد. این اشکال آقای سها با حرف ایشان در مقدمه در تعارض است. ایشان در مقدمه گفتند که اگر آیه ای توجیهی هر چند ضعیف داشته باشد را به عنوان اشکال مطرح نمی کنند در حالی که اگر

ایشان پای حرفشان باشند نباید این اشکال را نسبت به آیه سوره مومنون بیان کنند چون این آیه دارای توجیهاست اتفاقاً قوی می باشد.

تفسیر دیگری نیز از علقه به ذهن من می رسد و آن این است که علقه اشاره به حالت چسبندگی مایع منی دارد. به هر حال منی، مایعی است که از آلت مرد معلق است و خود چسبندگی منی نیز می تواند معنای معلق بودن را داشته باشد چون به هر چیزی برسد به آن معلق می شود.

تذکر این نکته نیز لازم است که آنچه آقای سها راجع به زالو مطرح می کند که جنین در طول ۹ ماه شبیه زالو است حرف صحیحی نیست چرا که جنین در مراحل ابتدایی رشدش نسبت به مراحل بعدی خیلی بیشتر شبیه زالو است و حتی می توان گفت که در مراحل بعدی، با دیدن او اصلاً زالو به ذهن نمی آید بر خلاف مراحل اول.

و اما راجع به اشکال دوم آقای سها که گفته است در هیچ یک از مراحل، جنین به صورت استخوان نیست ابتدا باید توضیح داد که آقای سها و بعضاً مترجمین و مفسرین، آیه را اشتباه معنا کرده اند. مراحل رشد جنین در آیه با واژه **خَلَقْنَا** آمده است ولی مترجمین، خلق را به (گردیدن) معنا کرده اند و در واقع **خَلَقْنَا** را به (بَدَلْنَا) معنا کرده اند.

اشکال آقای سها به این عبارت است که می فرماید:

فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا

آقای سها آیه را این گونه فهمیده است که مضغه، تبدیل به استخوان می شود و با توجه به این فهم می گوید هیچ گاه جنین به استخوان تبدیل نمی شود.

به آقای سها باید بگوییم که آیه از تبدیل مضغه به استخوان صحبت نکرده بلکه می گوید مضغه دارای خلقت استخوانی می شود.

برای اینکه دقیقاً این تعبیر معنا شود ابتدا مثالی از دیگر آیات قران بزنیم. در آیه ۱۵۰ سوره صافات آمده است:

أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَ هُمْ شَاهِدُونَ

ترجمه: آیا ما فرشتگان را مؤنث آفریدیم و آنها ناظر بودند؟!

تعبیر **خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا** دقیقاً مثل تعبیر **فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا** است. در تعبیر **خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا** نمی خواهد بگوید ملائکه به مؤنث تبدیل می شوند بلکه می خواهد بگوید ملائکه در عین اینکه ملائکه هستند به صورت مؤنث آفریده شده باشند.

حال تعبیر **فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا** به این معناست که مضغه در عین اینکه مضغه است حالت استخوانی پیدا کند نه اینکه تبدیل به استخوان می شود.

حال جالب است که طبق این معنا کل مضغه، خلقتش به صورت استخوان نمی شود بلکه قسمتی از آن چنین می شود و این معنا با آیه ۵ سوره حج نیز مطابق است که مضغه را به دو قسم تقسیم کرده است: یکی مضغه مخلقه و دیگری مضغه غیر مخلقه و این مطلب خیلی جالب است که مضغه مخلقه همان جنین تمایز یافته است که اعضاء و استخوان بندی آن مشخص شده است و مضغه غیر مخلقه همان قسمت غیر استخوانی آن است. پس تعبیر **فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا** در آیه ۱۴ سوره مومنون با توجه به اینکه در آن از واژه (خلق) استفاده شده است در واقع اشاره به همان تعبیر **ثُمَّ مِنْ مِّضْغَةٍ مُخَلَّقةٍ** در آیه ۵ سوره حج دارد. کسانی که به این آیه اشکال می گیرند تصور کرده اند که آیه می گوید کل مضغه به استخوان تبدیل می شود در حالی که با توجه به آیه ۵ سوره حج چنین نیست و اصلاً در آیه ۱۴ سوره مومنون از واژه خلق استفاده شده است نه تبدیل و واژه خلق همان مطلبی را می رساند که در آیه ۵ سوره حج با عبارت **ثُمَّ مِنْ مِّضْغَةٍ مُخَلَّقةٍ** رسانده شده است. به عبارت روشن تر این مضغه مخلقه است که تبدیل به استخوان می شود نه کل مضغه.

به هر ترتیب مشاهده می کنیم که آقای سها آیاتی را اشتباه می فهمد و طبق آن فهم اشتباه می خواهد به قرآن اشکال وارد کند.

و اما اینکه در این آیه پیدایش بافت های استخوانی را قبل از بافت های گوشتی دانسته است این مطلب مطابق نظرات جدید علمی است که می گوید بافت های استخوانی زودتر از بافت های گوشتی ایجاد می شوند.

در کتاب رویان شناسی پزشکی لانگمن مطلبی آمده است که مضمونش چنین است: در طی سومین هفته رشد جنین سه لایه اکتودرم، مزودرم و اندودرم در جنین شکل می گیرد که اتفاقاً لایه مزودرم مربوط به استخوان است که بین دو لایه دیگر که مربوط به قسمت های گوشتی می باشد قرار دارد و اتفاقاً این لایه قبل از سلول های ماهیچه ای ساخته می شود.^۱

بنده خود نیز به یکی از پژوهشگران علوم پزشکی گفتم که این مطلب را در کتاب رویان شناسی برای من تحقیق کند و او نیز تأیید کرد که طبق گفته های این کتاب، بافت استخوانی زودتر از دیگر اعضا شکل می گیرد.

جالب است آیاتی که آقای سها می خواهد از طریق آنها به قرآن اشکال بگیرد وقتی خوب روی آن آیات کار کنیم تازه از آن اعجاز علمی می فهمیم.

۱ - به نقل از کتاب پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، ج ۲، صفحات ۵۳۹ تا ۵۴۱ - در این کتاب آدرس این مطالب از کتاب رویان شناسی نیز داده شده است

◎ **اشکال ۲۳:** آیات قرآن در مورد میزان دوره حاملگی به گونه ای است که دلالت دارد مدت حمل ۶ ماه است و این اشتباه است چرا که مدت حمل ۹ ماه است.

جواب: برای اینکه به خوبی بتوانیم جواب آقای سها را بدهیم ابتدا به آیاتی که مدت حمل در آنها مطرح شده است اشاره ای داشته باشیم:

آیه اول: وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا وَ حَمَلُهُ وَ فَصَّالَهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا (احقاف-۱۵)

ترجمه: ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند، مادرش او را با ناراحتی حمل می کند و با ناراحتی بر زمین می گذارد و دوران حمل و از شیر بازگرفتنش سی ماه است.

آیه دوم: وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَ فَصَّالَهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَ لِيُؤَدِّكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ (لقمان-۱۴)

ترجمه: و انسان را در باره پدر و مادرش سفارش کردیم مادرش به او باردار شد، سستی بر روی سستی. و از شیر بازگرفتنش در دو سال است. [آری، به او سفارش کردیم] که شکر گزار من و پدر و مادرت باش که بازگشت [همه] به سوی من است.

آیه سوم: وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ (بقره-۲۳۳)

ترجمه: و مادران [باید] فرزندان خود را دو سال تمام شیر دهند. [این حکم] برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند.

البته آقای سها به آیه سوم اشاره نکرده است. به هر حال آقای سها از دو آیه اول فهمیده است که مدت حمل ۶ ماه است. او از آیه دوم فهمیده است که شیر دهی باید دو سال یعنی ۲۴ ماه طول

بکشد و وقتی آیه اول مجموع شیر دهی و حاملگی را ۳۰ ماه بیان کرده طبعاً حاملگی ۶ ماه می شود.

در جواب این حرف باید گفته شود که اولاً ۶ ماهه به دنیا آمدن جنین امکان دارد و به هر حال اگر شما در سایت های جنین شناسی بگردید خواهید دید که حداقل حمل همان ۶ ماه است و می توان تصور کرد که زمان حاملگی ۶ ماه طول بکشد.

و اما اگر چه معمولاً مفسرین جمع بین آیات را همین گونه بیان کرده اند و گفته اند آیات قرآن اشاره به حداقل دوران حمل دارد ولی به نظر شخص بنده این حرف صحیح نیست چون به هر حال ۶ ماهه به دنیا آمدن جنین نادر است و اینکه بگوییم قرآن به موارد نادر اشاره دارد چندان صحیح به نظر نمی رسد.

البته طبق مبنای خود آقای سها همین جواب نیز برای ایشان کافی است چون ایشان در مقدمه گفتند که اگر آیه ای توجیهی هر چند ضعیف داشته باشد را به عنوان اشکال مطرح نمی کنند. حال اگر ایشان پای حرفشان باشند نباید این اشکال را نسبت به این آیات بیان کنند چون به هر حال اینکه آیات اشاره به حداقل دوران حمل داشته باشد توجیه ضعیفی محسوب می شود.

و اما اگر بخواهیم جواب صحیح تری به آقای سها بگوییم باید به ایشان تذکر دهیم که شما آیه ۱۴ سوره لقمان را اشتباه متوجه شده اید. آقای سها از عبارت **فَصَالُهُ فِي عَامَيْنِ** فهمیده است که طبق نظر قرآن زمان شیردهی دو سال است در حالی که این تعبیر این مطلب را نمی رساند. فصال به معنای از شیر گرفتن است نه شیر دهی و آیه می گوید از شیر گرفتن بچه در دو سال است یعنی در بین دو سال، بچه از شیر گرفته می شود. پس آیه نمی گوید دو سال باید به بچه شیر داد بلکه می گوید بچه در طول دو سال، از شیر گرفته می شود. پس از آیه برداشت می شود که در بین دو سال نیز می توان بچه را از شیر گرفت. ببینید آقای سها این آیه را اشتباه فهمیده و از همین جا آیه ۱۵ سوره احقاف را نیز اشتباه فهمیده است.

با توجه به این توضیح، آیه ۱۵ سوره احقاف که به ۳۰ ماه اشاره دارد، طبیعتاً ۹ ماهش مربوط به حاملگی و ۲۱ ماهش مربوط به شیر دهی است و شاید بتوان گفت که ۲۱ ماه، حد متوسط شیر دهی است و شاید در آینده این مطلب از لحاظ علمی نیز ثابت شود. به هر حال آیه ۱۵ سوره احقاف اشاره به ۶ ماهه بودن حاملگی ندارد بلکه اشاره به ۲۱ ماهه بودن شیر دهی دارد و آیات دیگر قرآن نمی‌رساند که مدت شیر دهی حتماً باید دو سال یعنی ۲۴ ماه باشد که کسی بگوید شما باید مدت شیر دهی را از ۳۰ ماه کم کنید تا ۶ ماه حاملگی باقی بماند. خیر، اتفاقاً آیات قرآن در مدت شیر دهی انعطاف دارد و در آیه ۹ سوره احقاف، ۹ ماه حاملگی را باید از ۳۰ ماه کم کنیم تا ۲۱ ماه برای شیر دهی باقی بماند.

و اما اگر کسی بگوید از آیه ۲۳۳ سوره بقره بدست می‌آید که مدت شیردهی حتماً باید دو سال باشد در جواب می‌گوییم خیر این گونه نیست. در این آیه قیدِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَتِمَّ الرِّضَاعَةَ وجود دارد که می‌رساند اگر کسی می‌خواهد شیردهی را تمام کند دو سال به بچه اش شیر می‌دهد ولی آیه نمی‌گوید حتماً باید دو سال شیر داد و حتماً باید شیردهی را به صورت تام انجام داد.

◎ **اشکال ۲۴:** در آیه ۶۶ سوره نحل آمده است که شیر حیوانات از بین خون و سرگین خارج می شود و این حرف اشتباه است.

جواب: اولاً باید گفته شود که متن عربی آیه چنین است:

وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً ۚ نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا
سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ

ترجمه: و در وجود چهارپایان، برای شما (درسهای) عبرتی است: از درون شکم

آنها، از میان غذاهای هضم شده و خون، شیر خالص و گوارا به شما می نوشانیم!

دقت کنید که در کتاب (قاموس قرآن) راجع به معنای لغت فرث چنین آمده است:

فرث:

گیاه جویده در شکمبه. بعضی آنرا سرگین ترجمه کرده اند ولی سرگین مدفوع حیوان و فرث همان گیاه جویده است که هنوز مواد غذایی آن بوسیله روده ها جذب نشده است.^۱

در رابطه با اینکه قرآن می گوید شیر از بین خون و فرث خارج می شود دو احتمال وجود دارد:

(الف) این بینیت می توان اشاره به این داشته باشد که شیر خالص و سفید از لحاظ مکانی از جایی خارج می شود که بین چیزهای کثیف است. به هر حال اگر ذبح حیوانات را دیده باشیم وقتی شکم و چیزهای درون آن بیرون می ریزد می بینیم که چه چیزهای کثیفی از بدن آنها خارج می شود. حال شیر تمیز و خالص از مکانی که بین این چیزهای کثیف مثل خون و فرث است خارج می شود و آیه اشاره به همین مطلب دارد.

(ب) این بینیت می تواند اشاره به این داشته باشد که در مراحل ایجاد شیر، فرث و خون دخیل اند. به هر حال فرث ماده اولیه برای تولید شیر است که همان غذاهایی است که حیوان مصرف می کند. و اما راجع به خون و نقش آن در تولید شیر در حیوانات در سایت های علمی چنین آمده است:

۱ - قاموس قرآن، ج ۵، ص: ۱۵۶

شیر در داخل سلول‌های آلوئیدی غده پستانی ساخته می‌شود. مواد اولیه لازم جهت ساختن شیر توسط خون به آلوئول‌ها آورده می‌شود.

تخمین زده می‌شود که برای تولید هر یک کیلوگرم شیر در حدود ۳۰۰-۵۰۰ کیلو خون از غده پستانی باید عبور بکند. در یک گاو روزانه جهت تولید حدود ۲۴ کیلوگرم شیر به حدود ۱۰ تن جریان خون احتیاج است.^۱

به هر حال با این توضیحات اگر این آیه اشاره به نوعی اعجاز و رازگویی علمی نداشته باشد اشکالی به آن وارد نیست.

◎ **اشکال ۲۵:** در دوره محمد نظریه بطلمیوس راجع به آسمان ها و زمین رایج بوده

است و طبعاً محمد در قرآن نظرات بطلمیوس را منعکس کرده است.

جواب: اتفاقاً مطالبی که در قرآن راجع به آسمان ها و زمین آمده است با نظرات بطلمیوس متفاوت

است مثلاً در سایت ویکی پدیا ذیل عنوان بطلمیوس آمده است:

او می گفت ۸ یا ۹ فلک وجود دارد.

خود آقای سها نیز در کتابش آورده است که بطلمیوس قابل به ۸ آسمان بوده است در حالی که

قرآن از ۷ آسمان حرف زده است. همچنین خود آقای سها در کتابش آورده است که بطلمیوس

زمین را ثابت و مرکز عالم می دانسته است در حالی که از قرآن خلاف این مطلب بدست می آید.

علاوه بر این آقای سها باید ثابت کند که نظرات بطلمیوس در مکه و شبه جزیره عربستان نیز رایج

بوده و محمد از آن خبر داشته است.

© **اشکال ۲۶:** چرا قرآن، آسمان را سقف نامیده است؟ در ورای زمین، سقفی وجود ندارد. چرا در آیه ۹ سوره سبأ گفته شده است که قطعه ای از آسمان ممکن است بر روی سر گهنگاران بیفتد؟ مگر آسمان قطعه دارد؟

جواب: در جواب این اشکال باید دید مراد از سقف چیست؟ سقف چیزی است که خاصیت محافظ بودن دارد و به هر حال فضای بالای سر ما با توجه به خصوصیتی که دارد محافظی برای کره زمین محسوب می شود و این از لحاظ علمی نیز ثابت است که مثلاً جوی که دور تا دور کره زمین است از این کره محافظت می کند. علاوه بر این هریک از اجزاء آسمان و هریک از کرات آسمانی جزئی از آسمان است و آنها نیز در حفظ زمین موثراند و اگر مقداری از جایگاه خود خارج شوند یا خصوصیات خود را از دست دهند بر روی کره ما نیز تأثیر گذارند. پس می توان گفت که آسمان به فضای بالای سر ما و مجموع محتویات آن گفته می شود و همه برای کره زمین نقش محافظ دارند. دقت شود که عرف نیز از واژه آسمان همین معنا را می فهمد. حال با توجه به این تعبیر این معنا صحیح است که قطعه ای از آن بر سر ما بیفتد. بگذریم از اینکه در آیه ۹ سوره سبأ که آقای سها به آن اشاره کرده اند از تعبیر **نُسْقَطُ عَلَيْهِمْ كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ** استفاده شده است که این تعبیر معلوم نیست اشاره به قطعه های آسمان داشته باشد بلکه تعبیر **مِنَ السَّمَاءِ** تنها ممکن است اشاره به این داشته باشد که قطعه ای از سمت آسمان بر سر آنها فرود آید نه اینکه آن قطعه حتماً جزو آسمان باشد.

◎ **اشکال ۲۷:** در قرآن گفته شده است که آسمان، بالا است. این حرف اشتباه است چون کره زمین در فضا معلق است و قسمتی از آسمان در پایین کره زمین قرار دارد نه بالای آن.

جواب: جواب های مختلفی می توان به این اشکال داد از جمله اینکه به هر حال هر کسی که روی کره زمین قرار دارد آسمان را بالای سر خود می بیند. پس بکار بردن تعبیر بالا برای آسمان اشکال ندارد. اگر موشکی از نیم کره جنوبی به فضا پرتاب شود آیا کسی می گوید به سمت پایین پرتاب شد یا همه می گویند به سمت آسمان که بالا است پرتاب شده است. اصلاً فضا نوردانی که از هر نقطه کره زمین به سمت فضا بروند آیا کره زمین را بالای سر خود می بینند یا آن را پایین خود حس می کنند؟

به هر حال اینگونه صحبت کردن هیچ اشکالی ندارد. اگر چنین صحبتی اشکال داشته باشد باید بگوییم آقای سها که اسم خود را سها گذاشته اشتباه کرده است چون اسم او واقعا سها نیست. به هر حال به صورت اعتباری صحبت کردن اشکالی ندارد. جالب است که خود آقای سها در اشکال بعدی اش در اواسط صفحه ۷۵ در جمله ای می گوید: (در تصور ما خورشید بالاست نه پایین) جالب است که خود ایشان در این جمله به بالا بودن خورشید اشاره کرده است و بعد می گوید اگر قرآن بگوید آسمان بالا است اشتباه کرده است.

علاوه بر این مراد از بالا بودن آسمان ممکن است رفعت مقامی باشد همچنانکه واژه رفعت در دیگر آیات قرآن به این معنا نیز آمده است مثل آیه ۱۴ سوره عبس. به هر حال آسمان نسبت به زمین عظمت و رفعت بیشتر دارد.

با همین جواب ها پاسخ آقای سها داده شد به خصوص اینکه ایشان در مقدمه گفتند که اگر آیه ای توجیهی هر چند ضعیف داشته باشد من آن را به عنوان اشکال مطرح نمی کنم. و اما به نظر ما این اشکال جواب بهتری دارد و آن اینکه آسمان واقعا در بالا قرار دارد و این بالا بودن تنها به دید ما

نیست. مشکل آقای سها این است که معنای بالا بودن را نسبت به یک شیء مسطح فرض کرده است در حالی که معنای بالا بودن در شیء مسطح با شیء کروی با یکدیگر متفاوت است. اگر از آقای سها پرسیده شود که پوست پرتقال کجای پرتقال قرار دارد چه جواب می دهند؟ آیا می گویند قسمتی از آن روی پرتقال و قسمتی زیر پرتقال قرار دارد؟ یا اینکه می گویند پوست پرتقال روی پرتقال قرار دارد؟

معلوم است که پوست پرتقال بر روی پرتقال قرار دارد. در اجسام کروی بالا بودن نسبت به کل آن چیز کروی سنجیده می شود و مثلا گفته می شود که پوست پرتقال بر روی پرتقال قرار دارد. حال آسمان نیز نسبت به کره زمین دور تا دور زمین را فرا گرفته است و در مجموع بالای زمین قرار دارد. پس آسمان حقیقتا بالا است.

◎ **اشکال ۲۸:** قرآن از تعبیر سقف مرفوع برای آسمان استفاده کرده است و به احتمال

قوی این تعبیر را از کلام قُسّ بن ساعده، شاعر جاهلی گرفته است چرا که محمد خطبه های او را گوش می داده است و بسیاری از گفته ها و اشعار او را حفظ کرده بوده است.

جواب: اولاً باید گفته شود که آقای سها برای حرف هایی که زده است آدرس کتاب الاصابه، ج ۵، ص ۵۵۱ را داده است. خواننده حتماً به این آدرس مراجعه کند تا متوجه شود که آیا حرف های آقای سها صحیح است یا نه؟ در این آدرس آمده است که برخی افراد خطبه ها و اشعار قس بن ساعده را نقل کرده اند ولی همگی ضعیف السند هستند. پس مطالبی که آقای سها گفته اند اصلاً معلوم نیست صحت داشته باشد. علاوه بر این در همین آدرس آمده است که خود قس بن ساعده می گفته است که:

لو علی الأرض دین أفضل من دین قد اظلمک زمانه وادرکم أونه انه فطوبی لمن
أدرکه فاتبعه وویل لمن خالفه

ترجمه: اگر در روی زمین دین افضلی وجود داشته باشد زمان آن فرا رسیده است. پس خوشا به حال کسی که از آن پیروی کند و وای به حال کسی که با آن مخالفت کند.

چرا آقای سها این گفته قس بن ساعده را بیان نمی کند؟

نکته دیگر اینکه آقای سها می گوید محمد بسیاری از گفته ها و اشعار قس بن ساعده را حفظ کرده بوده است. این حرف آقای سها نیز خطای علمی است چرا که اولاً واژه (بسیاری) را خود ایشان اضافه کرده اند و الا در متن اصلاً واژه (بسیاری) وجود ندارد و ثانیاً اتفاقاً در همین کتاب الاصابه آمده است که محمد می گوید من کلام قس بن ساعده را حفظ نیستم ولی ابوبکر می گوید من حفظم و او بر پیامبر می خواند.

و اما اگر در منابع دیگر راجع به این شخص تحقیق کنیم متوجه می شویم که او فردی مطلع از کتب اهل کتاب بوده است مثلاً در سایت (المعرفه) راجع به او آمده است:

کان قارئاً کاتباً مطالعاً علی کتب اهل الکتاب

او انسان اهل مطالعه و نویسنده و مطلع بر کتب اهل کتاب بوده است.

بنابراین چه بسا او، مطالبش را از کتب اهل کتاب گرفته باشد.

نکته دیگری که اشاره به آن خوب است این است که اینکه آقای سها می گوید به احتمال قوی تعبیر سقف مرفوع در قرآن از قس بن ساعده گرفته شده است ما نمی دانیم قوی بودن این احتمال را ایشان از کجا آورده است؟ آیا اینکه قس بن ساعده این جمله را گفته است، قطعی است؟ تازه بر فرض که قس بن ساعده حتماً چنین جمله ای را گفته باشد حال اگر قرآن نیز چنین جمله ای را آورده باشد آیا دلیل بر این است که به احتمال قوی از او گرفته است؟ آیا نمی شود دو نفر، دو جمله مشابه هم بیاورند؟ بر فرض هم که قرآن این جمله را از جمله قس بن ساعده گرفته باشد آیا اشکال دارد و الهی بودن قرآن زیر سوال می رود؟ آیا اشکالی دارد که قرآن از جملات زیبایی که در زمان خودش وجود دارد استفاده کند؟

اگر قرآن اینقدر ضعیف است که تازه باید از دیگران کمک بگیرد چرا آن دیگران خودشان نتوانسته اند کتابی بیاورند که برتر از قرآن باشد؟ چرا قس بن ساعده خودش کتابی مثل قرآن برای زمان خودش نیاورده است؟ به هر حال مجموع خصوصیات که قرآن دارد کلام قس بن ساعده ندارد.

◎ **اشکال ۲۹:** قرآن می گوید آسمان و زمین هر دو باید بیفتند و ستون هایی که قابل

رؤیت نیستند آنها را نگه داشته است. این حرف غلط است چرا که آسمان چیزی

نیست که بخواهد بیفتد و ثنیا ستونی برای نگهداری کرات وجود ندارد.

جواب: این اشکالی که آقای سها می خواهد به قرآن بگیرد نه تنها وارد نیست بلکه آیاتی که چنین

حرف هایی زده است، نوعی اعجاز علمی را بیان کرده اند.

از جمله آیاتی که آقای سها آورده اند و به آن اشکال گرفته اند آیه ۴۱ سوره فاطر است. در این آیه

آمده است:

إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أُمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّنْ
بَعْدِهِ

محققا خدا آسمانها و زمین را از اینکه از جای خود بلغزند نگاه می دارد، و اگر رو به

لغزش و انحراف از مسیر خود نهند غیر از او هیچ کس آنها را محفوظ نتواند

داشت.

این آیه دلالت می کند که کره زمین اگر از مدار خود خارج شود کسی جز خدا نمی تواند آن را نگه

دارد و این معنا می رساند که زمین قابلیت جا به جایی دارد و این گونه نیست که مرکز عالم باشد و

بقیه چیزها دور آن بچرخند. خیر، زمین، خود امکان لغزش دارد.

در روزگار گذشته شاید تصور می کردند که مثلا کرات آسمانی ممکن است روزی بر روی زمین

بیفتند ولی اینکه خود زمین ممکن است بر روی چیز دیگری بیفتد یا به سمت چپ یا راست یا بالا

رود قابل تصور نبوده است ولی اتفاقا آیه مورد بحث بر همین مطلب دلالت دارد و امروزه با

پیشرفت علم این مسأله جزو مسائل واضح می باشد.

و اما در رابطه با افتادن و فرو ریختن آسمان نیز به هر حال امکان اینکه فضای آسمان و اجزاء آن

متحول شوند و از مسیر خود خارج شوند وجود دارد و این، مطلب اشتباهی نیست. قبلا معنای

آسمان را بیان کردیم. اگر آسمان را مجموع فضای بالا و اجزاء درون آن بدانیم اینکه گفته شده است

که آسمان ممکن است فرو بریزد و از مسیر خود خارج شود حرف اشتباهی نیست چه اینکه مجموع آسمان چنین شود و چه اجزاء آن. دقت شود که گاهی اوقات یک جزء یک مجموعه مشکل پیدا می کند ولی آن مشکل به مجموع نسبت داده می شود چون مجموع را درگیر می کند مثل اینکه اگر باتری ماشین خراب شود می گوئیم ماشین خراب شده است. حال ممکن است یک جزء آسمان از مسیر خود خارج شود و بیفتد ولی با توجه به اینکه در این صورت مجموع آسمان تحت تأثیر قرار می گیرد می توان چنین گفت که آسمان فرو ریخته است.

بگذریم که هنوز اطلاعات ما از آسمان ها و طبقات آن کم است. چه بسا آسمان دارای طبقاتی باشد که امکان افتادن طبقات آن وجود داشته باشد.

این نکته نیز توجه شود که بسیاری از مفسرین گفته اند که مراد از جمله **إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا** از بین رفتن آسمان ها و زمین است و طبق این معنا اشکال آقای سها به طور کلی متفی است چون دیگر بحث افتادن آسمان ها مطرح نیست بلکه بحث از بین رفتن آسمان ها مطرح است. پس با توجه به مبنای خود آقای سها که اگر آیه ای توجیهی داشته باشد اشکالی از آن مطرح نمی کنند اتفاقاً این آیه توجیهی قوی نیز دارد چرا که معنایش ممکن است اصلاً افتادن نباشد بلکه از بین رفتن باشد.

و اما در مورد ستون هایی که آسمان ها را نگه داشته است باید گفته شود که این تعبیر نیز نوعی رازگویی علمی است. در آیه ۱۰ سوره لقمان آمده است:

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا

ترجمه: خدا آسمان ها را بدون ستونهایی که مرئی باشد خلق کرد.

طبق این معنا می توان برداشت کرد که آسمان ها ستون دارند ولی آن ستون ها، ستون هایی نیستند که دیده شوند و در واقع ستون های نامرئی هستند.

به توجه به این معنا، می توان گفت که این آیه اشاره به حقیقتی علمی دارد و آن همان نیروهایی است که موجب می شود هریک از اجزاء آسمان در جایگاه و مدار خود نگه داشته شوند و سقوط

نکنند که از این نیروها به قانون جاذبه و گریز از مرکز نام برده می شود به این معنا که ثبات کرات و هریک از اجزاء آسمان در اثر تعادل میان دو نیروی جاذبه و گریز از مرکز است.

مراد از عمد همین نیروها است. دقت شود که عمد در لغت، هر چیزی است که چیز دیگری بر آن تکیه دارد و آسمان ها هریک بر نیرویی تکیه دارند که در جایگاه خود با ثبات ایستاده اند. خود آقای سها نیز وجود این نیروها را قبول می کند ولی به هر ترتیب دقیقا نمی دانم چرا باز به آیه اشکال دارید؟ شاید او به اطلاق کردن عمد (ستون) به این نیروها اشکال دارد که با توجه به معنایی که از عمد شد چنین اطلاقی بلا اشکال است.

◎ **اشکال ۳۰:** اگر محمد در جایی از قرآن به نیروی جاذبه اشاره کرده بود باز معجزه نبود

چرا که تازه مثل نیوتون عمل کرده بود و همچنانکه نیوتون معجزه نکرده است محمد نیز معجزه نکرده بود.

جواب: مقایسه نیوتون و پیامبر اسلام در این زمینه اصلا صحیح نیست. کسی که با تحقیق و سابقه آموزش به نتایجی می رسد با کسی که امی است و اصلا مکتب نرفته است آیا به نظر آقای سها یکی هستند؟ کسی که ۱۴۰۰ سال پیش در زمانی که علم پیشرفت نکرده بوده و خودش نیز اصلا مکتب نرفته بوده اگر مطلبی را بیان کند که ۱۰۰۰ و اندی سال بعد از لحاظ علمی ثابت شود آیا مثل کسی است که در زمان هایی که علم پیشرفت کرده و امکاناتی نیز در اختیارش است با تحقیق به نتیجه ای دست یابد؟

واقعا آیا این دو مثل هم هستند؟ اصلا یکی از مویدات اعجاز قرآن همین است که از طرفی شخصی امی بیان شده است. آیا واقعا آقای سها محمد را با شخصی مقایسه می کند که آموزش هایی دیده است و ذهنش معطوف به مطالب رشته خودش است؟

کسانی که می گویند بحث های کلامی ایمان و یقین مردم را زایل می کند باید به اینها گفت کدام یقین؟ یقین های لرزان، غیر مدلل و میراثی و تقلیدی را می گویند؟ آنها با بحث و دلیل به دست نیامده تا با بحث و دلیل از دست بروند. به علتی آمده اند و با علت مقابلی زایل می شوند. اگر هم ایمان های مدلل را می گویند بحث های کلامی مادر و مولد آنها هستند و بستن باب علم کلام و بحث آزاد به خاطر پاره ای از آفاتش، پرپر کردن گل است به خاطر خارهایش.